

زلزله‌ی تخار

...و «زلزله»ی مردم باید تا
جنایتکاران جهادی و طالبی را
به نیستی کشاند!

صفحه ۲

تجلیل نوروزلگدی برپوزه‌ی طالبان!

صفحه ۲

بیرنگ کوهدامنی، شاعری مردمی یا
از وقیح‌ترین چاکران «فرهنگی» خاینان جهادی؟

صفحه ۵

عبدالملک، دستپاک جنایتکاران «ائتلاف شمال»

صفحه ۴

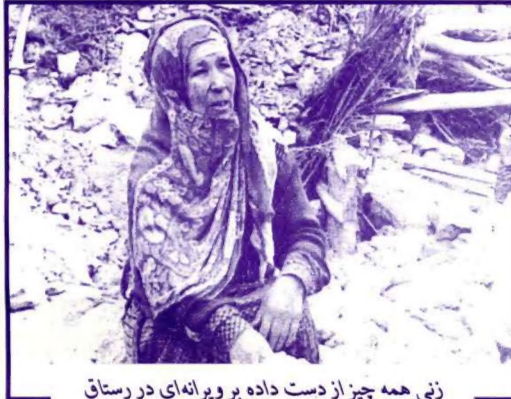
حتی زنان پرچمی و فاحشه‌ها نیز بر نبی مصداق‌ها
شرف دارند

صفحه ۲۵

... و «زلزله»ی مردم باید تا جنایتکاران جهادی و طالبی را به نیستی کشاند!

جهان شدند تا با این تازه‌ترین بهانه جیب‌های شان را پر کنند؛ و همان روزها خبر از بمباران مناطق معین تحت حاکمیت «برادران جهادی» توسط طیاره‌ای «برادران طالب» و درگیری بین مرد و طرف نیز بود.

فقط و فقط مادامیکه زمین مردم ما به لرزه درآید، دریای مردم ما خشک گیرد و مشت‌های مردم ما یکی شود تا بساط پلید جهادی و طالبی و شرکای شان را یکسره برچیده و افغانستان را از خود ساخته و آباد کنند، آنگاه و تنها آنگاه است که دیگر قهر طبیعت هم نخواهد توانست اینچنین آسان و همیشه و هولناک قربانی گیرد. از اشک ریختن به خاطر سوگ‌های یکی پی دیگر چی فایده، باید به حاکمیت دژخیمان بنیادگرا پایان بخشید تا بتوان بر دردهای آفات طبیعی نیز فایق آمد. □



زنی همه چیز از دست داده بر ویرانه‌ای در رستاق

با آن که ۶ سال است که مردم تمام ولایات افغانستان مهلک‌ترین و فاجعه‌بارترین «زلزله»ها را از سوی جانوران جهادی و طالبی تجربه می‌کنند و دیگر هیچ آفتی خونبارتر از سلطه و سگ جنگی این خاینان، برای شان قابل تصویر نیست، در ۴ فبروری امسال طبیعت بیرحم هم دست در دست جنایتکاران جهادی و طالبی نهاد و با زلزله‌ای وحشتناک، حدود ۵۰۰۰ نفر از مردم فقیر، زحمتکش و ماتمزه‌ی تخار را در کام مرگش فرو برد و هزاران دیگر را درین سرمای سوزان زخمی و بی‌خانمان ساخت.

لاشخوران جهادی و طالبی طبعاً بجای آنکه نفرات، وسایل نقلیه و سایر امکانات عریض و طویل شان را بخاطر امداد به مصیبت رسیدگان به کار گیرند، فرصت را غنیمت شمرده بلافاصله خواستار دریافت کمک از

تجلیل نوروز لگدی بر پوزه‌ی طالبان!

اعلان کردند. از همین روست که تجلیل نوروز در شرایط کنونی برعکس دوران اشغال نمودی از مقاومت و مبارزه در برابر بنیادگرایان ددمنش محسوب می‌شود. با زیر پا کردن و به سخره گرفتن فرمان جنگیزی دشمن دایر بر منع برگزاری نوروز، باید به او فهماند که مردم، هرگز به سلطه و زورگویی جانورانی گردن نخواهند نهاد که می‌کوشند خوشی و لبخند و سرود و ترانه را از لبان شان بزدایند و تا آخر به ایستادگی و پیکار علیه شان ادامه خواهند داد. آرزو می‌کنیم کلیه هموطنان ماتمदार و ضد خاینان جهادی و طالبی ما در هر سطح ممکن و با استفاده از هر امکان و روزنی به تجلیل از نوروز پرداخته و بدینصورت خشم و لعن و انزجار شانرا در برابر این غلامان حلقه به گوش بیگانه ابراز دارند.

در اوضاع کنونی این مقاومت هرچند کوچک در برابر دشمن تانک و طیاره دار و با تمام تاروپود وابسته به دولتهای دیگر، اهمیت فراوانی داشته و به سوسوی شورش‌ها و مقاومت‌های «اسارت» براندازی خواهد افزود که از راه رسیدنیست. □

سالهاست که کشور ما در آتش جنگ خیانتکاران مذهبی می‌سوزد و جای نشاط و لبخند را ماتم و اشک گرفته است. مخصوصاً در ۶ سال گذشته آنچه بر مردم ما رفته در تاریخ افغانستان نظیر نداشته است. در طول این مدت مردم ما، در میان محرومیت‌های دیگر از آنچه هیچ نصیبی نبرده اند تجلیل نوروز باستانی بشمار می‌رود که از آن جز یاد‌هایی حسرت‌بار و پرحرمان چیزی در زوایای ذهن شان باقی نمانده است. خاینان جهادی به فرمان و به پاس پدر خود جنرال اختر عبدالرحمن نه تنها کابل را سوزاندند بلکه در سرتاسر افغانستان لوٹ هر نوع خیانت و تبهکاری و بی‌ناموسی خود را بجای گذاشته و بدیترتیب عملاً بزرگداشت نوروز را در ماتمسرای خونبار ما ناممکن ساختند.

اما سپس طالبان این تحفه‌های عصر عتیق را می‌بینیم که بر علاوه ضدیت وحشیانه و دیوانه وار شان با علم و فرهنگ و آزادی و زن و انسانیت از برادران جهادی شان نیز پیشی گرفته و در کنار سایر قیدوبندهای غیر انسانی جشن نوروز را نیز غیراسلامی و «حرام»

نوروز ۱۳۷۷ برهم میهنان آزادیخواه و خوانندگان عزیز ما مبارک باد!

بگذار به رغم صد و رفتوآهای فرعون و «حرام» اعلان کردنهای خودگامانی
طلبه‌ی ناکرام فاشیت، این روز باستانی و ارجمند را با غلبه بر غمها و سوگهای مان و با تجدید پیمان
به مبارزه ضد بنیادگرایی و شور و شادی دشمن سوزان بهرگز نکنیم!

درین شماره:

- ۴..... عبدالملک، دستپاک جنایتکاران «ائتلاف شمال»
۵..... بیرنگ کوهدامنی، شاعری مردمی یا از وقیح‌ترین چاکران «فرهنگی» خاینان جهادی؟
۹..... آیا «پیام زن» به اسب‌های مرده لگد می‌زند؟
۱۱..... ... و دروغی دیگر از دروغستانی
۱۴..... د خاینو بنسپالو خشه هر ډول ملاتړ کول د سکیولاریزم او دموکراسی نفی ده
۱۵..... گزارش‌هایی از سرزمین اسیر سگ جنگی و دار و تحقیر
۲۲..... کربلایی داکتر موسوی، از انحطاط قومبازی تا ابتذال «عاصی» گری
۲۵..... حتی زنان پرچمی و فاحشه‌ها نیز بر نبی مصداق‌ها شرف دارند
۲۷..... د دینی توپیر جوله
۲۹..... «نوشته بر دیوار»
۳۰..... حمایت لاریجانی از طالبان
۳۱..... شیرنر نگارگر، شاگرد خوب پرچم و خلق و خاینان بنیادگرا
۳۲..... گلبدینی و طراحی بیسابقه طراری
۳۳..... محکمه: از دواج بدون رضایت والدین، معتبر می‌باشد
۳۴..... مردم ما، دزدان و کله‌خواران آثار تاریخی خود را نمی‌بخشند
۳۵..... پشت طالبان کیست؟
۳۵..... طالبان میراث خوار گلبدین
۳۶..... پیام زن و خوانندگان
۵۰..... خنجر ی بر حنجره‌ی دژخیمان
۵۴..... که گل بی‌بی بود در فغانستان... (شعر)
۹۸..... شرکت نماینده «راوا» در سیمینار «سوسیالیزم: گذشته، حال و آینده»
۹۸..... شرکت نماینده «راوا» در محفل «جهه آزادی بخش جمووکشمیر»

آدرس مکاتباتی:

RAWA
P.O.BOX 374
QUETTA
PAKISTAN

حساب بانکی ما برای رویه پاکستانی:

MRS A. ZAFAR
A/C NO. 12416-12
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH
QUETTA, PAKISTAN

عبدالملک، دستپاک جنایتکاران «ائتلاف شمال»

پشک بودند و در پیتوی مشغول لیسیدن یکدیگر؟

ولی چرا نام صرفاً مزدورکی جوان مثل عبدالملک بزرگ شده رفت؟ زیرا که از «استاد» خاین گرفته تا همه‌ی ارکان «دولت» نام نهاد جنایتکارش، راضی بودند که «وزیر خارجه» را دستپاک سازند تا بتوانند

تمام نجاست و چتلی‌های شان را با آن پاک کنند و چنین کردند. متعاقباً «برادر قیادی» عبدالملک را با اهل و عیال و غنایم و نوکران و شاطرانش نزد «برادران ایرانی» فرستادند تا در امان بوده و امور «وزارت خارجه» اش را هم از همان دارالخلافه اداره کند. طبعاً برای این شرفباختگان بی‌نظیر دنیا هیچ مسئله‌ای نبود که وقتی دوستم جنایتکار «فاتحانه» برگشت، بلافاصله با او به حجله بروند.

خلاصه کشتار صدها طالب نه کوچکترین

همدردی مردم ما را با طالبان بر می‌انگیزد و نه بر تیره‌گی بالاتر از سیاه‌ماهیت خاینان جهادی افزوده می‌تواند. آنگونه اعمال از نتایج بسیار طبیعی دست یافتن باندهایی مزدور، اوپاش و بیمار به اسلحه و پول و قدرت است. و تا وقتی که لکه‌های ننگ جهادی و طالبی از سرزمین ما زوده نشده، مردم دنیا همیشه تکاندهنده‌ترین اخبار حاکی از توحش فاشیست‌های مذهبی را از افغانستان خواهند شنید. □

بخاطر کشتار دستجمعی حدود دوهزار طالب در شمال، و اوپالی کم سابقه‌ای راه افتاد، گویی از هشت ثور به اینسو انسانهایی نورمال در افغانستان به توپ و تفنگ رسیده اند، اولین واقعه‌ای غیر عادی و غیرانسانی است که توسط آنان رخ می‌دهد!

ولی حقیقت اینست که در ظرف ۵ سال که بدسیرتان پر عقده و خاین جهادی و طالبی بر کشور ماحاکم شده اند، فراوان از اینگونه قتل‌عام‌ها انجام گرفته است. مگر تا چند روز قبل از کشتار دوهزار نفر، رسانه‌های جهان از سر به نیست کردن چند صد نفر در صفحات شمال توسط طالبان خبر ندادند؟

مگر کشتارهای طالبان در گرشک و هرات و پروان فراموش کسی می‌شود؟ مگر جنایات شورای نظار علیه مردم

هزاره و شیعه در کابل ایلغار چنگیزیان را زنده نکرد؟ مگر جنایات رهنان و تجاوزکاران سیافی و خلیلی علیه مردم بیگناه هزاره و پشتون در کابل روی هلاکو خان را سفید نکرد؟

ما پیوسته گفته ایم که بنیادگرایان وطنی از هر جنس آن سنی یا شیعه و پشتون یا غیر پشتون، پلیدتر، بی‌ناموس‌تر، خون‌آشام‌تر، میهن‌فروش‌تر و محیل‌تر و جانور صفت‌تر از برادران ایرانی، الجزایری، سودانی، پاکستانی، مصری و... شان اند.

سردارهای تبهکار جهادی و طالبی در خیانتکاری و جنایت‌پیشگی یکی از دیگر پیشی می‌گیرند. از دهان ربانی، مسعود، خلیلی، اکبری و محسنی همه خون دو هزار طالب می‌چکد و مسئولیت را تنها به گردن عبدالملک انداختن از ریاکاری‌های خاص این خاینان است. خون‌آشامی در ذات و خمیر بنیادگرایان مزدور و شرکاء است. عبدالملک به اصطلاح «وزیر خارجه» «کابینه» خاینان یاد شده بود. زمانی که وی دو هزار طالب را در چاه‌ها منفجر می‌ساخت، آبا «رئیس صاحب جمهور» و «وزیر دفاع» و دیگر اعضای «دولت»



**اینهمه گرگ درندیش بجان وطنم
سوختند سوختند هیپات زمین و زمنم
بهر هر یک چو ز نیم چوبه‌ی دار فردا
گلبن شعری زند حلقه بدور دهنم**

بیرنگ کوهدامنی، شاعری مردمی

یا از وقیح ترین چاکران «فرهنگی» خاینان جهادی؟

- یاد داشتی بر نامه‌ی بیرنگ کوهدامنی در «نبرد خلق» شماره ۱۳۹

هشیار» باند ریائی افتخار می‌کند.

اگر او هر اندازه هم بیشتر از نگارگر و داکتر جاوید و غیره استادان، مدعی شود که یک «فرهنگی» صد فیصد است و به سیاست کاری ندارد، نمی‌تواند دم کلان سیاستش را که از زیر جل مندرس و چرکین ادعای کاذبش خود نمایی دارد بپوشاند.

البته او و نظایرش حق دارند به ظاهر سیاسی بودن شان را منکر شده و پدر و مادر آن را لعنت کنند زیرا دفاع علنی از میهنروشان به بدنامی پرچمی‌ها و خلقی‌ها یا جنایتکاران بنیادگرا چندان آسان نیست. ولی شماری از این ریاکاران آنگاه که مصلحت‌های معین شخصی و سیاسی ایجاب کند، ماسک را کنار زده و سرشت شان را به مثابه هواخواه پوشالیان یا جنایتکاران بنیادگرا آفتابی می‌سازند. انگارگر پوقانه‌ی «مکدر» بودن از سیاست‌اش را با آستانبوسی خفتبار طالبان ترکاند و کوهدامنی با اعلام پیش‌رمانه‌ی دوستیش با «رهبران تنظیمهای مجاهدین».

آیا کوهدامنی با افشای روابطش با میهنروشان و جنایت پیشگان اخوانی می‌خواهد خود را «فرهنگی» ای «وجیه‌المله» نشان دهد که هم محبوب میهنروشان بود و هم نازدانه‌ی «رهبران تنظیمها» و برادر «فرمانده آگاه و هشیار» می‌باشد؟

شاید. ولی او باید بداند که به همین علت نزد مردم تنها می‌تواند قیمت یک شاعر خود فروخته و وقیح را کسب کند و نه بیش.

واصف باختری پوست پشک به رخ کشیده از «تعارض»ش با پوشالیان سخن می‌گوید، انگارگر رهایی‌اش را از زندان به ضمانت دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق و بارق شفیعی بکلی زیر می‌زند و به طور غیر مستقیم با نوشتن «معراج مومن» خود را زیرپای بنیادگرایان حلال می‌کند، و رهنورد زریاب با وصف دریافت نشان و جایزه‌ها از دست روسها، بیرک و نجیب، کیف‌کردن از سفرهای شوروی و ریاست دستگاههای پوشالی، به هر حال تقلای بندگیش را به خرج می‌دهد که پوشالی «کارت‌دار» نبوده، اما چشم سفیدی بیرنگ کوهدامنی به وضوح باید خیلی بیشتر از افراد فوق‌الذکر باشد که از مناسبات خاینانه‌اش با هر دو قماش از جاسوسان جنایت پیشه، چنان بلبل وار صحبت می‌کند.

آقای کوهدامنی، اگر شما با خود سنجیده اید که عیان را چه حاجت به بیان، از تعلقات شما با میهنروشان و تبهکاران بنیادگرا همه می‌دانند و نوعی «صدقت» خواهد بود اگر مثل نگارگر، رهنورد و ... در صد

همواره گفته ایم که ماسک «غیر سیاسی بودن» را اکثر شاعران و نویسندگان و دیگر خدمه «فرهنگی» رژیم دست نشانده، بهترین وسیله آرایش خود تشخیص داده اند به چند منظور: (۱) که بتوانند مدعی شوند علی‌الرغم عمری نان و نمک بودن با میهنروشان پرچمی و خلقی، «حزبی» نبوده اند یا به قول رهنورد زریاب «کارت حزبی» نداشته‌اند و در نتیجه باید در قطار خاینان درجه یک قرار داده نشوند. (۲) کتمان روحیه موش مردمگی خود در مقابل بنیادگرایان زیر نام «غیر سیاسی» و «فرهنگی خالص» بودن تا نه تنها ترور و وحشت فاشیست‌های مذهبی را از خود دفع کرده باشند بلکه اعلان دهند که چشم براه اشاره‌ای اند تا برای نوکری به آنان، به سر دوند. (۳) که سرو سرشان با دستگاههای جاسوسی غربی و رژیم‌های بنیادگرا مثل جمهوری اسلامی ایران، نباید «مشکوک» و «سیاسی» جلوه کند چرا که صرفاً و صرفاً با آنها در رابطه‌ای «فرهنگی» قرار دارند و اگر جاسوس هم تلقی می‌شوند «جاسوس فرهنگی» اند! (۴) ادعای «غیرسیاسی بودن» جواز بی‌نگینی و بی‌تفاوت بودن در برابر سیل خون و خیانت جاری در کشور است و بنابراین هر چیز هرزه‌ای می‌توان نوشت و هر «گفتنی نیست» را می‌توان گفت.

ولی قربان ساده دلی ناخودآگاه برخی ازین حقه‌بازان که با شوخی‌های «غیرسیاسی بودن»، کار را در پی بردن به ماهیت شان بسیار آسان می‌کنند. جریان اعلان «غیرسیاسی بودن» بیرنگ کوهدامنی نسبت به نگارگر هم بیشتر مضحک و در عین حال رقت انگیز می‌باشد.

او در نامه‌اش پس از تعارفات بلافاصله می‌نویسد: «من آدمی سیاسی نیستم و از این نمک کلامی ندارم (...). هرگز افتخار عضویت هیچ حزب و سازمانی را تا اکنون نداشتم».

آیا حقیقتاً شاعرک ما آنقدر رانده شده، بیمقدار، بی‌معرفت، احمق، بی‌اعتبار و دوراندختنی بوده که «کلامی از این نمک» نصیبش نشده است؟ ولی واقعیت حاکی از آنست که نه، آقای بیرنگ کوهدامنی بدتر و رسواتر از ا. نگارگر دروغ گفته و نظیر شرکایش کبکی عمل می‌نماید.

عیانترین وجه سیاسی بودن وی در مورد کلیه همکارانش صادق است: طی ۱۵ سال جنگ مقاومت، او در طرف روسها و نوکران افغانی شان ایستاده و از اعضای فعال مجالس اتس و الفت و شعروترانه بازی در اتحادیه نویسندگان پوشالی به شمار می‌رفت. و به ابطال خود به مثابه شاعر برمی‌خیزد مادام که آشکارا به دوستی با برادر و فرمانده «آگاه» و

بی خبری را گیر کرده اید. هر نشریه‌ای ایرانی یا افغانی آگاه و ضد سازشکاری، چاپ این نامه و شعرهای شما را توهین سختی به خود و خوانندگان مبارز شان پنداشته و از ارسال مجدد نامه‌هایی از آن قبیل به شما اخطار می‌کرد. اگر برای «نبرد خلق» هم احساس مسئولیت و همدردی نسبت به مردم افغانستان مطرح می‌بود باید شما را منحت دوست کثیفترین خاینان جانی به سختی جواب داده افشاء می‌ساخت.

بهرحال، غیر از مطبوعات «جهادی پرور» چاپ ایران مثل «کلک» که در آن افرادی معلوم الحال چون دکتر چنگیز پهلوان سرجایتکاران غیر پشتون را قهرمانان بی‌بدیل مردم ما معرفی می‌دارد، و به استثنای نشریات حزب توده، چریکهای اکثریت و حزب کمونیست کارگری، تصور نمی‌کنیم هیچ نشریه‌ای جدی و رزمنده در خارج از ایران حاضر به چاپ نامه و شعر کسی شوند که بجای احساس سرافکندگی ابدی هنوز هم از دوستی با «اندیشه ورزان و پایه گذاران» پوشالی و اخوانی با بیشمرمی کم‌نظیری فخر می‌فروشد.

با آنکه در رد و پوچ بودن ادعای «غیرسیاسی» بودن پاره‌ای از نوکران پوشالیان و بنیادگرایان، فراوان سخن گفته ایم، مجبوریم به نکاتی از ادعاهای کوهدانی هم مشخصاً به اجمال برخورد کنیم.

از او باید پرسید، شما چه نوع موجودی هستید که با هر دو قماش از دشمنان پلید مردم ما دوست می‌توانید باشید؟ آیا پرچم و خلق و یا خاینان بنیادگرا به اعتبار بی‌مسلك و بی‌جبهه و خشن فرهنگی بودن تان به شما اهمیتی قابل نمی‌شدند و می‌دانستند که آدمی کاملاً رام، دست آموز و همیشه کمر بسته به خدمت هستید و در نتیجه شما را در بغل می‌گرفتند و می‌گیرند؟ اگر این را رد کرده و فقط به روی «سیاسی» نبودن به عنوان طلسم ایجاد دوستی با هر خاین و جنایتکار پافشاری کنید باید گفت که اگر شما «سیاسی» نبودید آن خاینان سیاسی بودند. صرفنظر از سایر دلایل شما با کوچکترین مخالفت محسوس با اشغالگران روسی و سگان شان، در صورتی که فرار مقدور نمی‌بود، به افتخار هم سلول شدن با شاعران و هنرمندان و مبارزان آزادیخواه در قتلگاه پلچرخ نایل می‌آمدید و نه به نویسندگی در رادیوی پوشالی و نه مصاحبت با دون‌پایه‌ترین پادوان حزب دست نشانده چه رسد به «اندیشه ورزان» و «پایه گذاران» آن، و نه چاپ چندین کتاب و نه عشق و مستی «شاعرانه» با همدلان در اتحادیه‌های دست نشانده.

به همین گونه است خاینان بنیادگرا که اگر به ذره‌ای کینه (ولو کینه بخاطر از دست رفتن روزهای خوش و تلای نشست و برخاست با دستگیر پنجشیری، عبدالله نابیی و دیگر هم‌زمان اتحادیه) نسبت به جنایتها و رذالتهای خود در وجود شما پی می‌بردند، حتی همان «فرمانده آگاه و هشیار» هم کوهدانی بازی را یکسو نهاده شما را به عنوان خاین به اسلام، قوم و دولت اسلامی اگر در پارک زرنگار به دار نمی‌آویخت لاقلاً در زندانهای پنجشیری می‌انداخت تا به تدریج پیوسید.

پس حالا که قصد دارید خود را دلدار هر دو دشمن مردم ثابت سازید، این هرگز نه بخاطر «کار نداشتن» شما با سیاست آنان بلکه بخاطر

«نبرد خلق» شماره ۱۳۹

دست اندرکاران گرانقدر نشریه‌ی «نبرد خلق»

به این وسیله گرم ترین سلامهای من را بپذیرید. برای شما دوستان تا اکنون ندیده، پیروزیهای درخشان و روز افزون را خواهانم. از روی تصادف یک شماره از «نبرد خلق» در لندن به دستم رسید.

«نبرد خلق» را نشریه‌ای خواندنی و پربار یافتیم. البته باید خدمت آن دوستان پیش از پیش عرض کنم که من آدمی سیاسی نیستم و ازین نمد کلاهی ندارم. مختصر شرح حال من که در ماهنامه‌ی «کلک» چاپ تهران نشر شده خدمت فرستادم. باری هرگز افتخار عضویت هیچ حزب و سازمانی را تا اکنون نداشتم. با آنکه با بسیاری از اندیشه ورزان و پایه گذاران «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» آشنایی و دوستی شخصی داشتم، در حزب نرفتم. بسیاری از رهبران تنظیمهای مجاهدین افغانستان را نیز می‌شناسم. هم اکنون برادر احمدشاه مسعود فرمانده آگاه و هشیار حزب جمعیت اسلامی افغانستان، احمد ولی در لندن سفیر افغانستان می‌باشد و از دوستانی نزدیک و شخصی من است. اما من با مسایل سیاسی شان کاری ندارم، اما این را هم باید بگویم که در برابر قضایا و احوال بیطرف و ناظر نیز نیستم. من سیاست را تا آنجایی که خادم فرهنگ و زبان فارسی باشد دوست دارم و هم چنان سیاستگران باخرد و با فرهنگ را. باری با وجود آن که بنده با هیچ روند سیاسی چه در ایران، چه در تاجیکستان و چه در افغانستان که من در هرسه تان این کشورها که وابسته به یک فرهنگ و زبان اند زیسته‌ام، مربوط نیستم. در شعرها و نوشته‌های خویش درد مردم را فریاد کرده‌ام. در کنار شان بوده‌ام و خواهم بود.

چند نمونه از شعرهای خود را برای تان فرستادم. در آینده نوشته‌هایی هم دارم که می‌فرستم. لطفاً پس از این نشریه نبرد خلق را به نشانی من بفرستید.

با ارادت - بیرنگ کوهدانی

لندن - ۱۸ نوامبر ۱۹۹۶

اصول زندگی

ندانستم اصولی زندگی را
نه راز مردن و پا بندگی را
بهشت اربا اطاعت باز بسته است
خداوند! نخواهم بندگی را

....

پوشانیدن این داغ در پیشانی تان نبرائید، اشتباه نکرده اید، لیکن کاش اینقدر درک می‌کردید که آنچه درباره پیوند تان با «اندیشه ورزان» میهنفروش و «رهبران» خاین «تنظیمها» بیان داشته اید، اعتراف به گذشته‌ای بس خیانتبار نیست بلکه شما به گونه حیرت آوری به آن «دوستی»های ننگین مباهات می‌کنید. تراژیدی و نیز وقاحت شما همین جاست. برای چاپ نامه و شعرهای تان هم عجب نشریه مناسب و بیچاره و

از «اشراق واژه‌ها» تا اسقاط شرف‌ها!

محمد عاقل بیرنگ کوهدامنی در کتابش بنام «در اشراق واژه‌ها»، بیاناتی دارد که بسان لگدهای سختی بر سر و کله خودش می‌خورد:

«شکایت فرخی‌سیستانی، عنصری و انوری همیشه از دیر رسیدن و نرسیدن معاش است، سخن را راج نمی‌گذارند، گاهی فرومایگان را ستایش می‌کنند» ولی سگ آن فرومایگان که «دیروزگان شاعران» مذکور به ستایش شان می‌پرداختند، بر میهن‌فروشان و دژخیمان بنیادگرا شرف داشتند. اگر آنان «سخن را ارج نمی‌گذارند»، شما آقای کوهدامنی با تفاخر به دوستی با آن خاینان، به آدمیت و شرف و وجدان و اخلاق و عاطفه انسانی ارج نمی‌گذارید.

«شعر راستین و شاعر راستین هرگز اشاعه‌گر انحطاط نیست سر به آستان قدرت نمی‌ساید در کنار نیروهای مبارز و پیشرو قرار دارد... هرگز با ارباب قدرت آشتی نمی‌کند با نیروهای سیاه کنار نمی‌آید.»

و شما آقای کوهدامنی که به آستان خونبارترین، آلوده‌ترین و خدانشناسی‌ترین قدرت سر می‌سایید و از ادامه «دوستی نزدیک و شخصی» با جنایت‌پیشه‌ترین ارباب قدرت و نیروهای سیاه شرم ندارید، پس از شاعری ماعری تان تیر که شما با آن «دوستی»‌های «نزدیک و شخصی» با خبیث‌ترین جلادان مذهبی تاریخ ما، حتی انسان نورمال و راستین بودن تان را هم زیر سوال می‌برید.

هیزم آوری برای باندهای بنیادگرا به شمار می‌رود.

آیا «استاد»، «فرمانده آگاه و هشیار» و برادرش، و «استادان» خلیلی و مزاری را برای آن دوست دارید که سیاست شان «خادم فرهنگ و زبان فارسی» است و هم به تقلید از حکام ایرانی حرف می‌زنند؟ اعتراف جانانه‌ی شما را به دوستی با «اندیشه ورزان» و «رهبران» پوشالی و اخوانی دیدیم، مع الوصف حدس ما اینست که این مرز وقاحت را عبور نکرده و جرأت نخواهید نمود سیاست آن خاینان غیر پشتون را در «خدمت فرهنگ و زبان فارسی» بیانگارید. خاینان پوشالی و اخوانی بیشتر از آن غرق خون و خیانت و غارت و بی‌فرهنگی بودند و اند که بر مسایل موردپسند دوستان و چاکران ادیب مشرب شان توجیهی مبذول دارند. آیا سر تبهکارانی را که نام بردیم بخاطری دوست دارید که «سیاستگران با خرد و با فرهنگ» بودند و هستند؟ باز هم تصور می‌کنیم مرز وقاحت را نگهداشته و آن مزدوران بی‌ناموس، رهزن و کتاب سوز را «با خرد و با فرهنگ» نخواهید پنداشت.

پس چرا عشق «اندیشه ورزان» و «رهبران» در دل شما جوش می‌زند؟ ساده، زیرا هم زیر سایه حکومت دست نشاندۀ آسوده خیال و راحت آرامیده و کتاب چاپ کردن تان رونق داشت و هم چون جلادان بنیادگرا شمالی‌وال و کوهدامنی را از خود و «برادر» می‌دانستند و در شما نیز وجدان مخالفت را نمی‌یافتند، بناءً نه اینکه از آنسو خطری شمارا تهدید نمی‌کرد بلکه برعکس برای شان مورد استعمال داشته و استعمال شدیدی. اینست که طبق شعار من زنده جهان زنده، به خوارترین شکل ممکن دعاگوی سر آنان می‌باشید.

خلاصه آقای کوهدامنی که خدا کسی را خشتی فکر و بی‌مسلك یا به

ساختن و دمسازی شما با سیاست‌های آنان بوده است. این یگانه ضامن ادامه حیات عادی و خوش شما و همفکران زیر سلطه‌ی پوشالیان و دژخیمان اخوانی بوده است.

دروغ‌های کوهدامنی

پیش از رسیدگی به دروغ‌ها، روی یک حرف راست و انکار ناپذیر تان باید مکث کرد: «اما در برابر قضایا و احوال بی‌طرف و ناظر نیستیم».

سبحان‌الله!

اگر چه «بی‌طرف» ماندن نسبت به وقایع ۲۰ سال اخیر در افغانستان خود ارتجاع و خیانتی نابخشودنی است که عده‌ای خوش دارند مهر آن را بر خود بزنند، اما کی گفته که شما و همدستان اتحادیه‌ای تان «در برابر قضایا و احوال» بی‌طرف بوده اید؟ خیر. شما نه در برابر «قضایا و احوال» جنگ ضد روسی و ضد پوشالیان، و نه «در برابر قضایا و احوال» محشر خاینان بنیادگرا، لحظه‌ای هم «بی‌طرف» نه بلکه کاملاً و علناً و با تمام نیرو «با طرف» بوده اید. در جنگ ضد روسی تا سقوط خاین نجیب، جانب روس‌ها و توله‌های شان را گرفته بودید و بعد از آن هم تا امروز به «دوستی نزدیک» با سرده‌های خون آشام بنیادگرایان، می‌نازید. نازیدن به رابطه‌ای خوار، مشکوک، خطرناک و خوبو که تنها وجود نشانه کوچکی از شرم و شرف ظاهری کافی بود که شما را از اشاره به آن باز دارد.

اولین دروغ

ادعای پوچ و عوامفریبانه‌ی «سیاسی نبودن» تان بود. **دومین** آن اینکه «با مسایل سیاسی شان کاری» ندارید که چنانچه دیدیم اگر با سیاست خاینان جور نمی‌آمدید و طبق آن حرکت نمی‌داشتید، حالا نامه پرانی و شعر پرانی شما را از لندن شاهد نمی‌بودیم و نام تان به عنوان شاعری شهید در یادها گرمی می‌ماند. راستی چطور شد که سرو کله جنابعالی از دوشنبه به لندن شریف پیدا شد؟ شما که با «مسایل سیاسی شان کاری» ندارید چرا در یکی از امارت‌های برادران بسر نمی‌کنید که دیگر اینقدر به ناحق و دروغین از «غم غربت» آه و ناله بر زبان نیارید؟

سومین دروغ: «من سیاست را تا آن جایی که خادم فرهنگ و زبان فارسی باشد دوست دارم و هم چنان سیاستگران با خرد و با فرهنگ را».

به این می‌گویند نازک طبعی شاعرانه، مزاج شاعرانه و اخلاق شاعرانه! دهها استاد بیتاب و مهدی حمیدی و مهدی سهیلی و خلیل‌اله خلیلی و اسمعیل گوزوک و هیتلر و روح‌اله خمینی و فرانکو و علی‌مزاری - درینجا حبیب‌اله بچه سقو هم - که از گور برخیزند، به این عمق و لطافت و زیبایی سخن گفته نخواهند توانست!

اما در این وجیزه فناپذیر، شما به سبک چنگیز پهلوان، قومپرستی ضد پشتونی تان را عیان می‌سازید که مخصوصاً در شرایط جاری که جانوران بنیادگرا عمده‌تاً زیر علم پاره پاره‌ی قومپرستی اعمال خیانتکارانه‌ی شان را انجام می‌دهند، خاینانه‌ترین و کشیفترین نوکری و

عبارتی همان «غیر سیاسی» نسازد که به هر پستی تن می‌دهد و با صراحت خاینان جلد را فرشتگان می‌خواند و با آنان طرح «دوستی نزدیک و شخصی» می‌ریزد.

چهارمین دروغ: «با هیچ روند سیاسی چه در ایران، چه در تاجیکستان و چه در افغانستان (...) مربوط نیستم»

هرچند روشن شد که اگر با «روند سیاسی» خاینان پوشالی و بنیادگرا مربوط نمی‌بودید (البته بدون داشتن کارت حزبی!)، تا به حال سرتان زیر بال تان شده بود یا لااقل از اظهار دوستی با آن خاینان شرم می‌کردید. کتاب «در اشراق واژه‌ها» هم پیش روی ماست. در این تالیف کمتر از ۳۵۰ صفحه تقریباً یک چهارم آن اختصاص دارد به دو تن از رهبران حزب خاین توده یعنی احسان طبری و سیاوش کسرای. استاد شما داکتر اسداله حبیب خادی برای احسان طبری شعر تولید می‌کند و همزمان، شما برای «اندیشمند بزرگ زمانه و دوران ما» چند ده صفحه نثر حواله می‌فرمایید! آیا این ارتباط به «روندسیاسی» معینی را اثبات نمی‌کند؟ سرشت میهن‌روشانه و مزدور حزب احسان طبری و حزب داکتر اسداله حبیب هر دو موجب می‌شود که داکتر صاحب خادی برای وی شعر ساز کند اما چند ده صفحه نثر شما برای طبری باید با «هیچ روند سیاسی» مربوط دانسته نشود؟! و همچنین نوشتن تان در باره‌ی سیاوش کسرای شاعری وامانده که بار حقارت رابط بودن بین حزب خاین توده و پرچم را بدوش کشید-را هم نباید از «هیچ روند سیاسی» ناشی بدانیم!

آیا شما، داکتر جاوید، واصف باختری، رهنورد زریاب و... در ماورای افغانستان زیر اشغال تجاوزکاران روسی و در ماورای دستگاه‌های پوشالی آنان از جمله «اتحادیه نویسندگان» پسر می‌بردید؟ اگر نه، پس یاد تان باشد که روسها و سگان «اندیشه ورز» آنان به ضرب چوب و کف پای و شکنجه هم که شده بود شما را اجازه نمی‌دادند که آزاد و بدون ارتباط به «هیچ روند سیاسی» قلمزنی فرمایید. لیکن یک سوگند شما و یاران می‌تواند قبول شود که بگویید «به تمام قلمزنی‌های هرزه و خیانت آمیز ما قسم که ما بی‌شعورتر از آن بودیم که بدانیم قلمزنی و سایر اعمال ما در خدمت روند سیاسی خاصی قرار دارد به ما مقامی می‌دادند و پولی می‌پرداختند و امکان سفرهایی به خارج فراهم می‌ساختمند و فقط از ما می‌خواستند که آن هنگامه‌ی جنگ مقاومت در افغانستان را نادیده و ناشنیده بپذیریم که طبعاً ما هم چنین می‌کردیم ولی خدا و راستی است که حسن نمی‌کردیم که به این ترتیب به یابوهای «فرهنگی» در دست رژیم بدل شده‌ایم که ما را هر روز با طنابی برگردن ما اینسو و آنسو می‌کشاند تا «فرهنگ» و «فرهنگیان» مترقی‌رایه‌نمایش گذارند! راستی بر اساس نوشته‌ی پشت جلد «در اشراق واژه‌ها»، جناب تان «گزینه‌ای از شعرهای احسان طبری» را هم زیر چاپ داشتید: آیا این کارروایی تان را نیز باید فعالیتی خشنی و بدون ارتباط با هر «روند سیاسی» تلقی کرد یا از روی لطف همایونی تان نسبت به «سیاستگران باخرد و بافرهنگ» که جایگاه احسان طبری با مخصوصاً «کژراهه» اش در پیشاپیش همه‌ی آن «سیاستگران باخرد و بافرهنگ» ایرانی و افغانی قرار دارد؟

آقای کوهدامنی، باور کنید شما از «شیرنر» معروف (ا. نگارگر)، «منورتر»، شبادتر، اوباشتر و چشم پاره‌تر شده نخواهید توانست که فکر کنید با یک اعلان نامه در نشریه‌ای ایرانی قادر خواهید بود رشته‌های تان را با هر «روندی سیاسی» بریده نشان دهید. عوامفریبی شما کمی ملانصرالدین وار هم است، از یکطرف آن ادعا و از طرف دیگر عشق به «اندیشه ورزان و پایه گذاران» حزب میهن‌روشان! شما و سایر مدعیان «نبودن از لحاظ سیاسی» با پوشالیان، برای روس‌ها و «اندیشه ورزان و پایه گذاران» همانقدر عزیز و قیمت‌دار بودید که مثلاً فریدمزدک، لیلاکاویان، سخی کاوون، لطیف پدرام و غیره بودند.

و در برابر **پنجمین دروغ** تان که «در شعرهای خویش درد مردم را فریاد کرده ام»، شاید سکوت بهتر از هر توضیحی باشد. چون دیگر برهمگان روشن است کسی که از دوستیش با سرکردگان میهن‌روش و جنایت پیشگان بنیادگرا خجالت نکشد و بلکه آن را تبلیغ نماید، چگونه ممکن است «درد مردم» را، مردمی که طی ۲۰ سال به دست «اندیشه ورزان و پایه گذاران» پوشالی و «رهبران» بد ذات خون آشام «تنظیم‌ها»، عمیقترین زخمهای روحی و جسمی بشری را خورده اند، حس کرده و به اصطلاح «فریاد» کند؟

«فریاد درد مردم» از شاعر و نویسنده‌ای شرافتمند و با وجدان ساخته است و شما با اعتراف به آن دوستی‌های جنایتکارانه، آخرین ذرات شرف و وجدان تان را هم باد هوا کرده اید. این را در شعر «اصول زندگی» نیز به زبان بی زبانی بیان می‌دارید: «ندانستم اصول زندگی را! کسی که «اصول زندگی» نجیبانه در افغانستان اشغالی یا بنیادگرا زده و تفهمد، ادعاهای «فریاد درد مردم» و «در کنار مردم بودن» جز بازار تیزی‌هایی و قیحانه، بی‌ارزش و نفرت‌انگیز به حساب نخواهند رفت. شما در کنار احمد ولی‌ها بنشینید که با اصل و فکر شما می‌خواند لیکن جواب همتای تان داکتر عسکر موسوی را خود بدهید که سکوت قهارعاصی در مورد قتل عام افشار توسط «فرمانده آگاه و هشیار» را از «پاینتی»‌های شاعر می‌داند. و مبادا این تفاخر کثیف شما به همدم بودن با برادر «فرمانده آگاه» و هشیار» را هم از «پاینتی»‌های شما بر شماردا!

حرف آخر:

آقای کوهدامنی، اگر کارکنان «نبردخلق» از شما خواستند جهت غنای صفحانش، مرثیه‌های تانرا برای «اندیشه ورزان» و «رهبران» مانند ببرک کارمل، نجیب، مزاری و رحیم غفورزی برایشان



بیرنگ کوهدامنی

«شاعر»ی که می‌تواند دلبر پوشالیان و دؤخیمان جهادی هر دو باشد

بفرستید، گپ شانرا که انشالله به زمین نخواهید انداخت؟ □

آیا «پیام زن»

به اسب های مرده لگد می زند؟

ما به داکتر جاوید نوشته ایم که اگر فرضاً گذشته همکاری و همدلیش را با میهن فروشان گاو خورده قبول کنیم، حالا دیگر نباید به سقوط پست تر از گذشته تن داده و در برابر بنیادگرایان که همچون سگان دیوانه ای به جان مردم ما افتاده اند، بی اعتناء بماند؛^(۲)

وقتی داکتر عسکرموسوی، پویا فاریابی، ارغوان، سرور سخا و همایون سرخابی با وقاحت کم ماندندی احساسات کثیف قوم پرستانه ای شان را به نمایش گذارده و از باندهای جنایتکار مزاری و دوستم به دفاع برخاستند، ما به آنان نوشتیم که آلت دست بی مقدار مزدوران خاکی شده اند که علاوه بر آن که از سرپای شان خون مردم می چکد، به غدارانه ترین وجه ممکن آتش جنگهای قومی را دامن می زنند؛^(۳)

ما ماسک داوود فارانی را دریده ایم که در ستایش عی آور «نابغه شرق» گلوپاره می کرد و به عنوان «بچه فیلم» مطبوعات و رادیو کابل، اراجیفی ماورای ارتجاعی در شأن شخصیت معلوم الحال خودش را، در عرصه فرهنگ به خورد مردم ما داده است و اکنون هم با لالایش (محمود فارانی) برای جنایتکاران بنیادگرا ترانه و سرود می سازد؛^(۴)

ما داکتر غفور روان فرهادی، عبدالرحیم غفوری و امثال شان را افشاء نموده ایم که بمثابة روشنفکران شرفباخته ای در ازای مثنی دالر حاضر بوده اند با لیسیدن خون دژخیمان جهادی برای شان سنگ دوی کنند؛^(۵)

«پیام زن» نبی مصداق و همفکران پست او را فواحش واقعی خواند که پس از پابوسی طالبان خائنه اظهار داشته بود:

«ممکن یک تعداد زنان که فاحشه هستند یا در خادکار می کردند متأثر باشند لیکن دیگر تمام زنان افغانستان خوشحال اند.» («پیام زن»، شماره ۴۶) ما داکتر اسداله حبیب، ظاهر طین، لطیف پدرام و سایر «ادبای خادی را که با مالیدن سرخی و سفیدی جهادی به چهره می خواهند فعالیت های خائنه شان را ادامه دهند افشاء نموده ایم.»^(۶)

ما به زنانی برخورد کرده ایم که مستقیم یا غیرمستقیم به جای محکوم ساختن خائیان جهادی و طالبی، زبونی را تا سطحی می رسانند که چادر خود را در برابر آن دشمنان پلید آزادی و زن پهن می کنند یا به شکلی

یک یادآوری و یا انتقاد بر «پیام زن» این بوده است که ما ضمن افشاگری های خود، به دریدن ماسک کسانی می پردازیم که در واقع از لحاظ سیاسی و اجتماعی مرده اند و یا آخرین نفس هایشان را می کشند و این شایسته نشریه ای به رزمندگی «پیام زن» نیست که به اسب مرده لگد بزند. آیا واقعاً چنین است؟ آیا واقعاً هنرمندان و سیاستمدارانی که داغ لعنت همدستی یا نوکری برای پوشالیان و خائیان بنیادگرا را در جبین دارند، به اسب های مرده می مانند؟

به نظر ما نه. بسیاری از عناصر مذکور که در دوران جنگ ضد روسی و حکومت های پوشالی منحنی سگهای زنجیری دشمن عمل می کردند و پس از سقوط نجیب، بی صاحب شدند، حتی آنقدر هم شرافت نداشتند که دیگر چنلی خواری را پس کرده و اگر با بنیادگرایان به مخالفت بر نمی خیزند لاقبل به پستی همکاری با آنان تن نسیارند. لیکن چنانچه می بینیم شمار قابل توجهی از شاعران، نویسندگان و سیاستمداران و... پس از کم شدن سایه رژیم دست نشانده از سرشان، بی درنگ و مستان به سوی خائیان بنیادگرا رو آوردند یا لب فرو بستند یعنی به اصطلاح بی طرفی اختیار نمودند که به عقیده ما از بار خیانت شان سرمویی نمی کاهد زیرا «بی طرف» ماندن یک روشنفکر در مقابل باندهای بنیادگرا اگر از سرائحتلال مغزی و بی شعوری نباشد، نامی جز خیانت نخواهد داشت.

بنابراین زنده بودن روشنفکران مزبور در فعالیت های شان به نفع بنیادگرایان تجسم می یابد. البته خوانندگان ما توجه دارند که بحث بر سر پرچمی ها و خلقی هایی که معمولاً وظایف جاسوسی و شکنجه گری در خاد را نیز به عهده داشتند نظیر سلیمان لایق، بارق شفیع، دستگیر پنجشیری، ظاهر طین، لطیف پدرام، عبداله نایی، عنایت پژوهان و... نیست. بحث بیشتر بر سر آنانی است که به رغم بسر آوردن با پوشالیان از اول تا زوال شان، فریاد می کشند که با روسها و پوشالیان نبودند و حتی با آنان «مخالفت» می ورزیدند!

میهن فروشان شناخته شده به علت خیانت ها و جنایت های شان نه در عرصه سیاست و نه هنر و ادبیات دیگر قادر نخواهند بود به آسانی مردم را فریب دهند، اما گروه دوم که نمایندگان از آنان در «پیام زن» افشاء گردیده اند، با چرب زبانی و قیافه گیریهایی محیلاته هنوز استعداد آن را دارند که به چشم مردم خاک پاشیده و آنان را فریبند.

اجمالاً ببینیم «پیام زن» ماهیت کدام «فرهنگیان» را بر ملا نموده است: ما از فاروق فارانی و واصف باختری گپ می زنیم که در بحبوحه جنگ و جنایت جهادی های خاین و در اوج ضربه ها و دود مردم کابل، با جمعی از شاعران دیگر همتراز وجدان و شخصیت خودشان مجلس پرگویی های مبتذل راجع به شعر و شاعری برپا می کنند؛^(۱)

۱- رجوع شود به «پیام زن» شماره مسلسل ۳۹

۲- رجوع شود به «پیام زن» شماره مسلسل ۴۴

۳- رجوع شود به «پیام زن» شماره مسلسل ۴۰

۴- اشاره به مراسم «برافراشتن بیرق» که داوود فارانی بعنوان گوینده خاص دربار برای «نابغه شرق» تهر کی و حفیظه الامین خاین، از صبح تا شام کف بردهان می آورد.

۵- رجوع شود به «پیام زن» شماره مسلسل ۴۷

۶- رجوع شود به ترتیب: به «پیام زن» شماره های مسلسل ۴۰ و ۴۲

سعی می کنند با جنایتکاران کنار بیایند: (۷)

ما از ا. نگارگر (مضطرب باختری) سخن گفته ایم که اول با شعر و خطابه اش، خاک پای قصابان جهادی می شود و پس از «شیرتر» شدن و غریدن علیه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»، علناً سر به درگاه طالبان می ساید لیکن با وقاحت روسپی واری هیچ بروی خود نمی آرد، گویی آب از آب تکان نخورده: (۸)

پرده در عناصر و محافل بوده ایم که با اشاره اربابان امپریالیست شان و تقلید بوزینه وار از سازمانها و نشریات معین ایرانی، از «جامعه مدنی» و «مدرنیته» و... حرف می زنند بدون موضعگیری و قصد مبارزه آشتی ناپذیر برضد بنیادگرایان و پرداختن به مسایل حاد افغانستان: (۹)

مچ نویسندگانی را گرفته ایم که با وجود سالها خدمتگذاری صمیمانه به رژیم های دست نشانده و دریافت مدال و نشان از روس ها و سگان شان، جهت رد نوکری خود به میهن فروشان، به طرزی باور نکردنی مسخره مدعی می شوند که «کارت حزبی» نداشته اند! و از آن زنده تر مانند کلیه همکاران شان، دعای سر بنیادگرایان را می کنند: (۱۰)

«پیام زن» مجبور شده به شاعر مفلوکی چون بیرنگ کوه دامنی پیردازد که از بس میدان را خالی و شغالی و جهادی دیده، چشم پارگی را در حدی می رساند که با افتخار و زیان دراز ارتباطش را با خاینان پوشالی و جهادی در نشریه ای ایرانی اعلان می نماید.

«پیام زن» به پوزه ای آن جیره خواران فرومایه ای لگد می زند که برای بنیادگرایان نشریات به زبان های خارجی انتشار می دهند و حتی صفحاتی در اینترنت تنظیم می کنند تا به آن خردجالان آخر قرن بیست سیمایی «متمدن» و «امروزی» و حتی «طرفدار دموکراسی» بتراشند؛

و...

پس می بینیم که تسلیم طلبان و مماشاتگرانی که «پیام زن» به آنان پرداخته چندان هم اسب های مرده به شمار نمی روند. از آنجایی که اینان نه بخاطر چاکری شان برای روس ها و سگان و نه جنایتکاران بنیادگرا، هیچگاه مورد افشاء و طرد شایسته ای قرار نگرفته اند، با اتکاء به دست نوازش پوشالیان و بنیادگرایان بر سر خود، با نوشتن در این و آن نشریه وطنی یا ایرانی، اظهار حیات می کنند. اینان می خواهند ثابت نمایند که روسپانی پیر نشدنی اند و حالا که خدا نعمت خفتن در آغوش مهربان پرچمی ها و خلقی ها را از روی آنان گرفته، نزد تبه کاران بنیادگرا نیز خریدار دارند و در میدان و بی سرنوشت نخواهند ماند. یعنی می فهمانند که نحوه دمساز شدن با هر نوع رژیم جنایتکار و خوشخدمتی به آنها را به خوبی بلد اند؛ یعنی نشان می دهند که اگر دیروز با قبول زنجیر پوشالیان برگردن به مردم خنجر می زدند، امروز ذلیلانه تر از آن با تأیید آشکار یا حرامزاده وار بنیادگرایان، مرتکب نابخشودنی ترین خیانت دیگر به مردم و وطن می شوند؛ یعنی این غدارزادگان اظهار می دارند هنوز زنده اند و مستعد و مصمم به ادامه شغل ۲۰ ساله ی شان.

یکی دیگر از نحوه های زنده بودن این روشنفکران مزدور چنانچه گفتیم عبارتست از تقلیدی تهوع آور از نشریات معین ایرانی، نشریاتی که

گویی نه رشته ای با آب و خاکی بنام ایران دارند و نه حس و وجدانی که از آنچه فاشیزم دینی بر آن کشور آورده است، تکانی بخورند. در شرایطی که رژیم ایران خون گروه گروه از مبارزان در بند را به زمین می ریزد و دختران قبل از اجرای حکم اعدام مورد تجاوز قرار می گیرند، نشریات مذکور درعین حالیکه با بی شرمی عجیبی درباب اهمیت شعر «تاب» آسیا و قاره های دیگر می نویسند، شاعران و شعر انقلابی را به سخره می گیرند. و «فرهنگیان» تسلیم طلب ما که قبلاً به «پرچم» و «خلق» سلامی می زدند و اکنون به خاینان بنیادگرا، به پیروی از نشریات فوق الذکر طوری می نویسند مثل اینکه از افغانستان نبوده بلکه از مادر و پدر میلیونر امریکایی پیدا شده و مسئله و خطاب شان به مردم سوگوار ما نه بلکه به مردمان دلشاد و سرزنده دیگر است که یکی از مشغولیت ها و سرگرمی های مفرح شان را هم ادبیات و هنر تشکیل می دهد! این «فرهنگیان» بزدل، فرصت طلب و بی وجدان می توانند دهها صفحه درباره ادبیات و هنر سیاه کنند بدون آنکه کوچکترین اشاره ای جدی به گذشته و بخصوص فاجعه جاری ناشی از وجود باندهای بنیادگرا بنمایند. گاهی از این هم پیشتر رفته و خاینان بنیادگرا را به «وحدت» فرا می خوانند تا مردم ما را بسوی «صلح و رستگاری» راهبر باشند! که چنانچه کراراً گفته ایم اوج مرحله ی نوین خیانت اینان نیز در همین نقطه است.

خلاصه «فرهنگیان» تسلیم شده ی مذکور غیر از ابتذال نامه های وطنی، پاره ای از نشریات ارتجاعی ایرانی را هم جولانگه قلم فروخته شده و ناپاک خود می سازند و بدینصورت از تصاعد بوی نادم نبودن از گذشته و لولیدن فعلی درپای جنایتکاران بنیادگرا بر مبنای نصب العین خود که «هرکس صاحب قدرت باشد ما غلام حلقه بگوشش هستیم»، مردم ما را آزار می دهند. تا زمانی که به حیات سیاسی میهن فروشان پرچمی و خلقی پایان داده نشده و دژخیمان بنیادگرا هم به استخدام روشنفکر نیاز دارند، این خودفروختگان نیز چون در بی شرمی و بی شخصیتی بی همتا اند، زیر نام «غیرسیاسی» از فعالیت باز نخواهند ماند. پس اینان اگر احیاناً اسب های مرده هم تصور شوند لازم است یکبار و برای همیشه دفن گردند و درغیر آن اگر جراحی می فعال و خطرناک انگاشته شوند - که بنظر ما باید شوند - پس خطاست که به این یا آن بهانه در مورد آنان سکوت کرد؛ برعکس باید با آنان به عنوان چشم و گوش و زبان خاینان بنیادگرا و مالکان بین المللی شان، به مبارزه ای همه جانبه و بی گذشت پرداخت؛ باید آنان پی برند که دیگر دوران عشق و مستی با ادبیات و هنر پوشالی تحت سلطه رژیم پوشالی در «اتحادیه نویسندگان» و در دیار «همسایه بزرگ شمالی» و نیز دوران خردوانی با ملغمه ای از ادبیات و هنر پوشالی و فاشیزم دینی بسر آمده و دیگر مردم آنگونه هنر و ادبیات را با متولیان و متادانش پاره پاره کرده دور خواهند انداخت. □

۷- رجوع شود به ترتیب: به «پیام زن» شماره های مسلسل ۳۹، ۴۴ و ۴۶

۸- رجوع شود به ترتیب: «پیام زن» شماره های ۴۴، ۴۶ و ۴۷

۹- رجوع شود به نشریه «فریاد»

۱۰- رجوع شود به «پیام زن» شماره مسلسل ۴۷

بقیه از شماره قبلی

... و دروغی دیگر از دروغستانی

هوتل آریانا بروم^۳، و رفتم. عصر روز بود. شماری از فرهنگیان - غالباً جوان - گرد آمده بودند و کادریهای بخش تبلیغ و فرهنگ حزب هم. و کسریای هم آمد که بر صدر مجلس جایش درازند. چشم‌های درخشنده داشت. لب‌فندهایی نمکین و مقداری هم معجونه تهویل مان داد که خیلی بوش می‌آمد.

آقای رهنورد، اگر شما علی‌الرغم نداشتن کارت حزبی، در جیب کوچک روسها و سگان آنان تشریف نداشتید پس چگونه و چرا از شما برای دیدار با عامل حزب خاین توده دعوت به عمل می‌آمد؟ اگر مهمانداران میهنفروش آن شاعر دلال شده، ذره‌ای بو می‌بردند که جناب شما با تجاوزکاران روسی، حزب دست‌نشانده یا حزب خاین توده، سر مویی مخالفت واقعی دارید به آن تالار دعوت تان می‌کردند؟

آن «شماری از فرهنگیان» کیها بودند؟ آنان هم شرف و وجدانی بهتر از شما نداشتند که اولاً از سوی روسها و سگان دعوت می‌شوند و بعد هم همگی شادی مرگ شده و با افتخار در تالار حضور می‌یابند. اکثر این «فرهنگیان» همان‌هایی اند که اکنون خود را به بنیادگرایان می‌فروشند. شاید به این «دلیل» معمول ولی مسخره و پوچ متوسل شوید که اگر خود یا آن «فرهنگیان» در مجالسی از آن قبیل شرکت نمی‌جستید، کارتان به زندان و حتی اعدام می‌کشید. جان‌مطلب همین جاست. علت اینکه شما و شرکاء را متهم به رندی و دروغ‌گویی می‌کنیم همین است. اگر شما همانند مثلاً همدل تان پیرنگ‌کوه‌دانی صاف و پوست‌کنده می‌گفتید که به ننگ ابدی داشتن دوستی با «اندیشه ورزان و پایه‌گذاران حزب دموکراتیک خلق» و «رهبران جهادی» مفتخرید و از آن احساس ذلت و سرافکندگی نمی‌کنید، ما نیز شما را فقط مزدوران حقیر «فرهنگی» آن خاینان می‌خواندیم و نه مضافاً دروغ‌گویان و ریاکاران. ولی مسئله اینست که هیچکدام شما آقایان و خانمهایی که ۱۵ سال تمام در دامن روسها و سگان شان خفتید و مقام و مدال گرفتید و به جنگ مقاومت و به خون‌هزاران دلدادگی آزادیخواه این مرز و بوم با بی وجدانی غریبی پشت کردید، اکنون ناگهان خود را سمبل‌های «مقاومت

رهنورد زریاب در نوشته‌اش از سیاوش کسریای طوری یاد می‌کند که خواننده فقط باید از آنهمه خوبی‌ها و «لبخندهایی نمکین و مقداری هم محجوبانه» اش^{*} زانوی غم در بغل گرفته و بخاطر رفتن از این دنیا اشک بریزد.

آیا این تصادفی است؟ آیا نویسنده «غیر سیاسی» با انتشار سوگنامه‌اش سیاست و هدفی را دنبال نمی‌کند؟

چرا. به استثنای «فرهنگیانی» که در عرصه ادبیات و مطبوعات و تبلیغات جان سگ را برای روس‌ها و پوشالیان‌کنندگان و حالا هم در برابر خاینان بنیادگرا سر تسلیم فرود آورده اند، هیچ فرد آگاه و شرافتمندی فعالیت‌های آقایان و خانمهای «فرهنگی» را «غیر سیاسی» و «ناب فرهنگی» نمی‌پندارد.

به نظر ما، آقای رهنورد زریاب در اولین تلاش‌های بندگیش به منظور زیر زدن شخصیت و کارنامه‌ی ناپاکش، خواسته تا با ترسیم چهره‌ای معصوم از سیاوش کسریای از وی صابونی ساخته و با آن داغهای سیاه همدستی خودش با میهنفروشان پرچمی و خلقی را بشوید، غافل از آنکه «صابون» آلوده‌ای را بکار گرفته که کف نداشته و قادر نیست آنهمه چرک و لک‌های سالهای سال کله‌جنبانیدن با میهنفروشان و مالکان روسی شان را بزداید. نویسنده‌ی ما فراموش می‌کند که حتی اگر خاطره‌هایی از دیدار با این و آن شاعر انقلابی را می‌نوشت که «خنده‌هایی نمکین و مقداری هم محجوبانه» بیشتری هم نسبت به کسریای می‌داشت، باز نمی‌شد زخم ناسور نوکر بودنش در رژیم پوشالی و نگونساری نشان و مدال گرفتن از روسها و سگان شان را بپوشاند چه رسد به نوشتن خاطره‌هایی از سیاوش کسریای که شاعر درجه یک حزب خاین توده بود؛ برای احزاب میهنفروش پرچم و خلق شعر گفت؛ در اوج سوختن میهن و مردم ما زیر پای تجاوز کاران روسی، برای المپیک مسکوش ساخت و حتی از ادای نقش رابطین میهنفروشان پرچمی و خلقی و حزب میهنفروش خودش ابانه ورزید. اکنون ببینیم نویسنده‌ی ساده دل بیچاره‌ی ما که فراوان قسم و قرآن می‌خورد که «کارت حزبی» نداشته و بناءً نباید در عداد پرچمی‌ها یا خلقی به حساب رود، چگونه با لحنی داغتر و وقیحتر از یک پرچمی سخن می‌گوید.

رهنوردها چرا گل‌سربد مجالس میهنفروشان بودند؟

سال ۶۲ یا ۶۳ بود - درست به خاطر ندارم - یک روز اطلاع یافتیم که برای دیدار با سیاوش کسریای به تالار

^{*} «این «خنده‌هایی نمکین و مقداری هم محجوبانه» کسریای آنقدر نویسنده زبردست ما را گرفته بود که بار بار نوشته‌اش را با آن آذین بسته که در نتیجه سوگنامه را هم «نمکین» ولی شدیداً «نامحجوب» ساخته است!

همکاران را بسیار ساده با این استدلال پشت میز محاکمه می‌نشانند که: فرق بین شما از یک طرف و مثلاً خاینانی چون کاوون توفانی، فریدمزدک و عبداله‌نابی از طرف دیگر چه بود؟ کدام بیشتر برای میهن‌فروشان قلمک زد و بیشتر به ذلت دریافت جوایز مختلف گرفتار آمد؟ بیک کلام آقای «کارمند شایسته فرهنگ» که همانقدر که «لیخندهایی نمکین و مقداری هم محبوبانه»ی سیاوش کسرای «بهش» می‌آید، همانقدر هم «بهتان» می‌آید اگر سچ و صریح و به وکالت از جانب همه «فرهنگیان» تسلیم طلب عضو اتحادیه نویسندگان و غیره بگویید که: «ما از حزب بودیم و حزب از ما تا زمانی که دولت و رهبر مانع سقط کرد. و آنگاه چون بی سرپرست ماندیم، لاجرم لیخنه زدن و تعظیم در برابر برادران بنیادگرا راپیشه کردیم تا ما و قلم‌مارا بخرند!»



آقای رهنورد، آیا شما و شرکا از نام‌تان بر پیشانی نشریات پوشالی با آن محتوای کثیف و خاینانه، فقط «حسابی» کیف می‌کنید یا قدری هم احساس شرمساری؟

آیا سیمای میهن‌فروشان «نجیبانه» نیست؟

در باب وضع کسرای می‌نویسید:

بسیار سرها معلوم می‌شد. با دل زنده گی و نشاط
گپ می‌زد. سیمای نجیبانه و جذابی داشت که بر بیننده
اثری نیک و مطبوع بر جای می‌گذاشت.

ببینید نویسنده‌ی «چیره دست»، سال ۱۳۶۱ یا ۱۳۶۲ است یعنی سالی که فاشیسم جمهوری اسلامی ایران چهره خونین و مخوفش را نمایانده؛ نشانی از آزادیهای اوایل انقلاب برجا نمانده، هزاران آزادیخواه در خیابانها یا در زندانهای تهران و سایر شهرهای ایران به شهادت رسیده اند؛ کلیه سازمانهای مخالف سرکوب شده به استثنای حزب توده و چریکهای اکثریت. آن دو کاملاً به رژیم تسلیم شده و به مثابه سگان شکاری رژیم در بگرویند آزادیخواهان انجام وظیفه می‌کردند.

بناءً کسی مثل سیاوش کسرای که به نمایندگی از حزب توده حزبی در حد حزب پرچم خاین و میهن‌فروش، در کابل سخنرایی کند، باید هم «بسیار سر حال» و «دل زنده» و «بانشاط» باشد چرا که توطئه حزبی در

درون مرزی* در صحنه ادبیات و هنر، و نه چاکران پوشالیان بلکه متعارضان با آنان می‌نماید! **

ولی واقعیت اینست آقای رهنورد که شما و همکاران نه به رغم علاقه تان بلکه با کمال میل در ضیافت‌های میهن‌فروشان حضور می‌یافتید و می‌بالیدید که هیچوقت نام تان از لیست «فرهنگیان»ی که باید سروکله شان در آن گونه مجالس پیدا باشد، حذف نمی‌شود یعنی می‌بالیدید که آدم‌های مهمی به حساب می‌رفتید! اگر از این وضع حظ نمی‌بردید ممکن نبود که از اول تا آخر کار میهن‌فروشان یعنی ۱۵ سال تمام این کثیفترین دست نشانندگان تاریخ را تحمل کرده، برای شان قلم بزنید، در مهمانی‌های شان بنوشید و بخورید و بخندید و با حقارت خاصی جایزه‌ها و نشان‌ها و مدالهای شان را بپذیرید و با آنها فخر بفروشید. شما بهترین و کارآمدترین مهره‌های «فرهنگی» رژیم به شمار می‌آمدید چون «کارت حزبی» نداشتید و این می‌توانست به عنوان فاکت غیر قابل انکار «نفوذ» و «جاذبه» حزب بین کلیه فرهنگیان کشور مورد استفاده قرار گیرد. پس شما که حساب «شماری از فرهنگیان» را از حساب «کادرهای بخش تبلیغ و فرهنگ» حزب جدا می‌سازید کار بی‌فایده‌ای انجام می‌دهید. تنها و تنها آن فرهنگیان شریف بودند که آزار و شکنجه و زندان و مرگ را استقبال می‌کردند. اما با روسپها و غلامان‌شان لحظه‌ای هم نمی‌ساختند و مؤید و مبلغ فرهنگ ضد مردمی یعنی فرهنگ حاکم میهن‌فروشان نمی‌شدند.

یاد تان باشد آقای رهنورد که مردم ما از پس گردن تان گرفته و شما و

*برجوع شود به مقاله «داکتر جاوید: از قهار عاصی تا سمنک پزی از سمنک پزی تا کجا؟» «پیام زن» شماره ۴۴

**خواص باختری در شب نشینی‌ای که فاروق فارانی بر سر جنازه‌های مردم کابل برایش ترتیب داده بود وصیت رسوایی اش در همه جا پخش می‌گفت: «شما می‌دانید که همراه هیچکدام از اینها (بارک و لایق) من هیچگونه تعلق سیاسی ندارم و نداشته‌ام و برعکس تعارض سیاسی بسیار بوده و تعارض تکرری بسیار زیاد بوده»!!

شما اگر با تمام تار و پود وابسته به میهنفروشان نمی بودید، ممکن نبود که قلم تان برای یک شاعر پرچمی ایرانی تبار آلوده به خیانت، اینطور مستی کند. چرا ما باید بخود بقبولانیم که جناب تان در سیمای یکی از سران حزب خاین توده یعنی سیاوش کسرایی «نجات» را می بیند اما اگر گپ بر سر فرضاً بارق شفيعی، سلیمان لایق، اسداله حبیب، دستگیر پنجمشیری، عبدالله نایی، ظاهر طنین و وطنفروشان خرد و کلان دیگر ازین قبیل باشد، ناگهان «غیرتی» شده، چشمان تان را «خون» گرفته و عین «نجات» را در سیمای آن اراذل جنایتکار مشاهده نخواهید کرد؟ آنان چه گناهی بزرگتر از کسرایی دارند که «جذابیت» سیمای «نجیبانه» شان کمتر از سیمای کسرایی «بر بیننده اثری نیک و مطبوع» برجای بگذارد؟

ماشین جنگی جنایتبار اشغالگران لگد مال می شود، از شنیدن حرفهای یک سخنگوی ایرانی تجاوزکاران روسی و سگهای وطنی شان، در باره هنر و ادبیات، «سر می جنبانیدید و کیف می کردید». این از هرکس ساخته نیست. بی حسی، بی عزتی و بی غیرتی فراوان می خواهد آقای رهنورد که در آن اوضاع به مزخرفات شاعری بنده وار گوش داد که اینک در سکوت دلال محبت اشغالگران می خواست خیانت بالاتر و تازه ی حزیش مبنی بر همدستی با رژیم فاشیستی مذهبی ایران را نیز توجیه نماید.

با شناختی که اکنون از شما داریم یقیناً اعتراض خواهید کرد که در آن مجلس سکوت نکرده و گپ کسرایی را راجع به اینکه «در دوران شاه، مقامات با ارائه ابتذال و پوچی - عمدتاً و به نام هنر - مردم را فریب می دادند و مسحور می کردند (با) مثلاً بکت و یونسکو و چیغ بفش و ...» رد نموده و گفته اید که غیر از آنگونه آثار، کتابهای خوب هم منتشر می شد و هم اظهارات وی راجع به پدیده های فولکلوریک را صحیح ندانسته و شرح کشفی در مورد داده اید!

و نمی دانید محترم «کارمند شایسته» که این ادعای حقیرانه، طناب محکومیت دیگری بر گردن شماست. محکوم ساختن کسرایی در این و آن مسئله به اصطلاح ادبی و هنری بدون طرد و محکومیت سیاست بقیه در صفحه (۹۱)

ایران گرفته بود. ولی یکجنین فردی فقط و فقط در چشم کور و کلوخی رهنورد زریاب ها که اشغال افغانستان و سلاخی مردم فقیرش را در عشق مسند ننگین ریاست اتحادیه یا نشریه ای مزدور و شرکت در ضیافت ها و سفرها به خارج و ... به فراموشی می سپرد، می توانست «سیمای نجیبانه» داشته باشد که «بریننده» هم «اثری نیک و مطبوع بر جای می گذاشت».

شما اگر با تمام تار و پود وابسته به میهنفروشان نمی بودید، ممکن نبود که قلم تان برای یک شاعر پرچمی ایرانی تبار آلوده به خیانت، اینطور مستی کند. چرا ما باید بخود بقبولانیم که جناب تان در سیمای یکی از سران حزب خاین توده یعنی سیاوش کسرایی «نجات» را می بیند اما اگر گپ بر سر فرضاً بارق شفيعی، سلیمان لایق، اسداله حبیب، دستگیر پنجمشیری، عبدالله نایی، ظاهر طنین و وطنفروشان خرد و کلان دیگر ازین قبیل باشد، ناگهان «غیرتی» شده، چشمان تان را «خون» گرفته و عین «نجات» را در سیمای آن اراذل جنایتکار مشاهده نخواهید کرد؟ آنان چه گناهی بزرگتر از کسرایی دارند که «جذابیت» سیمای «نجیبانه» شان کمتر از سیمای کسرایی «بر بیننده اثری نیک و مطبوع» برجای بگذارد؟

«کارمند شایسته فرهنگ» شما به آنان که آنان به شما! شما هم پیمان و همدست با روسها و سگان شان، عمری را به خوبی و خوشی سپری کردید و شیدای سیمای «نجیبانه» ی یک عامل و همتای ایرانی شان هم می شدید و در نتیجه به

نشانها و مدالها دست می یافتید. نمی دانیم دیگر چه جای باز هم آب در هاون کوبیدن و اکت غیر پرچمی بودن می ماند که باید ادامه دهید زیرا شما و نظایر تان را که جنایتکاران بنیادگرا با همان گذشته ملوث خریدار اند؟

«بحث» با سایه ی کسرایی

فرین سفرناتی سیاوش کسرایی،

همه گان، به ویژه اعضای حزب، قبلی به او احترام میگذاشتند و با تسلیم و رضای کامل به سفنانش گوش میدادند و سرمیجانبانیدند و کیف می کردند.

آقای رهنورد، اگر تبرا جویی نکرده و از آن جمع زبون خود را مستثنی نسازید، باید یک راستگویی تان را نشانی نمود که «همه گان به او (سیاوش کسرایی) احترام می گذاشتند و با تسلیم و رضای کامل به سخنانش گوش می دادند و ...»

همین جا هم کافی است که شما منحیث فردی افشاء شوید که اراده و غرور و وجدانش را باخته و در شرایطی که مردمش زیر پای

د خاینو بنسټپالو څخه هر ډول ملاتړ کول د سکیولاریزم او دموکراسۍ نفی ده

خو هغه ټکی چی ولی خان باید پیر سوچ پری وکړی داده چی ولی د ربانی په شان بنسټپاله جنایتکاران دومره جرأت کوی چی راځی او ولی خان ته وایی زما او زما د بنسټپال جنایتکار ورور تر منځ سوله وکړه. ځکه معمولاً داسی بلنه هغه چاته ورکول کیږی چی سپری یی د ځان

خواخوږی وگڼی او یا لږ او پیر ورته د ځان په شان ښکاره شی. ما چی هر څه سوچ وکړ د ولی خان په هکله څه رایاډ نشو چی هغه به چیرته جنایت کړی وی او یا یی د بنسټپالی په حمایت خبری کړی وی. له نورو یارانو دوستانو څخه می هم پوښتنه وکړه هغوی هم همدا خبره وکړه چی د ولی خان د جنایت مو څه ندی اوريدلی خو د یو دوست خبره زما هم خوښه شوه. هغه ویل چی د ولی خان پلویانو په سر کی د «ببرک-ولی بهایی بهایی» ناری وهلی او وروسته بیای د «نجیب ولی بهایی بهایی» ناری ایستلی چی ببرک او نجیب دواړه د بنسټپالو په شان هیواد پلوری او جنایتکاران وو. ولی خان د پښتون زنده باد ناری وهی چی تره کی، امین، نجیب، گلبدین، سیاف او طالبان ټول پښتانه دی له دی امله ربانی هم چی د گلبدین او سیاف «ورور» او «استاد» دی ولی خان هم ځانته نژدی گڼی او وروستی خبره هم داده چی ولی خان د باچاخان په څیر د پنجابیانو برلاسی پر ضد خبری کولی خون له هغوی سره په یوه دسترخوان ناست دی دا ټول مشابهنه دی چی ربانی او دده په شان نورو جنایتکارو ته جرأت ورکوی ولی خان ته د منځگړیتوب بلنه ورکړی.

خو له ولی خان سره چی هم یی خپل سر په سیاست کی سپین شو او هم یی پلار د ژوند تر وروستی سلگی پوری سیاست پوه پاتی شوی وو ښایی چی په خپلو سیاستونو یو حل بیا کتنه وکړی. یواځی د پښتون په نوم مبارزه کول ټولو عوامو ته څه چی یواځی پښتنو ته هم نیکمرغی نشی راوړلی.

خو که دی د دموکراسی او سکیولاریزم بیرغ اوچت او کلک په لاس کی ونیسی او د هغه په شاوخوا خلکو ته د راټولیدلو بلنه ورکړی دابه هم د خلکو دسوکالی په لاری کی یو اوچت گام وی هم به دی له سیاسی لالهاندی خوندي وساتی او هم به د ربانی او گلبدین په شان خاینان ورته د منځگړیتوب بلنه نه ورکوی. □

دی «نیوز» ورځپاڼی د ۱۹۹۶ د جنوری یوویشتمی نیتی له خبر سره سم د «عوامی نیشنل پارټی» لارښود خان عبدالولی خان څه موده مخکی پیښور کی په ټا گه کړی چی جمهوررئیس برهان الدین څو څوځله له هغه څخه د افغانستان دلانجی مینځگړیتوب غوښتنه کړی ده. هغه زیاته کړه: «هماغو مجاهدینو چی مونږ یی کافران گڼلو اوس زموږ د منځگړیتوب په لټه کی دی».

ولی خان د گلبدین په دی ورستیو خبرو چی د پاکستان حکومت په ۱۹۹۲ کی ونه غوښتل چی د کابل واک یو پښتون تر لاسه کړی کلکه نیوکه وکړه او وه یی ویل: «حکمتیار په خپلو خبرو نه یواځی د ربانی ادعا چی پاکستان د افغانستان په کورنیو چارو کی لاس وهنه کوی او د پاچا جوړولو دنده یی په غاړه اخیستی ده هوکی کوی، بلکی ښی چی د خپلو گټو تر لاسه کولو لپاره دی ته هم تیار دی چی د پښتون پری (تاش) ولوبوی».

هغه په «اسلامی دولتونو» نیوکه وکړه چی د اسلام په نوم په اصطلاح مجاهدینو سره مرسته کوی او په وسلو یی سمبالوی. خان ولی خان په پاکستان هم له دی امله پټه و اچوله چی د افغانستان د توربختو خلکو پر ضد یی ملایان راټورولی دی. هغه وویل: «په دی ورستیو وختو کی نړیوالی عفوی گزارش خپور کړی چی په یوی ښځی چی د دودی راوړلو لپاره له کوره وتلی وه ۲۲ سپریو پرله پسې دوه ورځی جنسی تیری وکړ. کله چی هغی ته یی اجازه ورکړه کور ته ستنه شی خپل دری واره ماشومان یی مړه وموندل. دا هغه اسلام دی چی مجاهدین یی پلی کوی».

خان عبدالولی خان پرځای نیوکی کړی دی خو زما په گمان چی بیایی هم د یو سولو له خری څخه یوه ځله اوچته کړی ده. کاشکی که د گلبدین ټول جنایت، بی ناموسی، له خلقیانو او پرچمیانو سره جوړ جاري، له امین او ټټی سره په گوه کودتاه کول، په افغانستان کی د ننه او پاکستان په ځانگړی توگه پیښور کی ترورونه او اغوا گانی... ټول یواځی او یواځی د پښتون په تاش لوبولو پوری محدود وی او یا د پاکستان پر یواځی د ملایانو په تورولو کی وی او نوری نه د بنسټپالو ډلو مینح ته راوړلو، روزلو او هر اړخیزه ساتلو، هغوی ته د پاکستان په خاوری کی د ننه د ترورونو زمینی برابرولو او د بندیدو جوبولو... کی هیڅ لاس نه لرلی. داسی ښکاری چی ولی خان نه یواځی د افغانستان له روانو چارو څخه ناخبره دی چی ان د نړیوالی عفوی گزارش یی هم پوره ندی کتلی. ځکه په هغه کی هم پیر داسی گزارشونه راغلی دی چی دایو مثال یی پیر کوچنی بیلگه شمیرل کیږی.



جهت دریافت آن بما بنویسید

گزارش‌هایی از سرزمین اسیر

سگ جنگی و دار و تحقیر

کابل

ه.ت

از شهر اسیر و نمین و خونچکانم

یافته و زنده مانديم. اکنون نوبت برادران طالبی شان رسیده که مردم را به شکل دیگری بکشند. بسیار مشکل است که با ادامه‌ی این وضع چند صباح دیگر زنده بمانیم.

و اما در چنین شرایطی که مردم مرگ تدریجی را می‌گذرانند، طالب‌های مزدور عقده‌ای بر داتسن‌ها و پیجاروها سوار و با پخش سرودگونه‌های بی‌اندازه گوشخراش و دلگیر طالبی شان سرشار و مست از پادهی قدرت، آن مرگ تدریجی مردم را دردناکتر نموده‌اند.

طالبان فشارهای فاشیستی و مذهبی را بالای مردم روز تا روز بیشتر می‌سازند. اجرای برنامه‌های خلع سلاح مردم و پاکسازی مخالفین شان از شهر، زمینه خوبی است برای پیشبرد اهداف شوم آنان بخصوص در بخش «اسلامی کردن» جامعه و به اجرا گذاشتن مقررات و قوانین طالبی. چون عملکردهای پر از جنایت و خیانت چندین ساله «جهادی‌های سابق» راه را برای طالبان هموار نموده بود، آنان با اجرای برنامه‌های از قبل تدوین شده، می‌خواهند به تدریج حاکمیت سیاسی-مذهبی خود را بر مردم تحمیل کنند تا خواست بادران امریکایی، پاکستانی و عربی شان را مبنی بر ویرانی کامل کشور ما و وابسته شدن آن برآورده سازند.

هر حرکت و اقدامی که مخالف با سیاست‌های قرون وسطایی طالبی باشد برچسب «غیر شرعی» خورده و عاملان آن را به «جزای مناسب شرعی» محکوم می‌سازند.

ادامه سیاست‌ها و برخوردهای غیرانسانی طالبان که بر مبنای تفتیش عقاید قرون وسطایی استوار بوده و این را یگانه راهگشای معضلات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌دانند، روز تا روز انزجار مردم را برانگیخته و اکثریت قاطع مردم به نحوی نارضایتی شائرا در برابر این وحشی‌ها ابراز می‌نمایند. هر قدر فشار مذهبی طالبان بیشتر می‌شود به همان اندازه میزان نفرت مردم بالا می‌رود. در خانه، دفتر، سرویس، تکیه، جاده، دکان و... مردم در مورد جهالت و حماقت این گروه به بحث می‌پردازند و عقده‌های دل‌شانرا خالی می‌نمایند. برخورد وحشیانه‌ی این گرگان تازه‌وارد با مردم همان چیز است که برادران شان در برابر ملت انجام می‌دادند. اگر آنان به قتل و بی‌ناموسی و غارتگری مشهور اند، اینان به روح و روان مردم چنگ انداخته و می‌کوشند ذهن مردم را حتی از اندیشه‌ی داشتن ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم سازند. وقتی مردم می‌گویند «ریش از من و اختیارش از ملا» گویای این واقعیت است که زندگی تحت سلطه‌ی طالبی یعنی اینکه باید برده‌وار هر

بعد از تجاوز طالبان به شهر کابل و فرار رهنان جهادی، سیمای کابل از جهات مختلف تغییر کرده که در تمامی شئون زندگی مردم بازتاب آن به مشاهده می‌رسد. حضور مردان اکثراً غریبه با ریش‌های دراز و موهای ناشسته و ژولیده و لباس چرکین و زنان با چادری‌های نو و کهنه که اکثراً با قدوقامت شان تناسب ندارد منظره‌ایست که بیش از همه چیز انتظار را بخود جلب می‌کند. فقر و تنگدستی آنقدر بر مردم فشار آورده که در همان نگاه اول از چهره یک فرد می‌توان فهمید که حتماً از سه وقت غذا در شبانه روز، لااقل دو وقت آنرا به قدر کافی نخورده است. حین خرید و فروش به سبب افزایش روزه قیمت‌های اجناس اولیه و ضروری و کم ارزش شدن پول، برخورد مردم با تندخویی توأم بوده و اغلب بین شان مشاجرات لفظی صورت می‌گیرد.

روزانه ده‌ها تن از مرد و زن و طفل و جوان بخاطر بدست آوردن نان پشروی نانوائی‌ها که به اساس کارت از طرف مؤسسات ملل متحد نان خشک توزیع می‌کنند، صف بسته و ساعت‌ها می‌ایستند تا چند قرص نان خام، پخته و یا سوخته‌ی خیراتی بدست آرند.

فقر اقتصادی ضربه شدیدی است که مردم را بی‌حد سراسیمه ساخته و هزاران نفر کابل را به قصد ایران و پاکستان ترک می‌کنند. عده‌ای دیگر که تا هنوز فرش و ظرفی در خانه دارند در صدد اند تا اگر با فروش آن یک سیر آرد بدست آرند. قدرت خرید به حدی پایین آمده که اکثراً توان پرداخت بیشتر از یک کیلو آرد در روز را ندارند. مردم برای سیر نگهداشتن شکم از مواد غذایی کمکی دیگر مانند آرد جواری، مشنگ و غیره استفاده می‌نمایند. آنهایی که حتی وضع شان نسبتی خوب است روزانه دو وقت از برنج لُک (شوله‌ای) استفاده می‌کنند تا در مصرف نان خشک صرفه‌جویی شود. اکثریت مطلق مردم از گوشت و میوه محروم اند. مردم می‌گویند «از اثر راکت‌پرانی‌های خیانان گلبدینی، ربانی، سیافی و وحدتی که شهر را ویران کردند و هزاران نفر را کشتند تصادفاً نجات

دستور و فرمان مالک را پذیرا باشی و بس.

«طلبه‌های کرام» مذهب و شریعت خاص خود را زیر نام جهاد علیه «گروه شر و فساد» و مفسدین و منکرین، به زور تفنگ بر مردم تحمیل می‌کنند. در این اواخر که به قلت ملیشه‌های جنگی مواجه شدند، عده زیادی از ملیشه‌های سابق مربوط گلبدين، سیاف، خالص و... را بخود جذب نموده‌اند. تعداد بیشمار این جهادی‌های پلید که تا هنوز بوی گند شان مردم را اذیت می‌نماید، روی انگیزه‌های قومی، لسانی و منطقه‌ای و هم بدست آوردن معاش کافی با طالبان یکجا شده‌اند.

موجودیت ملیشه‌های پاکستانی در

صف مقدم جبهات جنگ و حوزه‌های امنیتی شهر کابل کاملاً محسوس و انکار ناپذیر است. مردم طالبان و جهادی‌های سابق را دو روی یک سکه می‌دانند. یعنی گروه طالبان بدون کمک و رهنمایی مستقیم ISI پاکستان هیچ عمل مستقل سیاسی و نظامی در جامعه ندارند. موجودیت پایگاه‌های تعلیمات نظامی ضربتی در شهر کابل و آموزش دادن نظامی ملیشه‌های پاکستانی در نفس شهر مبین این واقعیت است که پاکستان دیگر آن سیاست مداخله‌ی غیر مستقیم را کنار زده است. درین اواخر هیئت‌های سران مذهبی پاکستان غرض تقویت نیروی انسانی طالبان دسته دسته به افغانستان آمده مذاکراتی با «طلبه‌ی کرام» انجام می‌دهند.

ترکیب ملیشه‌های طالبی را — علاوه‌ی اقوام و قبایل مختلف، بخش وسیعی از کوچی‌ها تشکیل می‌دهد که با

هرگونه پدیده‌های تمدن، علم، فرهنگ و صنعت بیگانه‌اند. اینان چندان با احکام مذهبی نیز آشنایی ندارند زیرا در مدرسه‌های مذهبی پاکستان تعلیم ندیده‌اند. پابندی و انضباط آنان بیشتر جنبه قومی و منطقه‌ای دارد که از طرف سران و خوانین کوچی‌ها که به حمایت گروه طالبان درآمده‌اند، رهبری می‌شوند.

جناح بندی‌های نظامی طالبی به اساس قومی و منطقه‌ای عیان است. قندهاری‌ها خود را بنیانگذار «تحریک طلبه» و وارث تاج و تخت و حکمرایی می‌دانند. اگر رهبری ISI بمثابة قیم و اجراکننده اصلی امور نظامی آنان نبود اختلافات، تضادها و بدبینی‌هایی که بین رده‌های بالایی قندهاری‌ها و جنوبی‌وال و مشرقی‌وال و... موجود است، تاکنون حتماً آشکارا و در بیرون از «تحریک» انعکاس وسیعتری می‌یافت.

پیشرفت‌های نظامی که در طول چند ماه قبل به سوی شمال ادامه داشت اکنون فروکش نموده و به بن‌بست رسیده است. حزب وحدت که بیشتر مناطق هزاره نشین و اهل تشیع را تحت سلطه دارد، به کمک مالی و تسلیحاتی ایران، ترکیه، ازبکستان و... به همدستی دوستانم به هزاره‌ها چنین تلقین می‌نماید که اگر حاکمیت پشتون‌ها بر کشور و بخصوص مناطق مرکزی مسجل گردد، تاریخ بار دیگر تکرار خواهد شد و دوره کشتار و کوچ‌های اجباری امیر عبدالرحمن خان از نو آغاز خواهد شد. و برای اثبات این ادعای خود از کوچ اجباری اهالی ولایات پروان و کاپیسا مثال می‌آورند.

محاصره اقتصادی مناطق هزاره‌جات بوسیله طالبان زندگی توده‌های محروم و فقیر هزاره را بیشتر از پیش طاقت‌فرسا ساخته است که تعداد قابل توجهی از فامیل‌ها به کابل و ایران سرازیر می‌شوند.

مردم سمت شمال با آنکه تحت ضربات شدید جنایت و خیانت جهادی‌ها و جنرال پهلوان‌ها قرار دارند، زمانیکه از عملکرد وحشیانه طالبان در کابل و ولایات پروان و کاپیسا آگاه شدند، به این باور رسیدند که برای آنان چه فرقی دارد که بر سرنوشت شان رهزان جهادی حاکم باشند یا دوستی و یا طالبی.

برای درک ماهیت طالبان بهتر خواهد بود تا فعالیت‌های ضد ملی و ضد انسانی این گروه را بصورت مختصر از نظر بگذرانیم:

بدترین نهادسیاسی-مذهبی طالبان «ریاست عمومی امر بالمعروف و نهی عن المنکر» است که در رذالت و پستی

حتی از خادیس‌های رژیم پوشالی سبقت گرفته است. این اداره که روش‌های آن به روایت تاریخ بیشتر به دوران تفتیش عقاید کلیساها در اروپای قرون وسطی شباهت دارد، بر همه جوانب زندگی مردم چون ابر سیاه سایه گسترده و فرد فرد همشهریان کابل را در خانه، دفتر، جاده، دکان و محل کار تحت بازپرسی «شرعی» قرار می‌دهد. بیشترین قربانیان این دیو سیاه مذهبی تاکنون زنان بوده‌اند. با تجاوز طالبان به کابل در قدم اول زنان از کار در بیرون خانه و تحصیل محروم شدند. آنان بخاطر رفع ضروریات زندگی حتی با چادر کلان هم که از خانه بیرون شوند مورد تهدید، تحقیر و لت و کوب قرار می‌گیرند. وقتی طالبان ذریعه بلندگو در کوچه و بازار اعلام کردند که هیچ دکانداری حق ندارد برای زنان بدون حجاب سودا بفروشد و هیچ راننده سرویس و تکی حق ندارد آنانرا



آن روشنفکر هزاره که به عامل اصلی تیره بختی و تباهی این جوانی ستمکش بی‌اعتنا می‌ماند یا ناشرافتمندانه‌تر از آن، خشم توفنده‌ی انتقامگیر او را نه بسوی کلیه خاینان بنیادگرا و منجمله باندهای خلیلی و اکبری بلکه به صورتی کور و قوم پرستانه بسوی برادران پشتونش برمی‌انگیزد، بسان سگ پستی در دست سر خیانتکاران شیعه مذهب عمل می‌کند.

منوچهر کوهن

نوروز در مرداب

در غیاب طلوع و ترنم گل‌ها
آسمان بی‌نور و پرنده
جهان بی‌جنگل و دریا
انسانم را... جانم را گم کرده‌ام
سال قطعه قطعه شده در حال موت
پاره پاره روزها و هفته‌ها
در گوشه و کنار گورستان
آسمانم را... زمانم را گم کرده‌ام
هاله عداوتی بی‌بیدیل و بی‌پایان
ظلمتی در فلق
و ظلمی مطلق
بی‌اندکی ترحم
جام تهی از جرعه عشق
آینه‌ای سیاه
سبزه‌ای خرد و درهم شکسته
خالی از تصویر شادی و لبخند
سفره‌ای با هفت گدازه سرب
آواره و درمانده
روزم را... نوروزم را گم کرده‌ام
دشنه‌ای در خورشید
شیاری در آفتاب
خنجری در چشمه‌های نامرئی
رنجی در آب

تندری خشونت‌بار
شعله‌ور مرداب
کابوس بی‌رحم
در میان دو لحظه تابش شعر
موشکی بر شهر
شکافی در سقف‌ها
گورهایی در دل‌ها
اشک جنگل
همه‌گل‌ها
غرق در توده فشرده غم
هموطنم را... هم تنم را گم کرده‌ام
رگه‌هایی کبود در افق
لخته‌های خون در اذهان
استمالت کرکسان
و صلح‌جویی گرگان
خود را... حقیقت را گم کرده‌ام
دیاری که بی‌رنگ
رنگ ادبار را می‌پذیرد
و تردیدی که ایمان را
ویران می‌سازد
روزم را... روزگارم را...
و نوروزم را گم کرده‌ام

نوروز ۱۳۷۶ - پابلور

بدون معیت محارم سوار موتر نماید، در چندین مورد تخلف از این امر دکانداران و رانندگان و خود زنان مورد لت و کوب طالبی قرار گرفتند. اما زنان دلیری هم بوده‌اند که کبیل زدن طالب‌های درنده را با کوبیدن مشت و لگد به پوزه آنان جواب داده و بدیترتیب مقاومت ارزنده‌ای از خود نشان داده‌اند.

اداره جاسوسی - مذهبی روز تا روز قیودات و غصب حقوق زنان را بیشتر ساخته است. جدا کردن موترهای زنان از مردان، ممنوعیت رفتن به خیاط‌خانه‌ها، بستن حمام‌های زنانه، منع رفتن به زیارت مقبره و پارک‌ها، عدم شرکت در میله‌های باستانی، تشبث، اخلال و مداخله در کورس‌های آموزشی و خصوصی دختران و... همه محدودیت‌هایی‌اند که علیه زنان بسته‌اند.

مردان نیز همانند زنان مورد تعقیب و تفتیش قرار دارند. هیچ روزی نیست که «امر بالمعروف» در چهارراهی‌ها و نقاط مختلف شهر به مردم حمله نکنند. گاهی از نماز می‌پرسند و گاهی هم از نداشتن ریش «شرعی» و... هر کس که ریش کوتاه، سرش برهنه و موهای دراز داشت و یا در جواب گفتن به سوالات «محتسب» تعلل و ورزید علاوه بر تحقیر و توهین رذیلاته، به زدن چندین ضربه شلاق و حبس محکوم می‌گردد.

داشتن تصویر و یا سامان بازی موجودات ذیروح ممنوع بوده و متخلف شدیداً مجازات می‌گردد.

در ادارات دولتی برای همه مامورین دستور داده شده که بدون لنگی به اداره حاضر نشوند و در بعضی از ادارات از جمله در وزارت داخله امر شده که حین ورود به داخل شعبه بوت‌های شاترا از پای درآورده از چپک استفاده نمایند. در اکثر وزارت خانه‌ها، ملاهای وزیر و رئیس پای برهنه بالای کوچ و چوکی چارزانو زده، امر و نهی می‌کنند.

در این اواخر تعداد قابل توجهی از افراد فنی، متخصص و دانشمند مخالف رژیم زیرنام «عناصر ناباب» و «خلقی و پرچمی» از وظیفه سبکدوش شده‌اند. در حالیکه جنایتکارترین سران این دو حزب خاین بخصوص نظامیان شان دوش بدوش طالبان مشغول قصابی مردم‌اند. طالبان با این «تصفیه» شیطانی شان می‌خواهند نارضایتی مردم را در نطفه

خفه ساخته و دستگاه شکسته و ریخته دولتی را کاملاً محو و نابود سازند. قبلاً شلاقداران امر بالمعروف بدون وقفه به تمام ارگان‌های دولتی سر زده و به تفتیش ریش و لنگی و سوالات مذهبی می‌پرداختند. در روز تفتیش به تمام ماموران امر می‌شد که به مسجد حاضر شده و در صف‌های معین قرار گیرند. بعداً چند نفر از طالبان با تحقیر فراوان به تفتیش ریش مامورین می‌پرداختند و متخلفین بلافاصله از کار و وظیفه سبکدوش می‌شدند. غیر از تفتیش جاده‌های عمومی و ادارات و محل کار ماموران، بازرسی خانه‌ها و اماکن شخصی نیز شدت یافته است. در هر محل سروکله این فاشیست‌ها پیدا شده همراه با وکیل گذر و ملای مسجد مردم را به «اقامه معروف» دعوت کرده اکیداً امر صادر می‌کنند که نماز جماعت را پنج وقت در مساجد ادا نمایند، از بیرون رفتن زن از خانه جلوگیری نموده و از شنیدن موسیقی و دیدن فلم‌های ویدیویی جداً حذر کنند.

کار و معاش به دست فروشی و یا دکانداری می‌پردازند. در بازارها بعضاً دیده شده که تعداد فروشنده‌ها بیشتر از خریداران می‌باشد. تعداد زیادی از مردم بخاطر خرید مقدار ناچیزی آرد ناگزیر اسباب ضروری خانه شانرا به قیمت بسیار نازل بفروش می‌رسانند. هیچ فردی و صاحب هیچ حرفه‌ای نیست که از زندگی‌اش ننالد و نفرت عمیقش را نثار طالبک‌ها ننماید. هیچکسی وجود ندارد که به نحوی مورد آزار و اذیت گروه جاهلان قرار نگرفته باشد. بطور مثال، سلمانی مورد لت و کوب قرار گرفته بود که چرایش فلان مرد را قیچی زده است؛ خیاطی را زیر ضرب و شتم طالبی گرفتند که چرا فلان زن به خیاط‌خانه‌اش آمده است؛ دریور تکسی و یا سرویسی به خاطر سوار کردن زنان «بی‌حجاب» به جزای شرعی طالبی رسیده‌اند و به همین ترتیب قصابان و نانواها آزار می‌بینند که چرا گران فروشی می‌کنند و دست فروشان و تبنگ داران که چرا چهارراهی‌ها و سرکهای عمومی را مسدود ساخته‌اند....

فقر، گرسنگی، جنگ، نبودن کانون‌های تعلیمی و تربیتی و عدم کار و تولید اجتماعی باعث شده که سبلی از گدایان شامل اطفال، زنان و مردان بخاطر بدست آوردن لقمه نانی در سرتاسر شهر خانه به خانه، کوچه به کوچه و دکان به دکان در گردش افتاده و یا در جاده‌های عمومی نشسته و یا بخوابند. جوانان و نوجوانانی که به این شیوه زندگی عادت کرده‌اند، از لحاظ تربیتی فاسد و به طفیلی‌های جامعه مبدل شده‌اند. در میان این خیل گداها تعداد بی‌شماری از زنانی هستند که هرگز دچار چنین مصائب زندگی نبوده‌اند، آنان حتی زیر چادری هم از پول خواستن و دست‌دراز کردن عاری کشنده دارند اما چه کنند که دست‌آوردهای «انقلاب اسلامی» جهادی‌های رنگارنگ خاین، آنان را به این روزگار کشانیده است.

از آموزش منظم در مکاتب و پوهنتون خبری نیست. در هرلیسه، متوسطه و یا ابتدائیه فقط حدود ۲۰ فیصد شاگردان و معلمین حضور می‌یابند. در اکثر مکاتب خیرخانه مهاجرین مناطق ولایات پروان و کاپیسا که در اثر سگ‌جنگی‌های جهادی - طالبی به زور از خانه‌های شان کوچ داده شده‌اند، زندگی می‌کنند. اداره طالبی چون به مسایل فرهنگی و تربیتی علاقه‌ای ندارد بناءً کدام تمایلی هم به تخلیه مکاتب از مهاجرین نشان نمی‌دهد.

طالبان از بازگشایی پوهنتون‌ها صرف به مثابه یک وسیله تبلیغاتی استفاده کردند تا وانمود سازند که آنقدر هم جاهل و ضد تحصیل و علم و دانش نیستند. اما در واقع کمتر از ۲۰ فیصد محصل و استاد حاضر به رفتن به پوهنتون هستند. تنها تعدادی از محصلین سمستر اخیر پوهنخشی طب حاضر به ادامه درس خویش شده‌اند تا بتوانند بعد از ختم سال به اخذ به اصطلاح دیپلوم نایل شوند. با آنکه امتحان کانکور از فارغان صنوف دوازدهم مرکز و بعضی ولایات گرفته شده اما نتیجه جذب محصلین معلوم نیست زیرا وضع لیلیه، کتابخانه، جمنازیوم و دیگر امکانات رهایشی و درسی طوری نیست که نامش را پوهنتون گذاشت. استادان و محصلین که وارد پوهنتون می‌شوند، قیافه، لباس، ریش و لنگی شان بیشتر به طالبان مدارس دینی مانده و بی‌نهایت مضحک به نظر می‌آیند.

در اکثر مناطق بخصوص در خیرخانه چندین ملا (از قیافه و لهجه شان پیداست که پاکستانی اند) گاهگاهی همراه با طالب بچه‌ها غرض تبلیغ و دعوت «امر به معروف» به خانه‌های مردم سرزده و از مردهای خانه بعد از سوال و جواب‌های زیاد دعوت می‌کنند که نماز پنجگانه را حتماً در مسجد ادا نمایند. هر چند مردم می‌گویند که ما غریب کار هستیم، صبح وقت تا شام به کار می‌رویم و در خانه نیستیم بناءً نماز خود را در جای کار خود می‌خوانیم، اما ملاهای جاسوس عذر شان را نپذیرفته و فقط می‌فرمایند که «زیاد موضوع کار را بهانه نیارید، خدا روزی رسان است!» مردم وقتی می‌بینند که گفت و شنود با ملاهای مزدور فایده ندارد بعد از رفتن شان با همدیگر تبصره می‌نمایند: «خدا گفته که تو حرکت کو که مه برکت کنم، از اینکه دست این ملاهای مفت‌خور در زندگی آبله نکرده تا بدانند که یک لقمه نان چگونه بدست می‌آید، به سادگی، مفت‌خوری و زندگی طفیلی شان را به حساب - روزی رسان خدا است - توجیه می‌کنند. اولتر از همه این ملاهای پاکستانی چرا «امر بالمعروف» خود را از کشور شان که مرکز منکرات است آغاز نمی‌کنند. شاید به این دلیل که حکام پاکستانی آنان را به اندازه شکل هم اهمیت نمی‌دهند چه رسد به آتروزی که حاکم بلامنازع مردم شوند.»

جنگ‌های خانمانسوز سیمای بازار کابل را نیز دگرگون ساخته است. داد و ستد اکثراً نه در مغازه‌های بزرگ، بلکه در بساط‌های روی بازار، کانتینرها و غرفه‌های کوچک صورت می‌گیرد. تعداد قابل توجهی از روشنفکران، مامورین دولت و اطفال آنان به خیل دستگردانان و بساط فروشان حرفه‌ای پیوسته‌اند و این گروه معمولاً با عناوین مختلف قوانین وضع شدهی «امیر» نشین‌های کابل مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند.

طالبان هم گویا شنیده‌اند وقتی قدرت تصرف شد نباید به نظم ترافیک شهر و سروصورت دادن جاده‌ها بی‌توجه بود! تمامی معضلات اساسی مردم حل شده‌اند که عشق به نظم ترافیک شان تور خورده و به بهانه آن تمام دستفروشان شهر را تحت فشار قرار داده و آنان را از یک نقطه به نقطه دیگر شهر می‌کوچانند.

دراین ایجاد «نظم» جاده‌های شهر است که اکثر طالبان سوته بدست را نه قدراری‌ها، بلکه طلبه‌های هزاره، ازبک و ترکمن تشکیل می‌دهند زیرا طلبای قندهاری که خود را «سرداران قوم و وارثین حقیقی انبیاء» می‌خوانند احتمالاً این وظیفه را از یکطرف کسر شان برای خود دانسته و از طرف دیگر نمی‌خواهند دست مردم به یخن شان برسد و بدنام گردند. و طلبه‌های هزاره، ازبک و ترکمن همچنان باصداقت به این «وظیفه مقدس» مشغول اند که کوچکترین رحمی به خرده‌فروشان روا نداشته و عقده‌های دیرین شان را بر فقیران و اکثرأ تحصیلکردگان شهر خالی می‌سازند. شاید این نشانی از ادغام شدن منافع قومی و غیره در منافع مشترک طبقاتی باشد.

متأسفانه این نواله خواران طالبان هنوز نمیدانند که چگونه در اجرای ستم ملی و سایر اعمال فاشیستی مورد سؤاستفاده قرار می‌گیرند.

اکثریت مامورین ملکی و نظامی تحصیل کرده و متخصص بنابر نداشتن

سیستم آب و برق و مخابرات در مناطقی که برجها و لین‌های برق از غارت و ویرانی جهادی‌های سابق در امان مانده اند، فعال بوده که در حدود ۲۰ فیصد نواحی شهر کابل را احتوا می‌نماید.

ترافیک شهر بکلی غیر منظم بوده و اهالی شهر همانند گذشته مشکلات نبودن سرویس‌های لینی را تحمل می‌نمایند. کرایه سرویس‌های شهری اکثرأ از فی نفر ۱۰۰۰ افغانی بیشتر بوده و تکسی برای فاصله یک کیلو متر ۵۰۰۰ افغانی مطالبه می‌نماید. جداسدن موترهای مردانه و زنانه از جمله مشکلاتی است که روی سختی‌های دیگر زندگی انباشت شده است.

وضع صحنی روز تا روز بدتر شده می‌رود. پایین آمدن سطح زندگی مردم و چیره شدن فقر و گرسنگی همراه با محیط کاملاً ناسالم بهداشتی باعث افزایش امراض گوناگون شده است. مؤسسات و شفاخانه‌ها بخاطر نداشتن وسایل کافی و پرسونل متخصص نمی‌توانند نیازهای مردم را حل نمایند. یک تعداد شفاخانه‌هایی که زیر پوشش صلیب سرخ فعال بودند به سبب بر خوردهای غیر انسانی طالبی از کمک‌های طبی شان کاسته شده و با ادامه همین سیاست‌ها شاید در آینده فعالیت هایشان به صفر تقرب کند. اکثر داکتران متخصص راهی کشورهای بیگانه شده‌اند. آن عده‌ای که باقیمانده اند یا تجربه شان کم است و یا خرج مصارف مسافرت و مهاجرت را ندارند. اکثر مریضان نسبت عدم تشخیص و تثبیت مرض شان و یا ادویه بی‌کیفیت و تقلبی و نداشتن پول خرید ادویه و فیس داکتر و مخارج شفاخانه تلف می‌شوند.

گزارش فوق اندکی اختصار شده است

آذر نوش

شکنجه و به دار آویختن چهار تن

روز ۲۱ میزان طالبان ۴ نفر را در دو نقطه مزدحم شهر (چهارراهی ده‌کیک و چارراهی باغ زنانه) به دار آویختند که دو تن آنان کمتر از ۲۰ سال داشتند.

عبدالحی، خان محمد، میرویس و حیات‌اله ظاهراً به جرم کشتن قومندان خود و چند طالب دیگر محکوم به اعدام شدند. روی بدن اجساد اعدام شدگان که دو روز به دار آویزان بودند، آثار شکنجه مشهود بود. اقارب معدومین چون نتوانسته بودند جسد‌ها را تسلیم شوند، اهالی پنجصد فامیلی خیرخانه با جمع‌آوری اعانه از مردم محل، آنان را بخاک سپردند.

با اینکه این چهار تن در صف طالبان می‌جنگیدند اما اندوه دردناکی را می‌شد در سیمای اهالی شهر کابل دید. زیرا مردم کابل می‌دانستند که ایان کسانی بودند که با تزویر و تطمیع بوسیله طالبان به جنگ کشانده شدند و عمل بدی را مرتکب نشدند که قومندان وطنفروش، مستبد و خاین خود را با چند تن از دستیارانش به قتل رساندند.

بنابر سفارش ملا عمر مکاتب به مدرسه و شاگردان به طلبه مسمی شده و چندین مدرسه دینی نیز در شهر کابل دایر گردیده که بنام کشته شده‌های طالبان نامگذاری گردیده اند. قرار است در صورت استیلاي حاکمیت طالبان در سراسر کشور برنامه‌های فرهنگی آنان عملی شود که طبق آن غیر از مضامین دینی و چند مضمون ساینس، دیگر تمام علوم که جنبه «غیر شرعی» دارند از برنامه‌های معارف اسلامی طالبی حذف خواهند شد.

رادیوی طالبی دارای نشرات بسیار مضحک، مبتذل و عاری از هرگونه محتوای علمی، هنری و اجتماعی است. غیر از «سرود» دلخراش و اذیت کننده طالبی و چند خبر و تفسیر به اصطلاح سیاسی و موعظه‌های دینی ملاها، دیگر کدام برنامه‌ای ندارد. اکثرأ نطقان بی‌سواد بوده و کوشش می‌کنند تا با قلقله‌ی کلمات عربی بی‌سوادی خود را بیوشانند. ملا اسحق نظامی رئیس رادیو تلویزیون از ملاهایی است که رادیو را در انحصار خود دارد. او خود موعظه می‌کند، تفسیر سیاسی می‌خواند و گاهگاهی اخبار مهم را نطقی کرده و هم در پایان برنامه هر شب دست به دعا بلند نموده و مناجات نامه‌اش را می‌خواند. او در این اواخر از طرف رئیس ستره محکمه به اخذ درجه علمی «پوهاند» مفتخر گردید. یعنی «پوهاند ملا اسحق نظامی آخند» از تلویزیون یا «صندوقچه شیطان» تا هنوز کار نگرفته‌اند. گر چه دیدن فلم‌های ویدیویی از جمله «منکرات» است، اما خود طلبه‌ها گاهگاهی برای سرگرمی و خوشگذرانی شان زیر نام سانسور بعضی فلم‌ها را می‌بینند.

علاوه بر جریده «شریعت»، «انیس»، «هیواد» و... نیز از طرف طلبه‌ها چاپ و پخش می‌شود. مجله «اردو» و «سنگر» مسایل نظامی طلبه را انعکاس می‌دهند. «کابل تایمز»، «کمیکانوائیس»، «سره‌میاشت» نشریات دیگری اند که تهی از هرگونه ارزش مثبت فرهنگی می‌باشند. و سرشار از مبتذلات نوع نشریات جهادی و «سباوون»، «مرجان»، «سحر» و امثالهم می‌باشند.

کتاب‌خانه‌ها غیر فعال بوده جز مشتی از کتب دینی و کتابهای بی‌ارزش دیگر چیزی در آنها پیدا نمی‌شود. تعداد زیاد کتابهای پوهتون کابل و کتاب‌خانه‌های عامه، کتاب‌خانه‌بیهقی و... قبلاً در همان ابتدای تجاوز بنیادگرایان به کابل حریق و غارت گردیدند. آنچه که باقیمانده توسط طالبان رسماً دزدی شده و کتبی که ارزش علمی و هنری دارند به کشورهای دیگر قاچاق می‌شوند. کتاب فروشی‌ها همه پیهم تفتیش گردیده و فروشندگان آن به عناوین مختلف مثل فروش کتب «غیر علمی»، «غیر شرعی» و عکس‌دار مورد لت و کوب و جزای شرعی طالبی قرار می‌گیرند. از اکثر کتاب فروش‌ها استحضاری گرفته‌اند که به هیچ صورت حق ندارند کتب و نشرات ایرانی و نویسنده‌های غیرمسلمان را نگهداری و یا فروش نمایند.

آرشیف ملی و گالری ملی که مقداری از آثار هنری و تاریخی آن از دستبرد جهادی محفوظ مانده بود، فعلاً در معرض نابودی کامل قرار دارد. عدم حفاظت و احساس مسئولیت، باعث از بین رفتن آنها می‌شود.

کمیسون حفظ و جمع‌آوری آثار تاریخی که منظور همین آثار موزیم بود به دستور ربانی بمیان آمد که در ترکیب آن به اصطلاح استادان اکادمی و علوم پوهنتون و از آنجمله واصف باختري و عبدالله پویان رئیس فرهنگ و هنر وزارت اطلاعات و کلتور بچه خواننده ربانی شامل بود. این کمیسون دوکار را انجام داد، اولاً مبلغ پنجمصد میلیون افغانی و ۲۴ هزار دالر کمک یونسکو را از بودجه دولت گرفته به عبدالله پویان خاین سپرد تا در پشتی بانک کابل حساب جاری باز کرده، یک هزار اثر موزیم را به قیمت کمتر از یکصد میلیون خریداری کرده و از طریق جعل در اسناد خریداری چند صد میلیون دیگر را در جیب زد. همچنین عبدالله پویان بیشترین آثار ناب موزیم را به همدستی کارکنان موزیم و کمیشن کاران از پول متذکره خریداری و به قاچاقبران به قیمت گزاف به فروش رساند و با ورود طالبان به کابل با کیلوهایی از طلا مخصوصاً تاج تلایی یک کیلویی زنانه و بکس‌های دالر به پاکستان پناه برد.

در دوران نجیب ۲۱ هزار اثر «تلا تپه» که شهرت جهانی دارد به تعمیر ارگ انتقال و با اشتراک هیئت ملل متحد مهر و لاک گردید. ولی تا امروز همان دروازه قفل بوده و سرنوشت این گنجینه بزرگ مکتوم است. از جمله ده‌ها کارکن متخصص موزیم اکنون دو سه نفر باقیمانده و دیگران به اثر فشارها و نابودی موزیم به خارج پناهنده شده اند.

تعدادی از آثار موزیم که بدست آمده ازین اتاق به آن اتاق انتقال یافته و هیچ «دولتی» در حفاظت و نگهداری آنها توجه نکرده و نمی‌کنند، بلکه زمینه نابودی این آثار باقیمانده را مساعد می‌سازند. زیرا لابراتوار و کارکنان فنی و ملکی وجود ندارند که در زمینه ایجاد شرایط تحفظی آثار مبادرت ورزند.

در ارتباط به وزارت اطلاعات و کلتور دو موسسه با وظایف متفاوت به نام‌های گالری ملی و نگارستان هنری غلام محمد میمنگی در شهر کابل موجود بود. گالری ملی در سال ۱۳۶۲ ایجاد گردیده. به تعداد دو صد اثر نقاشی از قصر سلطنتی - موزیم ملی و موزیم ملی قندهار در آن آورده شده و بعد تعدادی از آثار نقاشی کار استادان معاصر نقاش افغانستان خریداری گردیده و ۸۰۰ اثر در گالری موجود بود. آثار مذکور تا سال ۱۳۷۱ در تعمیر اصلی آن واقع آسمایی وات قرار داشت. ولی بعد از ۱۳۷۱ افراد مسلح حکومت بنیادگرایان چند بار به گالری دستبرد زده و ۳۵ اثر آنرا سرقت نمودند. اکنون آثار گالری در تعمیری مربوط به وزارت اطلاعات و کلتور وجود دارد و ترس آن موجود است که اگر طالبان جاهل از چگونگی آثار خبر شوند آنرا مانند خانه فرهنگی هرات نابود خواهند کرد.

آخرین داشته‌های تاریخی و فرهنگی در حال نابودی

آبدات و عمارات تاریخی کشور در طی سگ جنگی‌های جهادی کاملاً از بین رفته و یا به خرابه تبدیل شده اند. در شهر کابل، قصر و مسجد باغ‌بابر، مقبره سلطان محمد تلایی واقع شاه‌شهید، آبدیه میوند، برج ساعت در پل محمودخان، مینارهای دارالامان، طاق ظفر پغمان، قصر تاج بیگ و قصر دارالامان کاملاً منهدم گردیده و مقبره تیمورشاه، مقبره و مسجد امیر عبدالرحمن، مینار عبدالوکیل واقع دهمزنگ، مسجد چوب فروشی، مسجد علیا رتبه در شور بازار، بالا حصار کابل، پل ارتل، زیارت شاه دوشمشیره و ده‌ها آبدیه و عمارات تاریخی دیگر در انتظار نابودی اند و به همین ترتیب بت‌های بامیان، چاه‌بست هلمند، قلعه‌بست و مقبره احمدشاه بابا، مقبره میرویس، خرقة شریف در قندهار و مقبره‌ها و مینارهای مشهور غزنی، هرات، جلال‌آباد، بلخ، سمنگان، کندز، بغلان، تخار، بدخشان، وغیره برخی کاملاً از بین رفته و برخی در حال از بین رفتن هستند.

تاراج موزیم ملی افغانستان

موزیم ملی افغانستان که در سال ۱۹۱۹ تاسیس گردید بر اساس اعتباریکه در نتیجه بدست آوردن هزاران اثر تاریخی قدیمی مربوط دوره‌هایی که حتی تاریخ آنرا ضبط کرده نتوانسته است، بمثابه موزیم درجه دوم دنیا محسوب و بحیث عضو شورای بین‌الملل موزیم‌ها پذیرفته شده است. درین موزیم آثاریکه مربوط دوره‌های اول و دوم سنگ، برنز، گریک، یونان و باختر، کوشانیان، ساسانیان و غیره بوده است نیز جمع‌آوری و حفظ شده بود. ولی تعداد زیاد آثار موزیم توسط خاین محمدانورکتوازی رئیس موزیم در تبانی با شخص نجیب، نور احمدنور، عبدالقادر، آشنا رئیس کمیته دولتی کلتور به روسها تسلیم داده شده است. همچنان بر اساس برخی مدارک معتبر قسمتی از آثار موزیم را رکتوازی به «ستور نجیب در دامن گلبیدن ریخته و طبق جورآمد قبلی، تعمیر موزیم با راکت گلبیدن خاین تخریب شد تا خیانتش به موزیم کتمان گردد. بعد از حریق و تخریب موزیم ملی مابقی آثار آن بدست احزاب و تنظیم‌ها افتاده و زمینه فروش آنرا به دولت ربانی مساعد ساختند. در سال ۱۳۷۴

**نه اخوان نه طالبان،
قدرت بدست مردم افغانستان!**

کتابخانه‌ها می‌رساند که ارتجاع داخلی و خارجی چگونه برای از بین بردن امکانات و رشد فرهنگی ملت افغانستان کمر بسته اند.

لطیفه یمگانی

سنگی که دزد را شناخت

به تاریخ ۱۷ عقرب ۷۶ طالبان دو بچه‌ای ۱۳ ساله را به اتهام دزدی دستگیر و درحالی به چهارراهی پنجصد فامیلی واقع حصه سوم خیرخانه آوردند که صورت های شان را سیاه و پیپ‌ها و آفتابه‌های کهنه را به گردن های شان آویزان نموده بودند. طالبان آنان را با قنداق تفنگ زده و مجبورشان می‌کردند تا بگویند که «هرکس دزدی کند این است سزای آن». در همین حال به اطفالیکه به دور کراچی جمع شده بودند دستور دادند که دزدان را با سنگ بزنند. در این میان طفلی پیشانی یکی از طالبان را نشانی گرفته و سنگ را به او حواله کرد. از پیشانی طالب خون فواره نمود. طالبان دیگر تهدید نمودند که چرا سنگ را به پیشانی طالب زدند. اطفال با یک صدا گفتند ما دزد را زدیم. یعنی که سنگ شان دزد را شناخته بود!

بقیه در صفحه (۴۸)

مرکز هنری نگارستان یمگي که پیش از بیست سال عمر دارد هنر نقاشی، رسامی، خطاطی، مجسمه‌سازی، پوستر و غیره را تدریس می‌نمود. در سالهای اول نقاشان و خطاطان ورزیده‌ای در این مرکز هنری موجود بودند که در عرصه خطاطی با انجمن خوش‌نویسان ایران برابری میکرد. ولی رژیم پوشالی این استادان و هنرمندان توانا را که تعداد شان به ۳۰ نفر می‌رسید دلائر تهدید از مرکز هنری دور کرده اشخاص مجهول‌الهویه و غیر مسلکی را به عوض آنان نصب نمودند. بعد از آن کار مرکز مذکور به نام وجود داشته و بیشترین بهره‌برداری سیاسی مثل پوستر سازی، آرم سازی، جتتری و غیره از آن بعمل می‌آمد. در زمان حاکمیت جهادی‌ها ۶ نفر استادان فروخته شده در آنجا موجود بود و مابقی افراد کاملاً بیسواد و غیر مسلکی و از خویشاوندان رحمت‌الله آمر سابق مرکز هنری نگارستان، والاجان وثیق سابق سرپرست وزارت اطلاعات و کلتور و عبدالله پویان سابق رئیس فرهنگ و هنر بشمار می‌رفتند که صرف معاش‌خور بودند که با استقرار طالبان، آن رهنان جهادی نیز از کابل فرار کردند.

کتابخانه‌ی جهادی

و طالب زده‌ی عامه

کتابخانه عامه کابل که در جوار لیسه استقلال قرار دارد در چوکات وزارت اطلاعات و کلتور فعالیت داشته و تا حدودی کتابهای ارزشمندی را به دسترس مردم قرار می‌داد. و در نواحی شهر کابل کتابخانه‌های دیگری هم به ارتباط همین کتابخانه فعال بوده و به اهل کتاب خدمت می‌کردند. علاوه‌آ کتابخانه‌هایی را نیز در تمام ولایات افغانستان ایجاد کرده به آنها کتاب می‌فرستاد. کتابخانه عامه کابل که فعالیت خود را به سیستم کارتوتیک و فنی تجربه کرده بود سالن‌های مطالعه مردان، زنان، جوانان، اطفال و خارجی‌ها را جداگانه در خود داشت. ولی بعد از غارت روس‌ها و ایوانی‌ها و ایجاد دولت پوشالی و خصوصاً طی سگ‌جنگی بنیادگرایان و حاکمیت ضدفرهنگ شان، کتابخانه عامه و کتابخانه‌های مربوطه آن در ولایات بشمول کتابخانه‌های نواحی کابل از غارت و چپاول به دورنمانده و حتی از کتابخانه‌های فرعی در کابل به مثابه قرارگاه و پوسته نظامی استفاده گردیده و کاملاً نابود شده‌اند. در اثر جنگ‌ها، پوشش اتاقهای کتابخانه‌ها تخریب گردیده و تمام باران و برف موسمی در داخل اتاقهایی که مملو از کتاب اند میریزد. در الماری‌های چندخانه‌ای که کتاب مانده شده در بیشتر از نیم متر سطح پایانی آن آب موجود بوده که تمام کتابها در اثر رطوبت پوسیده‌اند. اینکه چند هزار جلد آن در کتاب سوزی‌های جهادی‌ها از بین رفته معلوم نیست. همچنان کتب ارزشمند این کتابخانه مورد دستبرد جهادی‌ها و نیز کارکنان عالی رتبه کتابخانه قرار گرفته است از آنجمله تاریخ طبری در ۱۵ جلد. وضع آشفته و درهم و برهم

حبیبه

طالبان و قلب یلتسین و حرکت زمین

روز شنبه ۱۱ عقرب ۷۶ مولوی سید غیاث‌الدین آغا «وزیر معارف» طالبان خطاب به ماموران در تالار آن وزارت چنین فرمود:

«زمین هیچ حرکت ندارد. کسی که می‌گوید زمین حرکت دارد او کتاب‌های کفریت را خوانده است. خداوند کوه‌ها را به حیث میخ زمین آفریده است تا زمین را محکم گیرد». او ادامه داد: «سابق در شهر جن‌ها جای گرفته بودند. با آمدن "طلبه‌ی کرام" جن‌ها به کوه‌ها و خرابه‌ها رفته‌اند». برعلاوه در مورد عملیات قلب یلتسین نیز نظر داده است که «در قلب یلتسین یک لکه سیاه دیده می‌شود که باید آن لکه برداشته می‌شد و به عوض آن کلمه طیبه نوشته می‌شد».

قابل یادآور است که عالی جناب غیاث‌الدین آغا در یکی از سخنرانی‌های رادیویی خود ابراز داشته است که «مقابل طالبان تبلیغات ناروا مبنی بر بی‌سوادی شان صورت می‌گیرد. این دروغ است. من خودم الحمدالله تا صنف هشتم درس خوانده‌ام».

قسمت دوم

اشاره‌ای به نوشته‌ی «عاصی» شعر و جامعه»
به قلم داکتر سیدعسکرموسوی

کربلایی داکتر عسکر موسوی. از انحطاط قوم‌بازی تا ابتذال «عاصی» گری

بی‌ایمانی ملامت است یا جامعه؟

منتقد برای آنکه به تمام هنرمندان تسلیم‌طلب برائت بخشیده باشد، نیرویی موسوم به «جامعه» را در نامردمی شدن شاعران مقصر می‌داند:

... جامعه نیز می‌تواند در پرورش و آفریدن و فراآفریدن و خلق و ایجاد و رشد استعداد های بالقوه‌ی موجود انسانی نقش تعیین کننده داشته باشد. مثلاً جامعه‌ی که شاعرش را «قوماندان نظامی» می‌سازد و استاد دانشگاهش را «تاکسی‌وان»، نمی‌تواند و نباید امید فردوسی و فرخی و عنصری و ناصر خسرو را داشته باشد.

لیکن ادیب و جامعه شناس ما باز گرم آمده و فراموش می‌کند که آیا «رندرنده» شاعر را «یکی از حساسترین نقطه‌ها و شاخه‌های پیکره و درخت آدمیت»، «زبان و زیانه روزگار و جامعه»، کسی که بداند «مشکلات و مسایل فکری جامعه چیست، آن مسایل را چگونه حل می‌کنند»، «حکومت و امیر وقت و اعوان و انصارش کیستند، ستمگراند و ستم‌پیشه و...» نمی‌خواند؟

یعنی شاعر فردی آگاه است که با سلاح شعرش به جنگ پلیدیها می‌رود و لحظه‌ای نمی‌گذارد پلیدیها و عوامل آنها، او را همرنگ جماعت ساخته و به هر دناوت و لطیف پدرام و سلیمان لایق و انگارگر شدن و... بکشاند. در واقع ایمان و آگاهی مردمخواهانه‌ی او با دهری است مقابل کلیه نیروهای عقب‌گرا و بازدارنده‌ی جامعه. شاعر اجازه نمی‌دهد جامعه او را در گرداب گند و کثافتش فرو برد بلکه حتی با گذشتن از جانش می‌رزد تا بر آن نیروهای سیاه جامعه غلبه یابد. در جامعه‌ی کنونی ما، قطب فاشیستهای جهادی و طالبی، می‌خواهد شاعران و نویسندگان را به سوی خود بکشد و قطب مقاومت می‌کوشد آنان را از این پرتگاه برحذر داشته و به مبارزه‌ای تا به آخر علیه بنیادگرایان برانگیزد. هر دو قطب مولود جامعه اند. جذب شدن یک فرد بی‌سواد و ناآگاه به قطب اولی تعجب ندارد اما از یک شاعر و نویسنده، نفرت‌انگیز است.

همچنین، جامعه‌ی ما امروز نیازی به فردوسی و فرخی و... ندارد و

کار اکثر آنان هم تکرار پذیر نیست. برای ملت ما که در دوزخ بنیادگرایی می‌سوزد، موجودیت شاعر یا شاعرانی ولو در سطح فرخی و فردوسی و غیره اما عاری از درک و اراده مبارزه برضد طاعون بنیادگرایی، هیچ ارزشی ندارد. جامعه‌ی ما نیازمند هنرمندانی است که چهار شقه‌شدن را بپذیرند اما دمسازی با فاشیستهای دینی را نی. کسانی حسرت «پیدایش» فرخی‌ها را می‌کشند که از بستن چشمهایشان بروی جنایتهای خاینان جهادی عار نمی‌کنند و نیز چون نماینده‌ای «قهرمان» ندارند، این و آن شاعر تسلیم‌طلب و سازشکار را علم نموده نامش را کشمش‌خان می‌گذارند!

اخوان ثالث خونبارترین دوره‌های تاریخ ایران را تجربه کرد اما چرا «قوماندان نظامی»، ^(۱) یا مدیر مسئول ارگان این و آن اتحادیه‌ی رژیم سلطنتی یا جمهوری اسلامی نشد؟ چرا حیدر لهیب‌ها تیرباران می‌شوند ولی و اصف باختری‌ها رئیس و سفیر ادبی؟ مگر نه اینست که به نظر شما عاصی و تعدادی دیگر از «شاعران خوب»، «نبض حساسه شریف...» باقی ماندند و جامعه نتوانست آنان را «قوماندان نظامی» بسازد؟

مردم در پیشانی آن هنرمندانی داغ خیانت را می‌زنند که نتوانند طوری باشند که اخوان ثالث متذکر شده است و با نیروهای ارتجاعی به نبرد برخیزند. اگر الله و بلا را به گردن جامعه بیندازیم، سفاکان خلقی و پرچمی و جهادی و طالبی را نیز باید معصوم پنداشت! داکتر موسوی با این «استدلال»، خود را به نوردیده‌ی هنرمندان تسلیمی و «قیادیهای جهادی» بدل می‌سازد.

سطح درک سیاسی داکتر موسوی و ممدوحش

او حتی به منظومه‌ی «خطبه‌ای بر یک جنازه‌ی متحرک بنام ظاهرشاه» بها قایل می‌شود که صرف‌نظر از شعر نبودنش، چنانچه به داکتر جاوید هم گفتیم، از نظر جهت‌گیری و محتوای سیاسی از شاریده‌ترین آثار شاعر است. قهار عاصی می‌توانست علیه ظاهرشاه هتاکتر از آن باشد بشرطی که اول صدبار بیشتر، سبد ناسزاهایش را بر سر جلدان جهادی خالی می‌کرد. و چون اینکار را نکرده فحاشیش علیه ظاهرشاه، بلبلی‌ای خالصانه برای تروریست‌های دینی و در قدم اول ربانی و مسعود، به حساب می‌رود.

برای افشای بهتر ماهیت و سطح سیاسی قهار عاصی به خود وی استناد خواهیم جست. لاکن داکتر عسکر موسوی هم در زمینه، ناآگاهانه ما را یاری می‌دهد:

دردا و اسفا! که با روی کار آمدن دولت نیم بند مجاهدین، به خصوص دوره‌ی آقای ربانی، رفته رفته همه‌ی پندارهای خالصانه و صادقانه‌ی عاصی «دگرگون از آب به در می‌آید»

آقای موسوی چه حدس می‌زند اگر قهار عاصی نزد مثلاً اخوان ثالث می‌رفت تا برای کدام مجموعه شعرش مقدمه‌ای بنویسد، آن «نجیب شریف» به او اندرز نمی‌داد که: «برو آغا جان پشت مقدمه نویسی نگرده که ملکت در اشغال است و مشتی سگان زنجیری بر آن حاکم. برای آنکه به نجات خود و شعرت خدمت کرده باشی باید از اتحادیه‌های پوشالی برآیی و کوشش نکن که با چاپهای پیهم مجموعه‌هایت با امضای میهن‌روشان و در مطبوعات آنان، خون احیاناً پاک شعرت را بریزی. برو و این حرفها را به واصف باختری و امثالش هم بگو. ضمناً یادت باشد که هرگز مهمان رژیم قاتل دهها هزار مبارز و صدها هنرمند ما نشوی که هیچ آبرو و شخصیتی برای شاعری شرافتمند باقی نمی‌گذارد؟»

چرا عاصی، منصوروار بر دار نشد؟

گویي چرس قهار عاصی و شعرش نویسنده را از خود بی‌خود کرده که «عصیان»های تازه به تازه‌ی سراینده‌ی «قیامت قدو بالای خوشنمای مجاهد» را بر می‌شمارد:

در مثنوی «قلمنامه»

که هم وزن «شاهنامه»ی
خداوندگار توس سروده
شده است، چنان به
صراحت و ظرافت به
عصیان تازه‌اش کشانده
می‌شود که بار دیگر
تعجب آدم را
برمی‌انگیزد که این بار
چگونه «برادران شاعر» و
یا «شاعر برادران»،
منظور نظر حساس
عاصی را نفهمیده اند و

حلاج وار بر دارش نکشیده اند. عاصی دوره‌ی چهارده
ساله‌ی حاکمیت «حزب دموکراتیک خلق» را با اصطلاح
قرآنی «ملحد» نامگذاری می‌کند و دوره‌ی دولت نیم بند
مجاهدین را با اصطلاح قرآنی «مفسد» آن یکی را
«ملحد» می‌خواند، این یکی را «مفسد».

آقای موسوی، سوای شاهپردازیهای آزار دهنده‌ی تان، کاش این
تعجب مظلومانه‌ی خود را با یک کودک مکتبی حتی در همان لندن درمیان
می‌گذاشتید تا روشتان می‌ساخت که: ۱) در آن زمان که این شعر گفته شد
تعفن جهادبان خاین آنقدر بالا گرفته بود که گاهی خود نیز بخاطر
عوامفریبی به «مذمت» برخی «زیاده‌رویهای برادران» در رهزنی و خواهر

و اما نخست هزاران بار «دردا و اسفا» به حال داکتر موسوی صاحب
و شرکاء که با و صفت فیگور گرفتن‌های مضحک فرهنگی و سیاسی، میسر
۸ ثور بوده و تصور می‌کردند که با جلوس باند‌های ربانی، خلیلی،
گلبدین، مسعود، سیاف، محسنی و خالص بر اریکه‌ی قدرت، افغانستان
ما گلستان خواهد شد. تنها شاعر «صریح و پروا شناس آزاده»، خود و
همفکران تان بودید که نسبت به آن باندهای تبهکار و بی‌ناموس
دچار «پندارهای خالصانه و صادقانه» گشته و بعد از عالمگیر شدن
بوی آنان، ناامید شده و «مأیوسانه و دردمندانه» اشک تسماح

ریختید. اما نیروهای
دموکراسی طلب و ضدبنیادگرا
منجمله «جمعیت انقلابی زنان
افغانستان» هیچگاه این توهم
احتمانه را بخود راه ندادند که
«دولت نیم بند مجاهدین» (۲) یا
«دربست مجاهدین» مصدر
کوچکترین آرامش و رفاه برای
مردم ما خواهد بود؛ آنها هرگز
این ننگ را نپذیرفتند که همانند
قهار عاصی بگویند، «پنداشتیم که
فاجعه پایان یافت». برعکس،
آنها با آگاهی به سرشت حیوانی

«احزاب جهادی»، پانهادن رهزنان جهادی به کابل را سرآغاز فاجعه‌ای
هراس آور خواندند.

شاعر مرحوم و مرده‌شویانش باید از سفله اندیشی خود باندند نه
از بنیادگرایان که بقای شان بسته به ترور و تاراج و شرفباختگی و
وابستگی است.

پس شاعری با یکچنان درک ضد مردمی و ضد میهنی، فقط و فقط از
سوی داکتر موسوی‌ها «شاعر حساس و جامعه‌گرا» و «چه و چه» لقب
داده می‌شود که اگر دقیق شویم پیوند ناف شان با ناف بنیادگرایان را در
عمل یا در نظر و یا هر دو درخواهیم یافت. پس آیا می‌توان چنان شاعری
و چنین تفریطگری را آزادخواه پنداشت و به دومی حق داد که درباره
شعر و شاعری بحث کند و برای اخوان ثالث یخن پاره؟

آن دو را متمایز می‌سازد. اگر شرمک زمانه و قیافه‌گیری متقلبانیهی «روشنفکری» نمی‌بود، صاف و پوست‌کنده نام‌شان را هم می‌آورد. حتی در همین «قلمنامه» آن «استثنا» اش را حاشا می‌فرماید:

بجز یک دو نخله که پاک آمدند
دیگرها همه بویناک آمدند.

این دو «پاک» کیانند؟ در منظومه «یل کچکن (پنجشیر) و اژدهای جهنم»^(۴) این «یل» پنجشیری که «خدا کم نسازد یک تار موی» او را، کیست؟ در همین مجموعه، شعر «نامه» که در آن گفته می‌شود «از آواز ایمان تو در من شعر می‌کارند»، عنوانی کیست؟ در مجموعه «تنها ولی همیشه» مراد از آن «دره آتش و عشق و ایمان» که شاعر «عشق تسلیم نکردن» و «هنر نه گفتن» را از آن آموخته است، کدام دره و کدام فرد جهادست آقای موسوی؟

قهار عاصی «نابغه» می‌شود!

اما، اگر بنا باشد که جنبه‌ای اجتماعی شعر و میانه‌ی شعر و جامعه و حال و هوا و چند و چون آن، جان و روان شعر خوانده شود، شعرهای عاصی از این نگاه یکی از ماندگارترین‌ها و عاصی یکی از اوج‌های شعر معاصر افغانستان به شمار می‌رود. اگر مبالغه نشود کشور مادر یک سده‌ی گذشته شاعری به نبوغ عاصی ندیده است و اگر می‌ماند و می‌گذشتندش، شاید که یگانه میراث‌دار پوستین کهنه‌ی نیاکان و پرچمدار شعر و ادب افغانستان در خارج از مرزهای این مرز و بوم می‌گردید

چه می‌فرماید آقای موسوی؟ باش که استاد واصف، استاد لطیف‌ناظمی، استاد رازق روئین، «شاعر خوب» شما قوماندان لطیف‌پدرام، برادران فارانی و سایر نامزدهای نوابغ چه از خیل «برادران حزب وحدت»، برادران سایر احزاب و چه خارج از آنها، خبر شوند هم‌ریان کار دارند!

واقعیت اینست که نتیجه‌گیری تان صرفاً مبالغه‌ای از سر سطحی نگری و فقدان به زبان شیرین خود تان «شعور شریف و نجابت روحانی انسانی»^(۵) نیست، از چیزهای دیگری نیز آب می‌خورد که به آنها اشاره خواهیم کرد. ضمناً این مبالغه چندان در «تفکر» بقیه در صفحه (۸۱)

و مادر شناسی دهان می‌گشودند (مراجعه شود به حرفهای صبغت‌اله مجددی در «پیام زن» شماره ۴۵) و شماری از آنان که در زدن و بردن و کشتن، سهم‌شان را کافی می‌دانستند، حتی از مناصب غاصبه‌ی خود استعفاء می‌دادند یعنی «عصیان» می‌کردند! ۲) «برادران شاعر و شاعر برادران» هر دو در حد شما سواد و کله داشتند که معنی آن شعر را بفهمند ولی مسئله این بود که شاعر با اینگونه اظهار سوز و گدازها برای «برادر ربانی» و «برادر مسعود» و بقیه «برادران»، حلاج نمی‌شد که بعد دیگران به فکر «حلاج‌وار بر دارکشیدنش» بیفتند. **آنچه را حلاج بر زبان آورد با «قلمنامه» قهار عاصی مقایسه کردن و سرانجام شخصیت هر دو را در یک کفه نهادن، اگر قیاسی مسخره و سفیهانه نباشد در آنصورت آقای موسوی چه جواب میدهد که چرا در سرزمینی که رستاخیزها نیم جان زیر خاک می‌شدند، پایان کار قهار عاصی مثل حلاج نشد که نشد، نه توسط اشغالگران و نه غلامان؟** می‌توانید توضیح بفرمایید که چرا برادران شما در ایران، سعیدسلطانپورها و بهرام‌رادها را تیرباران می‌کنند و دهها مطبوعاتی مخالف را «برحسب تصادف» می‌ربایند و زیر شکنجه می‌برند و می‌کشند ولی «برادران قیادی» شما در کابل، به قهارجان حتی نگفتند که بالای چشمش ابروست؟ مسلماً دلیلش باید این باشد که «برادران جهادی» نسبت به پیشکسوتان و اربابان ایرانی‌شان «تحمل سیاسی» بیشتر دارند و دموکراسی را در «امارت» شان بیشتر مراعات می‌کنند؟! چطور داکتر صاحب؟ ۳) درست است که شاعر در سوگ کابل می‌ماید اما تا اینجا چنانچه گفتیم زیاد بد دژخیمان نمی‌آید. تنها آنگاه که ضمن فغان برای شهر، ندای واژگونی و نابودی همه‌ی ارادل جهادی را می‌داد و به قول اخوان ثالث «سخن دل مردم» را می‌گفت، به یقین بجای پارچه‌های راکتی کور، گلوله‌های بنیادگرایان سینه‌اش را مشبک می‌ساخت و بحق به منزلت رستاخیزها دست می‌یافت.

باری، باید انصاف داد که دردمسازي با پوشالین و بنیادگرایان و امر حفظ جان به هر قیمت، عاصی، واصف، نگارگر، وهنود زریاب، روئین، ناظمی و مابقی حقیقتاً «استاد» بودند. ۴) چرا عاصی دولتهای دست‌نشانده و خاینان بنیادگرا را «ملحد» و «مفسد» می‌خواند؟ آیا این امری بی‌اهمیت و

«سلیقه‌ای» محض است؟ نه. اگر قهار عاصی مشرب‌فکری‌ای ضد بنیادگرایان می‌داشت یقیناً استفاده از آنگونه اصطلاحات را که میهن‌فروشان جهادی به منظور عوام‌فریبی و بستن دهان مخالفان ورد زبان‌شان ساخته اند، برخود حرام می‌دانست. این جزئی از مبارزه علیه بنیادگرایی است.

خلاف بیان شما که قهار عاصی «مسئول حوادث غمبار کابل همه را می‌داند و هیچ استثنایی قایل نمی‌شود»،^(۶) او به کار خود خوب هشیار است و در شعرهای متعددی بسوی «استاد» و «ناپلئون» لبخند می‌زند و

ببینید آقای موسوی شما راست می‌گویید یا فرهاد دریا؟ بالاخره «نابغه» تان را، شورشی و عصیانگر و «چه و چها» قبول کنیم یا مردی که کاری دیگر نداشت و وقت خود را مثل ملنگان چند قرن پیش با شنیدن «عاشقانه‌های سوخته سوخته» در خانقاه ضایع می‌کرد و دامن دامن اشک می‌ریخت؟

ع. عمر پشاور

حتی زنان پرچمی و فاحشه‌ها نیز بر نبی مصداق‌ها شرف دارند

خواهران والا قدر و مبارزم،

من پدری هستم که به علت به شهادت رسیدن پسر و دختر جوانم این دو شاخه عشق و امید بزرگ زندگیم در جریان نبردهای حرامزادگان پلیدی معروف به جهادی، دیگر به هیچ چیز دنیا خود را دلبسته احساس نمی‌کنم. قبل از شهادت آن دو مایه زندگی و خوشیم، آتش آرزوی نابود شدن تمامی دار و دسته‌های جهادی و همکاران پرچمی و خلقی آنان در دلم زیانه می‌کشید اما حالا، حتی اگر زنده بمانم و محاکمه و بدار کشیده شدن یک یک به اصطلاح رهبران جهادی و طالبی را هم به چشم ببینم، دیگر به حال نخواهم آمد. دریایی از خون این درندگان سفاک در مقابل دو قطره خون آن دو دلبندم ناچیز می‌نماید.

اما خودم هم تعجب می‌کنم که با وصف احساس عمیق ویرانی و تباهی کامل، تنها نشریه‌ای را که با دل داغدارم می‌خواهم ورق بزنم و گاه تقریباً تمامی مطالب آن را مرور کنم «پیام زن» است. چرا؟ ممکن همه‌ی عوامل را نه بتوانم بشناسم و نه توضیح دهم، لیکن به گمانم روحیه آشتی‌ناپذیر مطالب آن علیه مزدورانی که بنام جهادی و طالبی به جان افغانستان افتاده‌اند و افشاء و اثبات روشنفکران مشهور و پر آوازه‌ای که در عمر خود انتقادی جدی از شخصیت و کار و حرف شان نشنیده بودند به عنوان روشنفکران تسلیم طلب، سازشکار، مرتد و بخصوص به عنوان غلام بچه‌های بنیادگرایان، از اساسی‌ترین عوامل کشش من به سوی نشریه بی‌نظیر شماست. شاید من در عمق ضمیرم حس می‌کنم کسانی هستند که درد و سوز مرا بهتر و ژرفتر از بسیاری حتی بهتر و ژرفتر از مثلاً دو برادر و سه خواهرم درک می‌کنند بدون آنکه به زعم انگارگر خود فروخته، احتمالاً خود مستقیماً همه‌ی دردها و رنجهای بی‌شمار مردم را تجربه کرده باشند.

باری آنچه موجب شد این نامه را برایتان بفرستم دیدن گزارشی بود در «پیام زن» شماره ۴۶ درباره کسانی که از خارج کشور به دیدن طالبان و دروابع بیعت کردن به آنان رفته بودند و جمله‌ی یکی از آن حضرات بی‌شرم بنام نبی مصداق که گفته بود:

«ممکن یو تعداد هغه ښځې به چي یا فاحشه وی یا یی په "خاد" کی کار کاوه خفه وی، لیکن د افغانستان نوری ټولې ښځې خوشحاله دی.»

این جمله کثیف، مطلقاً دروغ، متعلقانه، ضدزن و بیشرمانه را اگر از زبان طالبان، رسول سیاف، گلبدین، ربانی و سایر بنیادگرایان می‌شنیدیم نه تعجب داشت و نه بسیار آزاردهنده می‌بود. اما جمله از فردیست که



ظاهراً و رسماً متعلق به هیچکدام از باندهای تبهکار نیست لیکن اینچنین به مثابه کاسه داغتر از آش برای آنان عریده می‌کشد. من با دیدن مطلب مذکور بیشتر از پیش به درستی و اهمیت و حقانیت فوق‌العاده‌ی افشای چهره و روشنفکرانی که به نحوی از انحا با خاینان بنیادگرا کنار آمده‌اند توسط «پیام زن» پی بردم. من دریافتم که «پیام‌زن» با چه جسارت، هشیاری و احساس مسئولیت در خور تحسین این روشنفکران جبون و معامله‌گر را شناسایی می‌نماید و وقتی هم ماسک آنان را می‌برد، مدت زمانی طولانی نمی‌گذرد که آنان طینت شان را در عمل سیاهتر از آنچه «پیام‌زن» ترسیم کرده به معرض نمایش قرار می‌دهند.

اجازه بدهید روی سخنم با نبی مصداق باشد.

آقای مصداق، شما که در غرب نشسته اید آیا شب و روز در رسانه‌ها نمی‌بینید که زنان افغانستان محروم ترین و تیره بخت ترین موجودات این عالم تعریف و تصویر می‌شوند؟ آیا در کدام گوشه دیگری از جهان هم شنیده یا دیده اید که زنان حق رفتن به حمام، داکتر و حتی بیرون شدن از خانه را نداشته باشند؟ آیا این وحشت و جنایت در جای دیگری سراغ شده می‌تواند که زنان بخاطر پیدا بودن قسمتی از جلک پا یا تارهایی از موی شان شلاق خورده و توهین شوند؟ آیا سامتمکده‌ی دیگری غیر از افغانستان وجود دارد که تنها در پایتخت آن دست بیش از پنجاه‌هزار بیوه که یگانه نان‌آور خانواده شان بودند، ناگهان از کار گرفته شده و به این ترتیب خود و فرزندان شان به سوی سرنوشت نام‌بلوم و سیاهی رانده شوند؟ البته از محروم بودن کامل زنان و دختران از کار و تحصیل صحبتی نمی‌کنم که در مقابل ستم‌ها و جنایتکاریهای فوق هیچ اند. ضمناً باید به یاد داشت که اخبار و گزارش‌های آزادی‌کشی و حق

نظایر شما اند. مگر آنان که از سر شرایط غیر انسانی حاکم در کشور تن خود را می فروشند، حق ندارند از بسته شدن حمام‌ها، از محروم بودن از داکتر، از محروم بودن فرزند و اهل خانواده سیاه بخت شان از تحصیل، از شلاق و کبیل خوردن روزمره و... شکوه سر دهند؟ شاید شما به خاطر جهادی‌گری و تمرین طلبگی بگویند نه، آنان محکوم به هر زجر و عذاب اند. اما دیگران با صدای بلند می‌گویند آنان به مثابه انسان‌هایی اسیر و ستمکش حق دارند از دست تسهکاری‌ها و اعمال فاشیستهای مذهبی، زندگانی شان را جهنمی تر و هولناکتر یافته و در نتیجه ناله‌ی رستن از قید و بند وحشیانه‌ی

جهادی یا طالبی در گلوی شان راه یابد. اما شما آقای مصداق این ناله را در گلوی خود و دیگران خفه

می‌کنید پس آنان شریفت‌تر از شما اند. باز هم فاحشه‌ها صدبار بر شما و انگارگرا و لطیف‌پدرام‌ها و... شرف دارند زیرا آنان برای زنده ماندن خود یا فرزندان شان مجبور به رو آوردن به راهی اند که تنها خود شان مجاله و ناکام می‌شوند، اما شما برای کسانی با رضامندی و شور و شوق در راهی می‌روید که به خیانت به کل مردم ما و میهن‌فروشی و جاسوسی می‌انجامد؛ شما با کارتان برای طالبان و بادران شان در واقع به فاحشه‌گری‌ای بدتر از پرچمی‌ها و خلقی‌ها می‌پردازید.

کاش جنبش انقلابی نیرومندی می‌داشتیم، کاش لااقل «راوا» می‌توانست کمپاین وسیعی را علیه شما و انگارگر و امثال تان راه انداخته و شما را به عنوان تازه دم ترین و خطرناکترین فواحش بنیادگرایان و سگان زنجیری قدرتهای امپریالیستی رسوا می‌ساخت تا مردم بخصوص زنان عجالتاً خاموش ما، زنان در اسارت دهشتبار طالبان تفنگدار، می‌دانستند که هر چند تا قیام تارومار کننده‌ی حاکمیت

طالبی و جهادی راه مانده است، اما بی‌بال ساختن روشنفکران خاینی که بسان مگس‌هایی بر شیرینی طالبی و جهادی چسپیده اند، چندان مشکل نیست. مثل من دهها هزار پدر جان به لب رسیده و ماتمزدی افغان وجود دارند که پیش از ترک این دنیا، دل شان برای پدید شدن جرقه‌هایی بی‌تاب است ولو فقط بال‌سوز چند مگس ملوث باشد. □



طالبان با محصور کردن مطلق زنان در خانه، این زن نامراد و امثالش را سرانجام به فحشاء می‌کشانند؛ ولی روشنفکران خودفروخته نظیر نبی مصداق‌ها به جای افشای این اعمال غیر انسانی و فاشیستی طالبان، با بیشتری خائنه‌ای، هر دشنام پست را که یاد دارند علیه زنان جگرسوخته‌ی کابل بر زبان می‌رانند.



تنها زمانیکه که آل و عیال نبی مصداق به این روز سیاه می‌نخستند، شاید او با آن حرفهای ردیالانه دهانش را مردار نمی‌کرد.

کشی‌های غیر انسانی طالبان در مقابل زنان، هیچگاه طوری که شایسته است در رسانه‌های غرب انعکاس نمی‌یابد زیرا در تحلیل نهایی تسهکاران جهادی و طالبی هر دو مولود و دست‌پخت امریکا و سایر کشورهای غربی اند و طبیعتاً آنها مایل نیستند گدی‌گک‌ها، اجیران و دست‌نشانده‌گان شان را زیاده از حد معین بی‌آبرو سازند. با این هم مشت نمونه خروار کافی بوده که امروز جهانیان بدانند که زنان افغانستان در آستانه قرن بیست و یکم، عصر جاهلیت را زیر تیغ و ستم بربرهایی جهادی و طالبی تجربه می‌کنند. ولی با این حال شما آقای نبی مصداق و همفکران تان معلوم نیست

در ازای چه چیزی وجدان تان را اینطور آسان و راحت به سوداگری گرفته و آنطور باور نکردنی و

بیرحمانه بر حقایق نجاست تان را پاشیده و از آن خائنه‌تر زنان اسیر و ستمبر کابل را به باد توهین و فحاشی‌ای می‌گیرید که فقط در خور خود تان است.

واقعاً نمی‌دانم برخی انسان‌ها چگونه به یکباره و سر از پا نشناخته کرامت و شرافت شان را زیر پا می‌کنند. به خاطر یک مشت پول؟ به خاطر

تثبیت نوکری خود نزد حکام جنایتکار؟ بخاطر تثبیت خود نزد این و آن دستگاه جاسوسی بیگانه؟ شاید همه‌ی اینها. لیکن یک چیز قابل قبول نیست که شما آن جمله خائنه را صرفاً بر اساس تیز بودن آتش قومبازی پشتونی تان به زبان آورده باشید زیرا وقتی انسان در حد یک روسپی برای رژی می‌متعفن و خون‌آلود تبلیغ می‌کند باید که پشت آن نیت و حاصل دیگری خوابیده باشد غیر از تنها میل به افرازش بویناک شوینستی و قومپرستانه.

آقای نبی مصداق، آیا شما زن، خواهر یا مادر - مهم نیست که بیسواد باشند یا

تحصیل‌کرده - دارید؟ اگر آنان را چند روز در کابل طالب زده بگذارید و بعد ببینید که همگی سرکنده و پای‌کنده آن شهر جهنمی را ناله‌کنان ترک می‌گویند، آیا همه را فاحشه و پرچمی خواهید خواند؟ آیا شما واقعاً آنقدر عامی، بیچاره و جاهل هستید که فقط پس از یک چنین تجربه‌هایی قادر اید واقعیت را شناخته و مرداری‌های تان را که به دیگران حواله کرده‌اید، توام با معذرت خواهی بلیسید؟

حتی همان فاحشه‌های کابل از لحاظ حس و درک شان برتر از شما و

د دینی توپیر جوله

ژباړه له «ایران زمین» د ۹۷ گڼی ضمیمی څخه

د ټولو نه مخکې د دې لیکنې اهمیت پدې کې دی چې دا د غیر اسلامی سرچینې څخه نه بلکه د یوې اسلامی ډلې «سازمان مجاهدین خلق ایران» له طرفه خپره شوی، سره له دې هم د ایران د اسلامی جمهوري غیر انساني او فاشیستی قوانینو د هغو ټکو څرگندونه کوي کوم چې غواړي د اسلام او شریعت تر نامه لاندې یې پر خلکو وټی. «پیام زن»

تروریستی ډول ترسره کې.

په دې برخې کې د رژیم د دریځونو له اصلی بڼې سره د بلدتیا په خاطر، او همدارنگه «شرعی» خامخا ترسره کیدونکي احکام او د خمیني فتوا گانې په «تحریر الوسیله» نومی معروف کتاب کې له نظره تیروو. په سر کې اساسی قانون ته یوه کتنه.

د رژیم اساسی قانون ته یوه کتنه

قانون د دیني او مذهبي توپیر په برخې کې داسې ښکارندې لري: ۱- څلورم اصل: «ټول مدني، جزایي، مالي، اقتصادی، اداری، فرهنگی، پوځي، سیاسی او نور قوانین او مقررات باید د اسلامی موازینو پر بنسټ وي. دا اصل د اساسی قانون او نورو قوانینو او مقرراتو په عمومياتو باندې حاکم دی او د دې خبرې تشخیص د شوري نگهبان د فقیهانو پر غاړې دی».

پورتني اصل، اساسی قانون کې د تر پام لاندې «اسلامی موازینو» د لیکه کولو پرځای د دې خبرې معلومول چې کوم شی له نوموړو موازینو سره سم یا ناسم دی د ساتندویه یا نگهبان شورا د فقیهانو په غاړې اچوي. ښکاره ده چې مطلب له «اسلام» څخه یواځې آخوندی اسلام او مطلب له «اسلامی موازینو» څخه یواځې هاغه څه دی چې دوی یې د «فقهی احکام» یا د «شرع احکام» بولي. د دې خبرې معنی داده چې: «ټول مدني ... قوانین او مقررات» باید د «فقهی احکامو» سره سم وي او د غیر اسلامی دینونو او مذهبونو پرمېنې شته والی او غیر آخوندی اسلامی مذهبونو او فکرونو ته اهمیت نه ورکول کېږي او همدارنگه د ایران د خلکو اسلامی فرهنگ له پامه غورځول کېږي، هغه فرهنگ چې د مهرباني او مېړانې ښوونه کوي او تل د دې تېاټوبي د پوهانو له خوا معتبر ګڼل شوی دی.

۲- دولسم اصل: «د ایران رسمی دین اسلام او مذهب یې اثنا عشری جعفری دی، او دا اصل د تل لپاره نه بدلېدونکی دی. او نور اسلامی مذهبونه لکه حنفي، شافعي، مالکي، حنبلي او زیدی بشپړی درنښت لري او د نوموړو مذهبونو پیروان د مذهبي مراسمو سرته رسولو کې د خپلې فقهې سره سم آزاد دي او په دیني ښوونې او

د اسلامی او غیر اسلامی دینونو او مذهبونو پر ضد د خمیني رژیم انساني ضد قوانینو او فتواگانو ته کتنه

د خمیني دورې پورې اړوند د دیني توپیر په برخې کې او د هغو رامینځ ته کړي اغیزو په هکله پوره او ځیر (دقیق) احصائی او شمیرنه په لاس کې نشته. اصلاً د ملایانو د وا کمڼۍ دیني او عقیدتي توپیر د اندازې او ژورتیا پېژندنې لپاره بس نه ده چې په احصایې او شمیرنې باندې تکیه وکړو. نه یواځې په دې علت چې دا رژیم هیڅکله د خپلو نادودو حقیقي شمیر نه خپروي بلکه په دې دلیل چې حتی واقعی شمیر نه هم د دوی ذاتي تهدیدونه او هغه څه چې د دې ناولی رژیم له ماهیت څخه پاڅیږي په ډاگه کولی نشي.

د دې برخې د هر راز څېړنې په پیل کې باید په یاد ولرو چې: لومړی، رژیم د مذهبي نابرابرۍ په هکله د چل ول لاره خپله کړېده او که نه نو داسې رژیم چې رسماً د خمیني فقهې فتواگانې د اسلام معیار او ملا کښي ښایي هیڅ غیر اسلامی دین او مذهب هم په رسمیت وپېژني.

خو له دې امله چې په ایران کې د مشروطیت انقلاب په خپل اساسی قانون (۱۲۸۵ لمریز هجري، ۱۹۰۶ میلادی) کې سربیره پر اسلام درې نور دینونه هم په رسمیت پېژندلي وو خمیني ونه توانیده چې خپل په زړه پورې ارتجاعی ټکي په بشپړه توګه اساسی قانون کې ځای کړي او د دې وخت یې ونه موند چې د مذهبي توپیر په هکله خپل کړې وړه تر پایه ورسوي.

دوهم: رژیم د یوه فرصت طلبانه سیاست په برکت چې د «نظام مصلحت» نومول کېږي په ځینو برخو کې د خپل نیت په پلي کولو توانیدلی او ځینې برخې یې د مناسب وخت لپاره ځنډول شوي دي.

د لومړۍ برخې بېلګه: د خمیني رژیم زموږ غیر مسلمانو هیوادوالو باندې «د جزای احکامو» او د «ډمه شرطونو» بې شور زوږه اجرا کول دي. دا شرطونه او حکمونه مو د «فقهې ته یوه کتنه او...» په برخې کې په لنډ ډول راوړي دي.

د دویمې برخې بېلګه: د کشیش، مهدی دیباج، د اعدام د حکم له تر سره کیدلو څخه لاس نیونه ده چې وروسته یې هاغه حکم په

کلدانی مسیحیان په گډه سره یو استازی او د شمال او جنوب مسیحیان هر کوم یو استازی ټاکي، او د لږکیو دهر یوه د شمیر زیاتیدو په صورت کې د ۱۵۰۰۰۰ پر سر یو اضافی استازی ټاکل کېږي. انتخاباتو پورې اړوند مقررات د قانون په وسیله ټاکل کېږي. دا اصل چې گوا کې د رسمي لږکیو امتیازات د قانون جوړونې دستگاه کې تشریح کوي له یوه تش او غولونکي امتیاز څخه پرته بل څه نه دی.

خو دوی همدا تش منځی څرگندونه هم د «اساسی قانون» په بیا کتنې کې لاکمرنگه کړې ده.

د څلور شپېتم اصل بیا کتنه: «د ملی شورا د استازو شمیر ۲۷۰ کسه دی او د ۱۳۶۸ هـ ش کال د بیا کتنې له نېټې راهیسې د انساني، سیاسي، جغرافیایي او همداشان نورو عواملو په پام کې نیولو سره وروسته له لسو کالو زیات له زیات شل کسه استازی زیاتیدای شي. زرتشتیان او کلیمیان، هر کوم یو استازی آشوري او کلدانی مسیحیان په گډه سره یو استازی، د شمال او جنوب ارمني مسیحیان هر کوم یو استازی انتخابوي. د انتخابي حوزو حدود او داستازو شمیر د قانون له خوا ټاکل کېږي».

په دې ډول د دیني لږکیو د استازو شمیر د زیاتوالي مخه حتی د تشو خبرو او نمایش په مقام کې هم نیول کېږي.

یو اوایم اصل: «د ولسی جرگې مجلس نشی کولای داسې، قوانین جوړ کړي چې د هیواد د رسمي مذهب له حکمونو او یا له اساسي قانون سره توپیر ولري. ددې ټکي پیژندنه له ۹۶ اصل سره سم د ساتونکي شورا پر غاړه ده»

په نوموړي اصل کې په دې خبرې ټینګار کېږي چې د مجلس ماموریت د «رسمي مذهب حکم» ونو ته د قانون د جامو وراغوبښل دی، او د ساتونکي شورا «تشخیص» د نوموړي ماموریت د ښه تر سره کیدلو ذمه واری دی.

۸- یوسل او پنځلسم اصل: «جمهور رئیس باید د لاندې شرایطو لرونکو مذهبي او سیاسي شخصیتونو له پلي څخه وټاکل شي: اصیل ایرانی، د ایران تابع، کارپوه او مدیر وي، د امانت او پرهیز کاري ښه سابقه ولري او د ایران د اسلامی جمهوریت او دهیواد د رسمي مذهب په بنسټونو باور ولري».

پرته له ویلو هم ښکاره ده چې دا اصل نه یواځې د دیني نابرابري او مذهبي توپیر پر بنسټ ولاړ دی چې د یوه ټاکلي صنف نفوذ او گټې هم خوندی ساتي د «مذهبي شخصیتونو» او د «رسمي مذهب ...» باور ولري، کلمې پرته له دې چې نوموړي مقام د یوه شیعې ملا لپاره تضمین کړي بل څه نه دی.

۹- یوسل او څلور شپېتم اصل: «د ایران د اسلامی جمهوریت پوځ باید اسلامی پوځ، چې مکتبي او ولسی دی وه اوسي. او باید داسې ورکسان وه مني چې د اسلامی انقلاب هدفونو ته مومن او د پلي کولو په لار کې یې سرسیندونکي وي»

روژني او ځاني احوال (واده، طلاق، میراث، او وصیت) او هغو پورې اړوند دعاو گانونکي په محکمو کې رسمیت لري...»

دا اصل، په غیر اثنا عشری مسلمانانو باندې مذهبي توپیر ته د قانوني ښې ورکولو لپاره دی. او څرگندونه کوي چې د نوموړو پنځو مذهبونو دا «بشپړ درنښت» په «ځاني احوال» پورې محدود دی یعنې «بشپړ» ندی. د رژیم اساسي قانون د نورو مذهبونو لڅه چې حتی د اسلامی مذهبونو د برابرې ضمانت هم د «ځاني احوال» له محدودی پرته چارو کې لکه د دولتي مقاماتو په ترلاسه کولو، قضاوت، د مقررولو په شان چارې او ... نکوي.

سربیره پر دې دا اصل د نورو اسلامی او شیعې مذهبونو په اړه لکه «اسماعیلیه» شیعیان چې په اوسني ایران کې له زیدیه شیعیانو څخه هم زیات دی سترګې پټوي. همدا سترګې پټول د «اهل حق» په اړه چې د ایران لویديځ کې پراخه استوګنه لري هم لیدل کېږي.

۲- د بیاسم اصل: «زرتشتي، کلیمي او مسیحي ایرانیان هغه یواځیني دیني لږکي پیژندل شوي چې د خپلو دیني مراسمو په سرته رسولو کې د قانون په حدودو کې آزادۍ لري او په ځاني احوالو او دیني ښوونو کې له خپل مذهب سره سم عمل کوي».

ددې اصل په کرغېړني څرگندونې کې د هغو منع شوو دینونو پلویان لکه صائبان چې له پخوا راهیسې په ځانګړې توګه د ایران جنوب لویديځې سیمې او د کارون د سیند په حوزې کې ځای پرځای دي او بهاییان چې په وروستیو یو دوو پیړیو کې پیدا شوي له دې امله چې قانون یې پلوی نکوي د خپل ځان او نوامیسو ساتنې لپاره د ایران له پریښودلو یا ځان مسلمان ښکاره کولو پرته بله لار نلري.

۴- نولسم اصل: «د ایران خلک په هر تېر او قبیلې پورې چې اړه ولري یو شاته او برابر حقوق لري رنگ، نژاد، ژبه او داسې نور د امتیاز سبب نشي ګڼل کېدای»

پورتنی اصل کې د دیني امتیازاتو موضوع باندې خوله پټه نیول شوی او د دیني «امتیاز» په روا ګڼلو، چې دولسم او د بیارلسم اصل کې په څرګند ډول بیان شوي دي، ټینګار کوي.

۵- شلم اصل: «د ملت ټول وګړي که ښځې دي او که نارینه د قانون په پام کې یو شان او د اسلام د موازینو په رعایت کولو سره له ټولو انساني، سیاسي، اقتصادي، ټولنیزو او فرهنګي حقوقو څخه برخمن دي».

دا اصل پرته له یوه «اساسي» درواغو بل څه ندی. داسې ښکاري چې ملایان د «اساسي قانون» په متن کې داسې دروغ ویلو ته اړ وو د خلکو ددې «یوشان والی» درواغجنه بڼه مو د همدې قانون په ۱۲ او ۱۳ اصل کې ولیدل.

۶- څلور شپېتم اصل: «د مجلس د استازو شمیر ۲۷۰ کسه دی او د وګړو شمیر د زیاتوالي په صورت کې وروسته له هرو لسو کالو هری انتخابي حوزې کې د یو سل او پنځوس زره کسانو پر سر یو استازی زیاتېږي. زرتشتیان او کلیمیان هر کوم یو استازی او آشوري او

«نوشته بر دیوار»

از عبدالله رستاخیز این یکی از قهرمانان شهر جنبش انقلابی وطن ما، علاوه بر شعرهایی مردمی، نوشته‌هایی هم به یادگار مانده است که نمونه‌ای از آنها را در اینجا به چاپ می‌رسانیم. او این داستانه را زمانی که در زندان رژیم ظاهر شاه بسر می‌برد نگاشته است.



عبدالله رستاخیز
در زندان دهمزنگ
کابل ۱۳۴۷

را شنیده اید، من آنرا خوب تشخیص می‌کنم ولی تعریفش برایم مشکل است، آنچه در تعریف آن می‌توانم گفت اینست که اینگونه لحن «موقر» آمیزه از ترس و غرور، خودخواهی و پستی، رذالت و ستمگری است... سکوت را شکست: «تا ای وقت شو بیدارستین؟»، راستی من تا آن لحظه متوجه گذشت زمان نشده بودم ناخودآگاه چشمم به صفحه ساعت‌دستم که مشغول خراشیدن دیوار بود افتاد، عقربه‌های ساعت ۳ بعد از

صدای چرخیدن کلید در قفل مرا به خود متوجه کرد ولی من همچنان بدون آنکه به دروازه نگاه کنم به خراشیدن و تراشیدن دیوار مشغول بودم. اندکی بعد زنجیر کلفت درب سلول که من آنرا هنگام داخل شدن دیده بودم به سنگینی و با سروصدا فرو افتاد و دروازه قرق و قروچ کنان به روی پاشنه خود چرخید. موجی از هوای متعفن و خفه کننده فضای اتاق را پر کرد. این سلول در «دهلیز مرگ» زندان دهمزنگ واقع شده بود. این دهلیز به خاطر سرنوشت تلخی که زندانیان سیاسی طی سالها در آن داشته اند به «دهلیز مرگ» معروف شده است. بلافاصله من حضور کسی را در پشت سر خود احساس کردم. درست نمی‌دانم چه انگیزه مرا واداشت که با وجود برانگیخته شدن احساس کنجکاویم به عقب نگاه نکنم، شاید به خاطر موجودیت احساس نفرت شدیدی که از مواجه شدن با نگهبانان از صبح دیروز برایم پیدا شده بود... به هر صورت ... زمان با تندی می‌گذشت و من همچنانکه در دل از بسته بودن هولچک در دستهایم احساس غرور می‌کردم، با میخ زنگ زده به تراشیدن و خراشیدن دیوار مشغول بودم، لحظاتی چند به همین متوال سپری شد و این تنها صدای خفه خراشیده شدن میخ و تگ شرنگهای زولانه پای من بود که به دامن سکوت سنگین شب راه می‌یافت و همچون پرستوی بی‌آرام زندگی در فضای تیره «دهلیز مرگ» به چابکی پرواز می‌کرد.

مثل اینکه دل تازه وارد از بی اعتنائی من و صدای خراشیده شدن میخ بر دیوار و سکوت و هم‌انگیز سلول بسر آمد... سرانجام لحن «موقر» تازه وارد - نمی‌دانم شما لحن «موقر» دژخیمان

می‌کردم که تازه وارد پیوسته برای صحبت زمینه‌یابی می‌کند. او سوالات احمقانه خود را اینطور ادامه داد:

«مگر کارگران به شما مزد و معاشی هم می‌دهند که شما به خاطر آنها خود را به زندان می‌اندازید؟»

از این پرسش بر افروخته می‌شوم و عوامل تشدیدکننده این عصبانیت هم کاملاً آماده بود، - سرمای سوزنده شبنم‌گام خزانی، گرسنگی ممتد، کوفتگی و بیدار خوابی هولچک و زولانه‌های سنگین، سلول تنگ و متعفن و بالاتر از همه ملاقات اجباری با عنصری فروخته شده که به همه ارزشها و رسانتهای انسانی از دریچه تنگ معاش و پول نگاه می‌کند - دلم می‌خواست روی برگردانم و در مقابل این پرسش مزدورمنشانه حقش را کف دستش بگذارم: ولی یکباره مفهوم «مبارز انقلابی» در ذهن من درخشید و به یاد

نصف شب را نشان می‌داد؛ به سردی پاسخ دادم: «بلی» و مشغولیت من ادامه یافت. حضور «او» در سلول بر من سنگینی می‌کرد و حاضر نبودم با او صحبت کنم ولی او با سماجی جاسوسانه‌ای از این طرف و آن طرف صحبت می‌کرد و گاه و بیگاه با سوالاتی ازین قبیل من را مخاطب قرار می‌داد، گفتگوهای کوتاه و سردی بین ما در می‌گرفت:

- شما از اعمال خود نادم و پشیمان نیستید؟
- من عمل ندامت‌آوری انجام نداده‌ام.
- سرسختی شما عواقب بدی برای شما خواهد داشت.
- این را میدانم.

- مگر دل شما به جوانی تان نمی‌سوزد
- جوانی از من است، به دیگری تعلق ندارد.
من به تراشیدن و خراشیدن دیوار مشغول بودم و نوشته خود را ادامه می‌دادم و احساس

دیوار زیر لب می خواند سرانجام مثل اینکه تاب
نیارود - بسان کودکان مکتبی که چیزهای نو را
بلند می خوانند تا به حافظه سپارند - به آواز بلند،
مقطع و با ناامیدی چنین خواند:
«من از دهلیز مرگ این آهنین دژ ستمکاران
شکستم این سکوت تلخ تا بار دگرخوانم
که مرگ ما پر قو نیست
کوهست و گران سنگ است.»

بلی او جوابش را یافته بود و بی هیچ پرسش
دیگری از من به سوی دروازه سلول شتافت. من
فقط هنگامی که او از دروازه سلول خارج
می شد روی گرداندم و او را دیدم سرش را شور
می داد و چیزی نامفهومی با خود می گفت و در
روشنایی ضعیف و کم رنگ چراغ برقی که به
سقف چسبیده بود سرشائکهای یونیفورمش را
تشخیص کردم که افسر بلند رتبه پولیس بود.
او رفت و من نوشته بالای دیوار سلول خود
را امضاء کرده و تاریخ زدم: ... ۱۶ میزان ۱۳۴۷

- مخالفت با سلطنت مخالفت با وطن و
منافع نیست!
آخرین پاسخ او را سخت دست و پاچه کرده
بود و پیوسته مرا از عواقب سرسختیم برحذر
می داشت: «هزارها مثل تو درین اتاقها جان داه
اندا مگر از مرگ نمی ترسی؟ برباد می شوی»
وقس علیها.

او آرامش خود را در برابر بی اعتنایی و
سکوت مرا دست داده بود و پیوسته قدم می زد و
سوالات و تهدیدهای خود را تکرار می کرد و
من همچنان به نوشتن بالای دیوار مشغول بودم.
نوشته من تقریباً به آخر رسیده بود. یکبار
احساس کردم هم صحبت من که هنوز چشمم به
چشمش نیفتاده بود: از قدم زدن باز ایستاد. فکر
کردم علت سکوت من را در قبال سوالات
خویش خواهد پرسید ولی او این کار را نکرد.
پس او جوابش را یافته بود؟

اینطور به نظر می رسید، حالا او دیگر کاملاً
در پشت سر من قرار داشت و نوشتهی مرا بر

آوردم دوبیتی یی را که زندانی دیگری قبل از من
بر دیوار این سلول نوشته بوده است و من آنرا
در لحظات اول ورود به مدد آخرین دسته اشعه
زرد رنگ خورشید که از روزن کوچک سلول
می تابید خوانده بودم: «زیر زنجیرای مبارز... با
تبسم ... پاره کن دلشان.» همه این مناظر و
مفاهیم در برابر آخرین سوال «او» از مقابل آئینه
ذهنم گذشتند و من در حالیکه به تراشیدن و
خراشیدن دیوار ادامه می دادم به سادگی پاسخ
دادم:

- نه!

مثل اینکه بی اعتنایی من آهسته آهسته تأثیر
انگیزنده خود را در تازه وارد بجای می گذاشت.
سوالات او بیش از پیش بی ربط می شد. احساس
کردم می خواهد زودتر به نتیجه برسد. خواست
در ضمن وطنپرستی خود را به رخ من بکشد،
گفتگو اینطور بود:

- شما با سلطنت مخالفت می کنید و به این
ترتیب منافع ملی و وطن را زیر پا می نهید.

حمایت لاریجانی از طالبان

هرچند که سیاست رسمی جمهوری اسلامی در مورد جنگ داخلی
افغانستان حمایت از دستجات و گروه های مخالف طالبان است،
محمدجواد (اردشیر) لاریجانی، نماینده مجلس رژیم و از چهره های
سرشناس و به اصطلاح «تئورسین» جناح «رسالتی ها»، به دفاع آشکار از
طالبان، برخاسته است. وی طی سخنانی به تمجید از طالبان پرداخته و
آنان را «مایه امید» افغانستان خوانده است.

لاریجانی، در این باره، از جمله گفته است: «مهارت این گروه
(طالبان) در استفاده از فرصت ها و به کارگیری همه امکانات بسیار
چشمگیر است. گروه طالبان از تعلق دینی مردم خوب استفاده می کند و
در تطمیع فرماندهان هم مهارت دارند و هم سخاوت و بالاخره در نمایش
قدرت آنجا که زمینه داشته باشد هم دریغ ندارند. به نظر من رهبری این
گروه تا کنون از خود لیاقت خوبی نشان داده و این برای آینده افغانستان
مایه امیدواری است». وی ضمن طرح این قبیل استدالات، طبق گزارش
مطبوعات حکومتی، تلاش می کند تا جمهوری اسلامی را به همراهی با
پاکستان و عربستان در به رسمیت شناختن دار و دسته طالبان متقاعد
سازد.

«اتحاد کار» شماره ۴۰، ۱۳۷۶

شماره ۱۱ پیام زن



به زبان
اردو

منتشر شد

در بخش آن
بین اردو زبانها
بکوشید

آن را از کتاب فروشی های فروشنده «پیام زن» و سایر نشریات «راوا» و یا
از طریق آدرس مکاتباتی ما بدست آرید:

RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

شیرنر نگارگر، شاگرد خوب پرچم و خلق و خاینان بنیادگرا

آقای «شیر نر»!

شما از آن جمله مردانی می‌باشید که همه خصوصیات و صفات انسانی خود و دیگران را در مذکر و مونث بودن انسانها خلاصه می‌کنید و از این دید به آنها ارزش قایل می‌شوید.

با خواندن مضمون انتقادی در «پیام زن» که راجع به موقف و کارنامه سیاسی گذشته و حال تان بیان گردیده بود چنان خشمگین گردیدید که به ناسزاگویی و فحاشی پرداختید. این نوع برخورد شما را من تنها فحاشی‌ایکه بچه‌ها در کوچه و بازار به همدیگر می‌دهند، ندانسته بلکه آن را بیانگر شخصیت دومی (اصلی) شما می‌دانم که اکنون واضح شد و به همین دلیل به توضیح ضرورت دارم.

نوشته «پیام زن» شما را عصبانی و از کنترل خارج ساخت و شروع نمودید به تبارز صفات اصلی شخصیت خود که تا حال برای کسان زیادی روشن نبود.

از شما «استاد بزرگ و باتجربه» توقع می‌رفت تا با خواندن مضمون به نقد آن می‌پرداختید که نمونه خوبی هم برای دیگران می‌شد. اما شما بچه‌های کوچک و بازار را نمونه گرفته به سویه راکت پردازان اخوانی کورکورانه از لندن به پشاور و کویته راکت پرانی کردید تا بدین وسیله شهوت و جنون مردانه خود را ارضا نموده باشید. این هم نمونه‌ای از راکت های شما:

با شترخار کون خویش مخار

بر سر شیرنر دلیر مدو

من از خواندن این «شعر» چنین فهمیدم و آن را چنین تحلیل کردم: شیر یعنی حیوانی وحشی و درنده خو، یعنی متجاوز به زن، دلیر درینجا یعنی بی‌شرم و گستاخ، مدو یعنی اخطار و تهدید.

برای من این «شعر» شما ماهیت یک مرد متجاوز و شکنجه‌گر و گستاخ را نمایان ساخت.

این هم نمونه کلام شما خطاب به «پیام زن»: «حالا که شما شوق کرده اید شرمگاه های تانرا با شترخار بخارید، بفرمایید اینهم پاسخ من». با چنین وقاحت و زندگی پاسخ دادن به یک مضمون انتقادی، مرا به یاد آن سخنان خلقی ها و پرچمی ها انداخت که زمانی که زنان به پسران شوهران شان نزد آنان می‌رفتند می‌شنیدند. این پاسخ شما درست همان پاسخی است که شکنجه‌گران خاد و ارباب های روسی شان سالیان طولانی به زنان مبارز و وطن‌دوست داده اند.

آقای نگارگر، آیا این نوع شکنجه را از آنان نیاموخته اید؟

بله «آقای شیر نر»، آن اخطاریه شما و «شعر» تان روان اصلی شما را به نمایش می‌گذارد که شما تا چه حد ضد زن می‌باشید. اگر زن مخالف، چنان «گستاخی» را به خود اجازه دهد که «استاد بزرگ» و اهل تفأل را به سوال کشد، آنگاه شکنجه شما علیه او از شرمگاه آغاز می‌یابد.

در حقیقت شما آماده می‌باشید با زنان مخالف خود چنان برخورد کنید که برادران اخوانی شما و خلقی‌ها و پرچمی‌ها در طول ۱۹ سال در کشور کردند.

روانشناسان از شخصیت مردانی مانند شما چنین تحلیل دارند:

«آنان مردانی اند که در مردانگی خود مشکوک می‌باشند و همیشه ترس دارند که مبادا به اسم نامرد معرفی شوند به همین دلیل چنین مردانی همیشه به مردانگی خود می‌بالند. آنان انتقاد مخالف را حمله به مردانگی خود تصور می‌نمایند و آنرا سبب ازبین رفتن و یا لکه‌دار شدن غیرت مردانه خویش می‌پندارند. به همین دلیل به آن اعضای بدن دشمنانشان حمله می‌نمایند که مردانگی خویش را ثابت کنند. با تجاوز به زن ارضا گردیده و فقط با چنین عمل آرامش روحی پیدا می‌کنند.»

اگر مردانی مانند شما دست به این نوع تجاوز به زن نزنند، شخصیت اصلی خود را حقیر می‌پندارند و همیشه ناآرام می‌باشند.

متخصصین و نظریه پردازان در رابطه با روان مردان متجاوز بارها این نظریه را تایید کرده اند که تجاوز یک مرد به زن در زمان جنگ و یا غیر از شرایط جنگی نه به خاطر ارضای شهوت مردانه او بلکه در قدم اول به منظور ضربه زدن به شخصیت زن و تحقیر او می‌باشد. در حالیکه زن تجاوز را بزرگترین لکه ننگ نسبت به خود و خانواده خویش دانسته، برایش صدمه بزرگ روحی می‌باشد. اما مرد متجاوز آنرا بزرگترین افتخار و سرفرازی «مردانه» خویش می‌پندارد و ازین طریق احساس آرامش روحی می‌کند.

آقای «شیر نر» که خود زمانی از مبلغین جنبش «شعله جاوید» بود و به خاطر کمبود اخلاق سیاسی‌اش بجای اینکه با گذشته سیاسی خود برخورد انتقادی نماید و به تجدید تربیت سیاسی خود پردازد، از این‌الوقتی خود به جرأت به دفاع پرداخته حتی از گذشته سیاسی خود منکر شده تخلص دوران انقلابی خود را به نگارگر تعویض کرده و بهتر از هر ملا و مداحی به ریش و قبای ظاهری خویش ارزش می‌دهد تا مبادا

گلبدینی و طراحی بیسابقه طراحی

به مدیریت محترم مجله وزین «پیام زن»

بعد از تقدیم سلام و احترام ضم نامه هذا یک واقعیت جالب و خواندنی را که چشمدید صدها افغان باکدل بوده بشما تحریر کردیم. امید شما به شهامت افغانی تان آنرا نشر کنید چرا که یک تعداد جراید افغانی دیگر از نشر آن خودداری نمودند. ما فکر کردیم که آنان از ترس گلبدینی ها این واقعیت را نشر نکرده اند. در آخر احترامات مایان را به تمام کارکنان مجله وزین تان برسانید.

با احترام

فریب خورندگان افغان

معاون ۷۰۰۰ کلدار، برای مدیر ۵۰۰۰ کلدار، برای مامور ۳۰۰۰ کلدار و برای کارگر فنی ۲۰۰۰ کلدار مقرر داشته بود. بعد از اخذ تضمین، کسانی از ما افراد بخت برگشته را عنوان رئیس، مدیر، معاون، مامور یا کارگر فنی نامگذاری نموده و به تعداد ده فامیل دیگر که آرزوی مقرری در نمایندگی های خارجی مؤسسه را در کشور های غربی داشتند با پرداخت پول از طریق فروش اثاثیه منزل خود به کراچی منتقل گردیدند که متأسفانه تا هنوز سرنوشت موهوم شان معلوم نیست!

اکثریت این فریب خورندگان که بیوه های تهیدست، معلمان، ماموران مصیبت دیده می باشند افسون بازی شیطانی این مکار گردیدند.

رئیس عمومی که با موتر پجیرو و تلفن موبایل، قیافه مناسب و دریشی منظم، ریش تراشیده و اکت و ادا های رؤسای فرهنگی مآبانه و مؤدب در بین جمع ما به اصطلاح کارمندان و مهاجران نطق های دلسوزانه می نمود و حامل پیام های خیراندیشانه اخلاقی انسانی بوده و همواره به امرونی می پرداخت، طی سخنرانی اخیر خویش یک جلد رساله شعر خود را که حاوی درد و رنج روزگاران جنگ و آشوب است و «پیام غمستان غم» نامیده شده به حضار توزیع نمود که در پشتی جلد این رساله شعری فوتوی کثیفش نمایان است. موصوف همواره با هنر خاص شایدی و شیطانی لفاظی همه را سحر نموده بعد از یک ماه توانست میلیونها میلیون پول بیوه ها و سایر مصیبت دیدگان و ماتم زده ها را قاپیده و فرار نماید. بعد از فرارش به جهت نامعلوم، ما در صدد شناخت او برآمدیم و دریافتیم که او یکی از همکاران برجسته قلمی و فرهنگی حزب اسلامی گلبدین بوده است. ما مهاجران و مقررین این درامه به این نتیجه رسیدیم که سازماندهی این اسلوب خیانتانه درحد توان یک شخص نبوده مجموعاً رهبری حزب اسلامی گلبدین در طراحی این پلان شرکت داشته زیرا منابع عایداتی این حزب خاین و مردم آزار که از طریق قطاع الطریقی شاهراه سربوبی، تورخم و انتقال سامان آلات فابریکات، چپاول دارایی عامه و سرقت موزیم ملی تأمین می گردید، قطع گردید و یقیناً در پی منابع جدید مالی برآمده این جنایت نوین در کنار ارتکاب سایر جرایم گلبدین سفاک ثبت می گردد. جنایات گلبدین که از خودفروشی آغاز می گردد بعداً تیزاب پاشی، بم گذاری، رهنی، قطاع الطریقی، جاسوسی، عقدکنندراسیون به پاکستان و وطن فروشی، راکت پراکنی و قتل دستجمعی

یکی از موالید کثیف گلبدینی بنام عبدالظاهر ناطق نیازی و گل محمدکورو، چور و چپاول و قطاع الطریقی باریش و لنگی و پیراهن و تنبان، بازارش کساد گردیده بود این بار با تغییر قیافه و قبا ی دیگر و به کار بستن و کشف جدید اسلوب جنایتکاری، درامه رذیلاته ای را موفقانه سازماندهی نمود. از آنجاییکه هزاران آواره سرگشته افغانی در پاکستان با هزارویک پرابلم اقتصادی، بیکاری، فقر و مرض امرار معیشت می نمایند، بدست آوردن یک لقمه نان و موضوع کاریابی برای آنان حایز اهمیت خاص حیاتی می باشد. عبدالظاهر ناطق نیازی این گلبدینی مردم آزار و همدستانش که هنوز هم عطش جنایات شان با قتل دستجمعی صدها هزار انسان معصوم وطن ما فرونه نشسته، یک طرح وسیع و نوین فریبکاری را به همدستی برادران حزبی اش رهبری کرد و خودش رول گرداننده اصلی را به عهده داشت.

بتاریخ اکتوبر ۱۹۹۷ خبر تأسیس یک NGO (سازمان غیردولتی) بنام «مؤسسه تعلیمی و تولیدی افغان» در صادق آباد راولپندی توجه همه را در رابطه با توزیع هزاران قطعه کارت از طریق نانوائی ها جلب نمود و فوراً مطابق سناریوی تهیه شده و گماشتن مبلغین، شایع گردید که اداره مذکور به تعداد ۷۲ پروژه را برای مصروفیت های اقتصادی مهاجرین تأسیس می دارد و در حدود ۳۰۰۰ نفر تحصیل یافته و اشخاص مجرب اداری و مسلکی را در بدل تضمین نقدی به کار می گمارد. شور و هلله و رقابت زاید الوصفی در بین مهاجرین پیدا شد. هر کس به زعم اینکه میاد لیست ها اکمال گردد با صدها مشکل ۵۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰ روپیه تضمین را پیدا و تحویل به اصطلاح رئیس عمومی نمودند. دفتر حاضری مرتب گردید و اولین تقاضای رئیس عمومی از کارمندان، وظیفه شناسی، صداقت و دسپلین پذیری بود بنابراین همه کارمندان ساعت ۸:۴۵ به دفتر می رفتند. طی چند روز به تعداد ۱۵۰۰ - ۲۰۰۰ قطعه کارت اخذ نان در بدل مبلغ ۵۱۰ کلدار از طریق چندین نانوائی به مردم توزیع گردید و از هر نفر نانوا هم مبلغ ۵۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ کلدار جهت تضمین اخذ نمودند. در حدود ۳۰۰ نفر اعم از ذکور و اناث تحصیل یافته واجد شرایط کار با فروش لوازم منزل و قرض و وام مبلغ تضمین را به رئیس عمومی پرداختیم. نامبرده در جداول معاشات کتگوری ها را تعیین نموده بود مثلاً بعد از تضمین نقدی برای پست رئیس پروژه مبلغ ۱۰۰۰۰ کلدار، برای

شیر نر نگارگر، شاگرد...

کسی به او شک نماید که زمانی «مانویست» بود. ایشان در عمل هم از هر گروه ضدترقی و تمدن و از هر گروه بی‌دانش و عقب‌گرا زشت‌تر و نابخردانه‌تر به جنگ دشمنان خود یعنی «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» می‌پردازند.

شما «استاد بزرگ» سلاح‌های زنگ‌زده باند‌های خلق و پرچم و گروه‌های اخوانی را بدست گرفته به جنگ به اصطلاح مانویست‌ها می‌روید چون در مقابل منطق «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» قادر نشده‌اید که برخورد منطقی نمایید، فقط با جمله «شما مانویست‌ها را تا به آخر نابود می‌کنم» می‌جنگید. شما بدون اینکه توضیح دهید که این «مانویست‌ها» چه جنایت و گناهی را مرتکب شده‌اند به آنان فحش داده و اخطار می‌دهید که آنان را نابود خواهید کرد. زور کم و قهر بسیار! شما «شیر نر دلیر» در مدت عمر طولانی خویش علیه خلق و پرچم مردانگی از خود نشان ندادید، برای نابودی متجاوزین روسی کاری نکردید، برای کمک به مردم دربند ما از غیرت و «مردانگی» خود استفاده نکردید، کلیه جنایات خلقی‌ها و پرچمی‌ها و روس‌های متجاوز و باند‌های اخوانی و طالبان پرورش‌یافته مکتب پاکستان شما را به وحشت نیانداخته و خشم تان را نیسافروخت ولی حالا در فکر نابودی کلیه مانویست‌ها می‌شوید!

شما مانند آن مردکی هستید که اگر در بیرون از خانه مورد فحش و ناسزای ناحق قرار گیرد لب از لب نمی‌گشاید اما اگر درون خانه زن و یا بچه‌ها کوچکترین حرکت «نابجا» بکنند آنوقت مانند «شیر نر دلیر» به آنان می‌تازد و زور نشان می‌دهد. برای آرامش خاطر شما به اطلاع تان می‌رسانم که مانویزم اصلاً وجود ندارد و وقت خود را صرف این خیالات و توهم ننمایید.

نه در خواب و نه در بیداری مرتکب شکنجه و قتل انسان‌ها نشوید. اگر واقعاً توانایی و امکانات دارید قدم رنجه نمایید. به کشور بی‌کسان روید، فریاد زنان، دختران، اطفال و مردان جنگ‌زده را بشنوید و به آنها مصدر کمکی شوید. به عوض راکت پرانی از لندن به کوئته، ادویه، لباس و پول به مهاجرین کوئته و پشاور روان کنید.

امیدوارم که از آن القاب و افتخارات شرم‌آور و تنگین مردانه خود صرف‌نظر کنید، نامه خود را با این شعر به پایان می‌رسانم.

سنگ اگر سخت است جای شیشه سنگدان بشکند
نازم آن مشتی که بازوی زورمندان بشکند □

مردم، تخریب و انهدام کلی کابل و بالاخره این طراری اخیر را در برمی‌گیرد. دیده شود که این قاتل مردم ما و باندش تا زمانی که زنده‌اند به چه تبهکاری‌ها و مردم‌آزاری‌های دیگری دست می‌بازند.

این معروضه از جانب کلیه مهاجران مقیم پندی و قسماً اسلام آباد ارسال می‌گردد. تقاضای ما اشخاص سرگشته این است تا با امکانات دست‌داشته در چاپ و پخش نامه ما توجه فرمایید تا از یکسو چهره گلبدینی‌های منفور افشاء گردیده باشد و از جانب دیگر متوقع هستیم تاقضیه رایبه سازمانهای حقوق بشر و حامی حقوق مهاجران و غیره برسانید تا این خاینان در هرکجایی که اند مورد تعقیب قرار گیرند. مردم ما باید از این پندارهای واهی و توهمات خودفریبانه خود را فارغ نمایند که صرف خلع سلاح جنایتکاران گلبدینی بسنده و کافی نیست بلکه سرشت طبیعی این خون‌آشامان باخیانت و مردم‌آزاری عجین بوده و فقط و فقط با مرگ و نابودی قطعی گلبدین و باندش آسودگی شامل حال مردم می‌گردد و بس. □

محکمه: ازدواج بدون رضایت والدین. معتبر می‌باشد

صایمه وحید و ارشد احمد زن و مرد جوان پاکستانی آرزو داشتند باهم ازدواج کنند اما پدر و مادر صایمه با این امر بشدت مخالف بودند تا حدی که پدر علیه ارشد احمد دعوا کرده و او را متهم به ربودن صایمه و نکاح جعلی کرد. صایمه مجبور شد به یکی از سازمانهای دفاع از حقوق زنان در لاهور پناه برده و به خاطر احقاق ابتدایی ترین حقش یعنی حق ازدواج با مرد دلخواهش به مبارزه برخیزد. سرانجام پس از یکسال به تاریخ ۱۰ مارچ ۱۹۹۷، محکمه عالی لاهور علی‌الرغم فشارها و تهدیدهای فراوان از سوی احزاب و محافل مذهبی، رأیش را دایر بر قانونی بودن ازدواج صایمه با ارشد، اعلام داشت. این خبر در صفحات اول مطبوعات پاکستان بازتاب یافت و مورد استقبال بسیار سازمان‌های زنان و سازمانهای طرفدار حقوق بشر قرار گرفت. لیکن اغلب مطبوعات نوشتند که صدها قضیه از این نوع در نقاط دورافتاده رخ می‌دهد و قربانیان به دلیل بی‌اطلاعی از قانون یا سروصدا و بدنامی و یا مشکلات و موانع دیگر نمی‌توانند از این ابتدایی ترین حق خود به دفاع برخیزند. □



صایمه با وکیلش عاصمه جهانگیر، پس از رأی محکمه به نفع او

مردم ما، دزدان و کله خواران آثار تاریخی خود را نمی بخشند

پیکار حماسی نهضت مقاومت فرانسه برای حراست آثار تاریخی میهن شان و مسابقه ی خاینانه ی باند های جنایتکار جهادی برای تاراج هست و بود تاریخی کشور ما



برت لنکستر هنرپیشه اول فلم «ترن»

اما بُعد و بوی، خیانت فاشیستهای جهادی بسیار فراتر از آن خیانتهاست. اینان با بیل و کلند و سر دادن نعره تکبیر، بر گورستان نیاکان ما پاشنه ی تجاوز نهاده و آنها را کاویدند؛ در پای تپه ها و سمج های باستانی مین گذاشتند تا مگر سکه ای، مجسمه ای، کتیبه ای بیابند. جهادیها از امیر تا آن قومندان محل، از مولوی تا آن ملای جلمبر جهادی، همه آثار باستانی کشور ما و از همه خاینانه تر آثار موزیم کابل را در همان پتو و توپره ای که قرآن و وظایف را می گردانند، بار کرده در پشاور، اسلام آباد، دهلی، مسکو، ترکیه و... در ازای بهای چند پاو چرس سودا کرده و یا بنام «غنیمت جهاد اسلامی» برای اربابان خود تحفه دادند. میهن فروشان مست و ملنگ از باده ی خیانت در زیر قیای دین، اثاث و آثار علمی و تاریخی پرهتتون کابل را پس از جور جهادی، بخاطر دریافت پول چرس و نسوار و قمار و بچه بازیها و رذالت های دیگر، به قیمت کاغذ باطله فروختند. فاشیستهای دینی با سوزاندن کتب علمی و تاریخی و مخصوصاً کتب کتب بسیار را با جن زدگی خاصی بنام «آثار کمونیستی» سوزاندند، روی فاشیستهای هتلری را کاملاً سفید کردند. پس از نشستن دیو «دولت اسلامی» بر سینه ی پایتخت و مسلط شدن خاینان جهادی بر جان و ناموس کابلیان و تاریخ با افتخار آنان؛ بر سر سرقت و تصاحب آثار تاریخی، بین دشمنان داخلی و خارجی کشور مخصوصاً بین هند و پاکستان مسابقه سختی راه افتاده است.

جمعیت ربانی، شورای نظار مسعود، اتحاد اسلامی سیاف و... با تیره شدن رابطه غلامان با مالکان پاکستانی، آثار تاریخی، سنگها و دانه های

چند روز پیش همراه با دوستانی فلمی امریکایی بنام «ترن» با شرکت برت لنکستر را دیدم که نبرد میهنپرستان فرانسه را در دوران جنگ با فاشیستهای آلمان نشان می داد. هتلر دستور داده که گنجینه ای عظیم از آثار نقاشی موزیم لوور پاریس باید به آلمان انتقال یابد. در مقابل، آزادیخواهان فرانسه قهرمانانه جان می دهند ولی اجازه نمی دهند فاشیست ها فرهنگ شان را بدزدند.

و در صحنه ی آخر فلم یکی از مبارزان فرانسوی سینه ی فرمانده هتلری را هدف می گیرد - این صحنه سمبولیست از شکست فاشیسم - پارتیزان با شمار یک - دو - سه دشمن را بر زمین می اندازد. نبرد خاتمه می یابد. افتخار و فرهنگ فرانسه به مردمش باز می گردد.

آه که دیدن نبردهای حماسی مردم فرانسه برای حفظ آثار تاریخی شان، چه درد جانکاه زخمی ناسور را در اعماق استخوانهایم تازه می کرد. روس ها ده سال سوار بر پشت چاکران پرچمی و خلقی شان بر فرق ام البلاد، بر سینه ی آبخانم، سرخ کوتل بغلان، مندیکگ کندهار، هده جلال آباد، کوتل خیرخانه، بگرام و بر بت های بامیان ریختند؛ آثار تاریخی ما را ربودند و نابود ساختند.



بنیادگرایان خاین حتی فقط به خاطر ویران کردن موزیم کابل، هزاران بار در دادگاه مردم محکوم به اشد مجازات اند

هنری افغانستان و آسیای مرکزی از بازار محلی، برای نمایش در موزیم ملی اسلام آباد تخصیص دهد...»

و من آرزو می‌کنم که روزی در اماکن خالی از آثار پر ارزش تاریخی ما، اجساد کاه پرشده‌ی تمام خائنان بنیادگرا را بینم که در دست هر کدام کتاب قطوری با نام «لیست خیانت‌های من به تاریخ و فرهنگ افغانستان» نهاده شده باشد. من مثل بسیاری از هموطنانم تردیدی ندارم که این روز را به چشم خواهم دید.

ولی آیا آفت‌زنده خواهیم ماند تا برای اولین بار ظهور فلمساز شرافتمندی را در کشور بینم که چنانچه فلم «ترن» داستان عشق به آزادی و فرهنگ را تصویر می‌کند، او هم از قصه‌ی پر درد خیانت بی‌مثال جهادی‌ها به تاریخ و فرهنگ میهن ما، فلمی مؤثر و ماندنی بسازد؟ □

طالبان

میراث خوار گلبدین

گلبدین خاين در سالهای مستی و یکه‌تازی در پاکستان، هر نشریه پاکستانی‌ای را که اشاره‌ای ولو دور به مغفور بودن و جنایت‌ها یا خیانت‌های او و باندش می‌داشت، بلافاصله مورد تهدید قرار می‌داد. اکنون طالبان گویا برخورد به سبک آن جنایتکار تروریست را کارا تشخیص کرده اند که روزنامه‌ها در ۳۱ مارچ ۱۹۹۷ در ارتباط با استرداد تروریست معروف عربستانی اسامه بن لادن و انکار طالبان از موضوع نوشتند:

«سفارت (افغانستان) از روزنامه معین پاکستان خواست تا از چاپ یکپنجاه خبر غلط و از کین جویی با طالبان بپرهیزند زیرا این برای آنها خطرناک تمام خواهد شد. □

کمیته فرهنگی و هنری
«جمعیت انقلابی زنان
افغانستان» تقدیم می‌کنند:

**کاستی ۶۰ دقیقه‌ای حاوی گزیده‌ای از
سروندهای انقلابی و میهنی بانوای ویلن**

آنرا می‌توانید از طریق آدرس پستی مادریدل قیمت و هزینه پستی آن بدست آرید.

گران‌بهای ما را به هند و مسکو می‌برند؛ گلبدین، مولوی کبار (حقانی) و سایر برادران شان، آثار را به اضافه قطعات تانک و غیره وسایل جنگی به پاکستان قاچاق می‌کنند؛ دوستی ها گنجه‌ها را به ازبکستان، روسیه و ترکیه انتقال می‌دهند؛ و وحدت‌ها آنچه را بدست می‌آورند به ایران هدیه می‌کنند. و در گرماگرم این مسابقه خیانت و رذالت، دولت پاکستان رسماً و علناً ۳۰ میلیون روپیه را برای خرید آثار زده شده توسط جهادی‌ها اختصاص می‌دهد. روزنامه «مسلم» در ۱۷ اگست ۱۹۹۵ نوشت: «ماه گذشته کابینه هزینه اضافی به مبلغ ۳۰ میلیون روپیه را جهت بازخرید اشیای عتیقه، اجناس فلزی، شیشه‌ای و دستخط‌ها و نقاشی‌ها از بازار محلی و یا از نزد افراد تصویب کرد. بدنبال دستور کابینه بخش مالی موافقت کرد که مبلغ هنگفتی را برای بدست آوردن مصنوعات، کتیبه‌ها و قطعات

پشت طالبان کیست؟

خواننده‌ای در «فرنیترپست» (۳۰ می ۱۹۹۷) می‌نویسد:

«طالبان در تمام افغانستان سلطه خود را مستقر ساخته‌اند. سوال اینست: قهرمان واقعی این درامه کیانند؟ کدام نیروها پشت سر آنان بودند؟ کی جنگ را رهبری می‌کرد؟ سوال دوم اینکه: کی خطوط ارتباطی آنان را تأمین کرد؟ سربازان خود را چگونه اعاشه، تجهیز و مسلح ساختند؟ آنان چگونه پیشرفته‌ترین اسلحه مثل راکت، تانک، توپخانه و نیروی هوایی را بکار انداختند؟ چگونه مواد جنگی شان را تهیه می‌کردند. هزینه دفاع در هنگام عملیات ده برابر بیشتر از زمان صلح می‌باشد. طالبان چگونه و از کجا آن مقادیر هنگفت پول را بدست آوردند در حالیکه دارای هیچ منبع درآمد مالیاتی آشکاری نیستند؟

برنامه ریزی، انسجام و پیاده کردن در عمل کار تخصصی است و تنها یک فرمانده بسیار ماهر و مجرب می‌تواند از عهده آنها برآید. این فرماندهان کیها بودند؟»

میجر متقاعد سلطان شاه - پشاور،

سوالهای میجر صاحب به آسانی حل می‌شد اگر به یاد می‌آورد امریکا را که باندهای مزدور و خاين جهادی را پروراند و مسلح ساخت و بعد که در رذالت و جنایتکاری روی پوشالیان را هم سفید کردند، آنها را از نظر انداخت، متکای مادی و معنوی طالبان می‌باشد. امریکا از آن رو به طالب بچه‌های بیسواد و پر عقده و چرکین فکر رو آورد تا میهن ما را در کشمکش هایش با رقیبانش (اروپا و روسیه) در این منطقه از جهان، زیر نفوذ خود داشته باشد. □

پیام زن و خوانندگان

RAWA
P.O.Box 374
Quetta
Pakistan

آدرس مکاتبات:

پست الکترونیک: rawa@geocities.com

صفحه ما بروی شبکه جهانی اینترنت:

<http://www.geocities.com/wellesley/3340>

نفیسه - کابل،

از نامه و سوالات تان در مورد مطالب «پیام زن» متشکریم. ما قبلاً در شماره های مختلف به تک تک از سوالاتی که مطرح کرده اید پرداخته ایم. خوبست درین مورد در همین شماره مطلب «آیا پیام زن به اسب های مرده لگد می زند؟» را هم مرور کنید. اگر بازهم پرسشی داشتید به ما بنویسید.

○ ○ ○

مدود اربعه کابل بمسلم

خلیل - پشاور،

از مطلب تان که در همینجا می آوریم متشکریم. آرزو مندیم همیشه از شما نامه داشته باشیم.

«شهری که از چهار طرف زیر اسارت و شکنجه دست و پا می زند حدود اربعه آن شرقاً به دهکده دزدان ده سبز و جزیره و حشت بلجری، غرباً به دره پر خم و پنج خلیفه سیاف ریش تاناف با ملت برخلاف، شمالاً به دهکده بز شادگل مسعود چه کاکل و جنوباً به خانه های ویران و سوخته کوفته و دهکده بیرار حزب وحدت مزاری بی مروت و جنگجویان پر کدورت وصل است. این مرز و بوم از مدت هفده سال به اینسو با شلیک هاوان و راکت و بم طیاره و مواد منفجره سخت قلنج گیری شده. از مدت یک و نیم سال بدینسو عنعنات و کلتور در این شهر عبارت است از شلاق زدن زنان در چهارراهی ها، قبیجی زدن موهای سر مردان، نقاشی کردن صورتها با ذغال و گرداندن آنان بالای کراچی در شهر. پیداوار مهم آن تریاک، چرس، پودر، لنگی سیاه و سفید، پیراهن و تنبان پاجه کشال، سر مه مردانه، کیبل برای شکنجه.

واردات مهم آن سلاح، دالر، مو ترهای مدرن طالبی و جهادی و چلی بچه ها می باشد. صادرات این شهر عبارت است از چهار تراش، استخوان قبرستانها، آهن خام و پخته، آثار تاریخی، سیم ها و کیبل های برق، سامان آلات فابریکه ها و غیره.

قانون و عدالت آن منع دختران از درس و تعلیم، بسته نمودن مکاتب، شکستن تیپ، کاست، ویدیو، تلویزیون، کمره عکاسی و از بین بردن موسیقی است.

فتح مهم آن رسیدن به دوره شمع و چقمق می باشد. نفوس مردان لنگی دار آنرا ۵۰ فیصد، کلاه سفیدان ۴۰ فیصد و زنان جادری دار ۱۰ فیصد تشکیل داده که به بسیار مشقت صد دل را یکدل ساخته به خاطر رفع مشکلات روزمره از منزل خارج می شوند. این شهر در سال ۱۹۹۷ کپ قهرمانی را در مسابقات شلاق زدن، قبیجی زدن موی سر و قانون ریش ماندن از رقبا مصری، ایرانی، الجزایری، پاکستانی و عربستانی کسب کرد.

○ ○ ○

فضل احمد غازی - کوبته،

ستاسو د مینی دک لیک خخه مننه کوو. هیله ده چی تل مونر. سره خپله رابطه یتینگه وسای.

○ ○ ○

درباره ملاعمر، سالوسی ا. نگارگر و پای ترقیده گفتن طالبان

شیما - کابل،

در قسمتی از نامه ی شان انتقاد می کنند:

«در شماره ۴۶ پیام زن در گزارش ملاقات ملا اسحق نگارگر با ملاعمر، به نام ملاعمر "کور" را اضافه کرده اید که صحیح نیست. او با آنکه سردسته فاشیست ترین و عقب مانده ترین بخش بنیادگرایان می باشد اما معیوب (کور) بودنش مسئله ای نیست که بتوان انتقاد کرد و به آن طعن زد. در همین گزارش آورده اید که گپهای نگارگر خاین با قرآن، خدا و کلمه شروع و ختم می شد. این هم بنظر غلط است. آیا هموطنی که گپش با آن کلمات شروع و ختم گردد محکوم است؟ ضمناً استفاده از اصطلاح پای ترقیده (شماره ۴۷) در مورد طالبان از دو جهت غلط است، یکی اینکه اکثریت عظیم مردم فقیر مابه علت سال های سال استبداد و مخصوصاً تحمیل حکومت های جنایتکاران جهادی و طالبی در ۶ سال اخیر، پای ترقیده و شکم به پشت چسبیده اند ولی این با تمام دردش شرم ندارد و اگر شرمی هم هست باید روی خائنان اسلامی را سیاه سازد. دیگر اینکه برای دجلان جهادی و طالبی استفاده از پای ترقیده و امثالش لحن شمارا بالحن

همان نشریات سازشکار و مشکوک شبیه می سازد که تبهکاران جانور صفت و بی شاخ و دم مذهبی و نظایرش را «پای ترقیده» گفته تیر می شوند.» خواننده ارجمند، از انتقادات تان بسیار تشکر. چون ملاعمر به همین نام معروف شده است، ما هم آن را آوردیم. قصد ما هرگز طعنه و تمسخر او بخاطر نایبانی اش نبوده است که از نظر ما هم امری زشت و سبک است.

منظور ما از ذکر پنج وقت نماز خواندن و قلقله آن کلمات توسط فردی مشخص به نام اسحق نگارگر معروف به شیرنر بوده است و با توجه به ماهیت او که افشایش نموده ایم، خواسته ایم بگوییم که وی آن کارها را ریاکارانه و عمدتاً بخاطر جلب توجه و لطف مخدومان طالبش و نیز تثبیت خود بمثابه ایدئولوگ لایق آنان انجام می داده است. او و امثالش اگر دوروی و دروغگو نباشند به علت اینهمه جوش مذهبی بنیادگرایانه، باید زندگی در قندهار، کابل یا لاقل تهران، مکه و مدینه را ترجیح دهند نه لندن و پاریس. ما می خواستیم بگوییم که نگارگر ها فقط همانقدر که مصالح پلید سیاسی شان ایجاب کند به مسلمان نمایی می پردازند اما در زندگی واقعی و روزمره بیشتر از یک لندنی و پاریسی و امریکایی، نامتدین، لاقید و بصورت ذوقزده و بیتاب و حقیر، غرق در آن جوامع «استکباری»، «ضد اسلامی» و «پرفحشاء» اند.

اصطلاح «پای ترقیده» بر اساس ضرب المثل مشهور «خدا نادیده را چیز ندهد و پای ترقیده را موزه» آمده و نه بهیچوجه به مفهوم پای ترکیدگی ناشی از فقر و بی بناهی که گریبانگیر اکثریت مردم ماست. اگر توضیحات بالا را قانع کننده نیافتید، آرزو می کنیم مجدداً برای ما بنویسید.

○ ○ ○

رحیمی - آسترا لیا،

از دریافت نامه و فروش نشریات «راوا» از طریق سوپر مارکت متشکریم. نامه جداگانه ای و ۲۴ نسخه از شماره ۴۷ «پیام زن» را فرستادیم. لطفاً از دریافت آنها اطمینان دهید.

○ ○ ○

روشنفکران خود فروخته و اینترنت برای دژفیمان جهادی و طالبی

نواب - آلمان،

از نامه و ۵۰ مارک ارسالی تان سپاسگزاریم. شماره های درخواستی «پیام زن» برایتان پست شد. قسمتی از نامه تان:

«من دو شرکت خدمات اینترنت کار می کنم و اکثراً به صفحات افغانستان و متجمله «راوا» رجوع می کنم و اخبار مربوط به افغانستان را تعقیب می کنم. من بنویه خود تلاش و همت شما خواهان را می ستایم که در کنار سایر فعالتهای پر شور و قاطع تان از طریق سایت تان در شبکه جهانی اینترنت نیز به افشای بی دریغ باند های خائن و جهالت پیشه پرداخته چهره

های کثیف آنانرا به جهانیان معرفی کرده درد و ریخ مردم ماتمदार ما را انعکاس می دهد. این بخش کار شما مخصوصاً اهمیت کسب می کند که می بینیم تعدادی ازین باند های قرون وسطایی و حتی طالبان نیز به اینترنت راه یافته از طریق صفحات شان به نوع دیگری به عوامفریبی ادامه می دهند.

طالبان جاهل در ضدیت شان با هرچه از علم و فرهنگ و دانش است حتی از دوران اسکولاستیک پیشی گرفته اند و با سلاح های زنگار گرفته به جنگ تمامی نمود های جامعه معاصر می روند و تلویزیون و تیپ و آلات موسیقی را به دار می آویزند ولی وقتی پای منافع سیاسی در میان باشد تمامی تکنیک های جامعه مدرن و از آنجمله اینترنت را به خدمت می گیرند تا در مقابل جهانیان چهره اصلی شانرا مخفی نموده چهره امروزی و انسانی بخود گیرند.

بنیادگرایان جهادی و طالبی تنها با اجیر ساختن روشنفکران و فرهنگیان خادم شان است که می توانند به فعالیتهای ازین قبیل پرداخته و به انتشار نشریات متنوع برای آنان دست زنند. این روشنفکران فرومایه و بودر زده شب و روز در تلاش اند که این جانوران وحشی را در چهره حور های بهشتی توسیم نمایند.

من وقتی چند روز قبل پیام ربانی به مناسبت عید را از طریق صفحه جمعیت اسلامی در اینترنت دیدم که با چشم پارگی یک خاین جلاد، بخود و حزبش چهره انسان دوست را می دهد اولتر از همه به روشنفکران نوع بالالین و نفرین فرستادم که خون و اشک و ماتم مردم نگونبخت شانرا به باد فراوشی سپرده در مقابل زمینه را برای سرخایتان مذکور مهیا می سازند که افکار و لاطانات تعفن آور شانرا به خورد جهانیان دهند.»

○ ○ ○

کانون ایرانیان لندن - انگلستان،

از دریافت آگهی «جشن همبستگی با پناهندگان پیروزمند ایرانی در هلند» سپاسگزاریم.

○ ○ ○

سهیلا ابراهیمی - دنمارک،

از نامه و علاقمندی تان نسبت به «پیام زن» سپاسگزاریم. شماره های ۴۶ و ۴۷ را همراه با نامه ای در مورد چگونگی پرداخت قیمت و هزینه پستی آنها ارسال نمودیم. در آینده نیز نشریات ما را در بدل قیمت و مصارف پستی آنها مرتباً بدست آورده می توانید.

برای «راوا» کمک مالی جمعآوری کنید:

برای مارک آلمانی:

Mrs. T. Shams
F.C.A/C No.9-9
Habib Bank Ltd.
Complex Branch
Quetta, Pakistan

برای دلار امریکایی:

Mrs. T. Shams
F.C.A/C No.30033-1
Habib Bank Ltd.
Jinnah Road Branch
Quetta, Pakistan

«فريب خور دگان افغان» - راولپنډی،

گزارش تان در مورد عوامفريبي و رهنی تازه حزب اسلامي گلبدين بين مهاجران مقيم راولپنډی و اسلام آباد را در همين شماره آورده ايم. آرزو مندیم در آینده نیز چنین گزارش هایی از شما داشته باشیم.

○ ○ ○

ضرورت همبستگی

بين آزاديخواهان ايران و افغانستان

خسرو - اسلام آباد،

از دریافت نامه‌ی صمیمانه و اوراق منتشره واحد پاکستان «کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید» متشکرم.

همکاری و همسویی رزمنده و عملی با سازمانها و افراد مترقی و طرفدار دموکراسی و ضدبنیادگرایی کشور های منطقه و بخصوص ایران که دردهای مشترک فراوانی ما را باهم پیوند می‌دهد، از اساسی‌ترین خواسته‌های ما به شمار می‌رود. بدینوسیله ما هم دست همکاری شما را به گرمی فشرده و آرزو مندیم که در آینده بتوانیم فعالیتهای هماهنگی را سازمان دهیم.

قسمتی از نامه تان:

«اما در ارتباط با جمعیت انقلابی زنان افغانستان، بی شک در دوران تاریخی در پی فروزان کردن مشعل آزادی و حقوق والای انسانی هستید. من مدت سه سال است که در پاکستان هستم. با خانواده های افغان در ارتباطم، مردم از شما خاطرات خوبی دارند و از شجاعت شما به وجد می‌آیند تا حدیکه زن و مرد به کردار شما افتخار می‌کنند. آنان می‌گویند که تشکل شما تنها سخنگوی حقه حقوق رفته آنان است.

بنظر من با یک کار جمعی «راوا» می‌تواند به تشکلی قوی در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور تان مبدل گردد. وجود اینهمه نیروی جوان در بین مهاجران و تشنه‌ی آموختن سرمایه ارزشمند نیست. در بحث های سیاسی مهاجران افغانی تحلیل های شما حرف اول و آخر را می‌زند. من واقفم که در یکی از تاریکترین دوره های حاکمیت ارتجاع به چه کار سترگ و انقلابی دست زده اید. به شما درود می‌فرستم و به مینا احترام می‌گذارم.

تا حد توان با نوشتن مقالات برای نشریه های اپوزیسیون انقلابی میهن همگام با شما چهره کیفی ارتجاع مذهبی را افشاء می‌کنم. شما می‌دانید که بر سرزمین من طی ۱۸ سال حکومت فاشیستی اسلامی چه گذشته. رژیم فاشیستی ایران به جنایت در داخل اکتفا نکرد و به کشور شما هم آسیبهای فراوانی زده است و چهره دایه مهربانتر از مادر را بخود گرفته است. این رژیم در تابستان ۶۷ به دستور خمینی هزاران زن و مرد آزادیخواه را به جوخه مرگ فرستاد و زندانیان سیاسی را به تور جنگ ریخت. ما تاریخ مشترکی داریم و درد مشترک، من و دوستان من از اینکه می‌بینیم به افشای حاکمیت خونخوار ولایت فقیه می‌پردازید احساس تنهایی نمی‌کنیم.»

○ ○ ○

یما هلالی رئیس «حزب اسلامی جوانان افغانستان» - کویت،

با تشکر از نامه‌ی تان آرزو مندیم معلوماتی در مورد حزب و نشریات و علت تشابه اسمی بین شما و حزب خاین اسلامی گلبدين، برای ما بفرستید تا با نظرات شما خویر آشنا شده و بتوانیم درباره تصمیم همکاری با شما صحبت کنیم زیرا تشابه آشکاری بین نام حزب شما و حزب خاین گلبدين می‌بینیم. بنظر ما اگر شما واقعاً چنانکه نوشته اید خواهان مبارزه ضدبنیادگرایی هستید باید اولتر از همه از تغییر نام حزب تان آغاز کنید تا مردم نیز بر اساس کین و نفرت بی حد شان در مقابل حزب جنایتکار گلبدين بر شما با دیده شک و انزجار ننگرند.

بنظر ما مداخله خارجی را علت اصلی فجایع و جنایات جاری در کشور خواندن و بعد هم مبارزه علیه مداخله گران خارجی را در رأس کارها قرار دادن اشتباه است. باید تیغ اصلی مبارزه را متوجه آن خاینان و جاسوسان وطنی ساخت که با بی‌شرمی و شرفباختگی بی‌مانندی یوغ میهنفروشی را بر گردن انداخته و به سلاخی کردن مردم بینوای ما مصروف اند. فقط با افشاء و طرد آن خاینان است که می‌توانیم دستان بیرونی را از کشور خود کوتاه بسازیم.

○ ○ ○

نور سیف زاده - آلمان،

با سپاس فراوان از نامه و ۲۰۰ مارک ارسالی تان اطمینان می‌دهیم. نشریات و کاستهای درخواستی را برایتان پست نمودیم.

○ ○ ○

عاصم - اسلام آباد،

در قسمتی از نامه‌ی خود می‌نویسند:

«دوستان عزیز «راوا»، با سلامهای گرم و پر محبت بریده‌ای از روزنامه «فرنترپست» را که از نظرم موضوعی جالب است، برایتان تقدیم می‌دارم تا اگر آنرا ندیده باشید، در همين شماره از آن استفاده کنید.»

افغانستان ترسناکترین فلم دنیا

با رجوع به نامه ذاکر حیات خان («فرنترپست»، ۲۶ اپریل) باید بگویم که با در نظر داشت وضع در افغانستان، کاملاً غیر عادلانه است که پاکستان، هند، بنگلادیش و سریلانکا را «فلم های ترسناک» نام گذاشت. اگر قرار باشد در شرایط فعلی کشوری نهایت وحشتناک، بی‌قانون، غرق در خون و جنگل مانند در دنیا که در آن مشی جنایتکار عقب‌مانده، تشنه قدرت، ضد دموکراسی و ضد زن قدرت را بدست دارند، مشخص گردد هیچ سرزمین دیگری نخواهد بود مگر افغانستان تیره‌بخت. بناءً مناسبتر است گفته شود که دوستانان فلمهای ترسناک خویست یکبار سری به آن کشور بنیادگرا زده بزنند.

م. بیجی کابلی - اسلام آباد

«فرنترپست»، ۱۲ می ۱۹۹۶

دستگیر ژرف نگر - امریکا

از نامه، شعری تحت عنوان «به هم میهنان»، کارتونی و ۱۰ دالر ارسالی تان ممنونیم. کارتونی و بند هایی از شعر را در همین جا می آوریم.



«پیام زن» آشتی ناپذیر

با تمام گروه های فاین و سازشکار

احمد نوری - پشاور،

در نامه ی خود می نویسند:

«اتفاقاً چندروز پیش حین مسافرت مجله شما را دیدم که فقط شماره صندوق پستی آن بخاطر من مانده است. در راه کمی از آن را مطالعه کردم. از اینکه با جرأت و شهامت انقلابی حقایق را نشر کرده اید و خلاف دیگر نشریات که سرکاری و درباری می باشند از هیچ جناح غدار و نوکران اجنبی دفاع و یا اعمال آن را توجیه نکرده اید تعجب کردم.

لطف نموده در صورت امکان نشریات و تاریخچه و آدرس دفتر مرکزی را برایم ارسال دارید. اگر حساب بانکی هم موجود باشد هزینه نشریات را به شما واریز نموده خیلی مسرور خواهم شد.

من جنگ زده های هستم از هرات ولی به علت اختناق و جو حاکم بر جامعه مؤقلاً به پشاور آمده ام. اگر امکان دستیابی به نشریات شما در اینجا هم میسر است لطف نموده آدرسش را برایم بفرستید.

○ برادر عزیز، با تشکر از نظر نیک تان، محل فروش نشریات ما در شهر های مختلف و آدرس های بانکی، در صفحات متعدد همین شماره درج است. اگر شماره های قبلی «پیام زن» را از محل فروش آن در پشاور بدست آورده نتوانستید برای ما بنویسید تا برای تان ارسال داریم. از دریافت گزارش هایی از هرات بسیار خوشحال خواهیم شد. موفق باشید.

○ ○ ○

جنبش روشنفکری ایران - سویدن،

با سپاس فراوان از دریافت اعلامیه های «ولایت فقیه عامل سرکوب و خفقان» و «به دفاع از تظاهرات دانشجویان در محدود کردن اختیارات ولایت فقیه و تغییر قانون اساسی برخیزیم» اطمینان می دهیم. آرزو مندیم همیشه نشریات و اعلامیه های تان را دریافت کنیم.

○ ○ ○

○ ○ ○

رضافرمد - دنمارک،

با تشکر از کارت ارسالی تان، «پیام زن» را به آدرس جدید تان ارسال

خواهیم نمود.

○ ○ ○



نریواله غفو

افغانستان

د مذهب به نوم کلکی سرغرونی

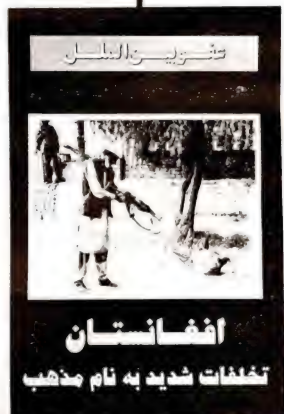
افغانستان: تحولات شدید بنام مذهب

سند مهم دیگر از «سازمان غفو بین الملل»
حاوی گزارشهایی از پامال شدن حقوق بشر بوسیله طالبان
به زبانهای پشتو و دری در دو جزوه جداگانه

آنها را فقط در بدل هزینه پستی، از طریق آدرس ما بدست آورده می توانید:

RAWA, P.O.Box 374, Quetta, Pakistan

پست الکترونیک: rawa@geocities.com



نشریه انبیا

افغانستان

تحولات شدید به نام مذهب

درباره ایران... - امریکا،

از دریافت متن های انگلیسی و فارسی اطلاعاتی های زندانی شدن داکتر ابراهیم یزدی و اخلاص سختی سیمین بهبهانی بوسیله پاسداران در تهران متشکریم. متن های انگلیسی را به نشریات و سازمانهای مدافع حقوق بشر پاکستان فرستادیم.

○ ○ ○

د.م.و. - پشاور،

از اولین نامه و مطلب ارسالی تحت عنوان «ترقی و تنزل ملیت ها» ممنونیم. چون آنچه را مورد بحث قرار داده اید از مسایل حاد جامعه ما بشمار نمی رود، از نشر باز ماند. در آینده بکوشید مطالبی در افشای خاینان جهادی و طالبی ارسال دارید.

○ ○ ○

وظیفه نگارگر، روان فرهادی، نبی مصداق و غیره نوکران زفرید بنیادگرایان با قافله نجس های وطنی

تورپیکي - مزار،

در قسمتی از نامه اش می نویسد:

«شماره ۴۷ با آنکه دیرتر بدستم رسید تمامی مطالب آنرا با ولع فراوان مطالعه نمودم. من مخصوصاً شیوه انتخاب موضوعات جلد «پیام زن» را خیلی می پسندم. واقعاً با ظرافت خاصی به مسایل برخورد می کنید و به افشای خاینان طالبی و جهادی و روشنفکران مزدبگیر شان همت می گمارد. می خواهم فقط دو نکته را در مورد روی جلد شماره فوق یادآور شوم، اینکه می نویسد: ... مردم ما طالبان و برادران جهادی شان را مادام العمر متحیت اردویی بیگار فقط برای صفایی کنارایها و طویله ها در دهات کشور خواهند ساخت. اما من پیشنهاد می کنم که بر علاوه صفایی طویله ها در دهات باید صفایی شهرها نیز برای این نجس های وطنی محول شود تا قدمی باشد در جلوگیری از آلودگی محیط زیست. ولی چون طالبان و جهادیان بیسواد و جاهل اند که در آنصورت پیشنهاد می کنم که مفتخوارهای بالاترینی مثل انگارگرها، روان فرهادی ها، نبی مصداقها و غیره بمثابة باشی ها و معلمان سواد آموزی آن گروه بیگار گمارده شوند.»

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان
شماره مسلسل ۴۴ - قوس ۱۳۴۴ - سپتامبر ۱۹۷۷

آزادی - دموکراسی
عدالت اجتماعی

کربلایی داکتر موسوی،

از انحطاط قومبازی تا ابتدال «عاصی» گری

۱. نگارگر، شیر نری که روباهی پیر شد!

«د افغانستان د طالبانو لپاره یوه عظیمه خوشخبری»



طبیعی ناگوارم، شما با
لغافه العصبو ساختن
هموطنان بیغای ما به
نام «شریعت»، آنان را تا
آخر عمر مغرب و بدبخت
می سازید. ولی فردا مردم
ما به نام انسانیت، سنگسار
تان نکرده، دست و پای
تان را نبریده بلکه پس از
یک نمایان مختصر شما
برادران خائن جهادی شان
را مادام العمر متحیت
اردویی بیگار فقط برای صفایی کنارایها و طویله ها در دهات کشور موظف خواهند ساخت.

○ ○ ○

ماهان - سویدن،

از دریافت چند شعر تازه و یادداشت کوتاه تان سپاسگزاریم. به خاطر حساسیت تان به فاجعه جاری در افغانستان و سرودن شعر برای سنگسار زنان و مردان سیه بخت ما، دروهای ما را بپذیرید. چنانکه توجه خواهید داشت در شرایط کنونی ما به آن شاعران و نویسندگان و کلیه به اصطلاح «فرهنگیان»ی می پردازیم که اول خیانت پیشه کرده و خون شرف هنر شان را در پای تجاوزکاران روسی و میهن فروشان پرچمی و خلقی ریختند و حالا هم بیشتر از آن وقیح و چشم پاره اند که از جبین سایی مقابل دژخیمان بنیادگرا دست بکشند که شما با نمونه های ایرانی آن (چنگیز پهلوان، عباس کیارستمی، هوشنگ گلشیری، عباس معروفی و...) به خوبی آشنایی دارید. این «فرهنگیان» بی شرم می خواهند بمثابة ایدئولوگها و مزدوران ادبی جنایتکاران بنیادگرا نقش ایفا کنند. باید خنجر زهر آگین تسلیم طلبان کنیف مذکور را در چشم خودشان فرو برد. ما به این وظیفه اولویت قایلیم. و بناءً در حال حاضر بازتاب نظر ما نسبت به اشعار شما و سایر شاعران مبارز به سادگی اینست که آنها را زینت بخش «پیام زن» می سازیم. متأسفانه در دید توان ما نیست که بهای بزرگی را که به شعرهای رزمنده ی سرایندگان آگاه و

پیام زن، کاستها و سایر نشریات «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را از کتابفروشی های ذیل بدست آورده می توانید:

در کوئته:

Kabul Music Centre
Shop No.45,
Baldia Shopping Plaza
Mizan Chowk, Quetta

در پشاور:

Maktaba-e-Sarhad
Khaibar Bazar
Peshawar

در اسلام آباد:

Mr Books
and Famous Books
Super Market
Islamabad

در دهلی جدید:

Singh News Agency
15, Defence Colony Market
New Delhi - 24
India

۲) لطفاً واضح بنویسید که از کدام مطلب و یا سطر نشریه ما بوی «پشتونیزم» و شونیزم ملی بالاست؟ ما با لحن قاطع افراد و گروههایی را افشا می‌کنیم که با پرچم ملیت‌گرایی ارتجاعی می‌خواهند سیاستی عوامفریبانه و خایانه را ادامه دهند. مطلب «مسئله ملی و بدمستی‌های شونیستی و قومپرستانه‌ی محلی» که در شماره‌های ۴۰ و ۴۱ «پیام زن» آمده دقیقاً به همین مسئله اشاره داشته و در دفاع از اتحاد کلیه ملیت‌های کشور ما بر ضد بنیادگرایی و رد قومپرستی متمرکز است.

۳) افواه بیرون رانده شدن عده‌ای مربوط ملیت هزاره از «راوا» نیز از جمله تبلیغات زهرآگین و مسخره‌ایست که دشمنان ما براه انداخته‌اند. البته در جریان مبارزه سخت و طولانی خواهی نخواهی عده‌ای ناامید شده و چه پشتون و چه هزاره و یا از هر ملیتی دیگر به مبارزه پشت می‌کنند. ولی آنچه شما نوشته اید بهیچوجه واقعیت ندارد. لطفاً بنویسید از چه طریقی این شایعه پوچ را شنیده اید.

○ ○ ○

تجلیل ۸ مارچ با سیاستی سازش‌ناپذیر علیه رژیمهای ایران و افغانستان

کمیته هشت مارس - آلمان،

با سپاس فراوان از دریافت اعلامیه فراخوان «کمیته برگزارکننده ۸ مارس ۱۹۹۸» اطمینان می‌دهیم. برای ما بنویسید چه کار مشخصی که در حد توان ما باشد برای تان انجام داده می‌توانیم. پیروز باشید.

قسمتی از متحدالمال و متن کامل فراخوان را در همینجا می‌آوریم. «این کمیته معتقد است که زنان ایرانی و افغانی با یک سرکوب مشترک روبرو هستند و بنابراین می‌توانند برنامه‌های متحدی داشته باشند. این کمیته تلاش دارد که با تشکلات زنان ایرانی و افغانی و همینطور ترک تماس بگیرد و حمایت و همکاری آنها را جلب کند و بیشتر از آن بتواند باهم برنامه‌های مشترکی داشته باشند. علاوه بر اینها این کمیته تلاش دارد با شخصیت‌های ادبی - هنری و سیاسی و فعالین جنبش بخصوص جنبش زنان نیز تماس حاصل کند و حمایت و همکاری آنها را جلب کند که به شکل امضاء فراخوان و یا انجام کارهای مشترک می‌باشد. خلاصه کنیم کمیته دست همکاری همه کسانی را که با این فراخوان موافق هستند می‌فشارد و از آنها می‌خواهد که برای تحقق اهداف پلاتفرم کمیته هرگامی را که می‌توانند، بردارند و بدینطریق هم جامعه عمل ببوشانند. اعتبار فراخوان کمیته با جلب حمایت هرچه وسیعتر فعالین و شخصیت‌ها و غیره فراهم می‌شود چرا که اعتبار خود را از اینکه حرف دل بسیاری است کسب می‌کند و اینکه فراخوان اتحاد حول یک پلاتفرم به خواست ذهنی افرادی یا دسته‌ای بر نمی‌گردد بلکه اتحادی است که شرایط عینی جنبش زنان از ما طلب می‌کند. این کمیته یک شماره تلفن و فاکس دارد که پیشنهادها و انتقادهای همکاری‌ها و حمایت‌ها را از طریق آن می‌توانید به ما ارسال دارید. اگر می‌توانید

شریفش مبذول می‌داریم، به صورتی زبیده‌تر و دلخواه بیان کنیم. شعر و یادداشت تان را در همین شماره آوردم. امیدواریم همواره با ما در ارتباط باشید.

○ ○ ○

پرنسس دیانا و بنیادگرایان

یحیی عامی - کویت،

در مورد شهزاده دیانا آنچه در نامه‌ی یکی از خوانندگان در شماره قبلی «پیام زن» در حقیقت زبان حال ما هم بشمار می‌رود. اما با شما موافق نیستم که وی بعلت وجود فاشیزم احزاب بنیادگرا نمی‌توانست در کمپ‌های مهاجران سرزند. احزاب خاین بنیادگرا هیچگاه جرأت ندارند که فاشیزم شان را بر کسانی چون دیانا اعمال کنند زیرا اینکار در حقیقت پریدن بروی بادار است که می‌دانند نتایج وخیمی برایشان به بار می‌آورد و با همان سرنوشتی که همتای پانامایی شان نوریکا گرفتار آمد دچار خواهند شد. بنیادگرایان تنها به کمک و همکاری مستقیم باداران ایرانی، پاکستانی، امریکایی و... است که بی‌محابه ترور و به زندان افکندن مخصوصاً روشنفکران ضدبنیادگرا در پاکستان پرداخته و جنایات خایانه‌ای را مرتکب می‌شوند.

«پیام زن» شماره ۴۶ را در صورتیکه آدرس دقیق تان را بفرستید، می‌توانیم برایتان پست کنیم و الا از کتابفروشی‌های آنجا باید تهیه کنید.

○ ○ ○

مهریه گوشن - امریکا،

از نامه پرمحبت و حواله ۲۰ دالر سپاسگزاریم. تلاش تان برای توزیع و معرفی نشریات ما در آن دیار قابل قدر است. ما قبلاً نشریه انگلیسی را به سازمانهای زنان و مدافع حقوق بشر کشورهای مختلف پست نموده‌ایم. بنابراین بودن نشریه انگلیسی ما از گزارشهایی از پامال شدن حقوق بشر در افغانستان، سازمان عفو بین‌الملل نیز ما را در بخش وسیع آن یاری رسانید.

○ ○ ○

چند سوال از «پیام زن»

دهاتی - ترکیه،

با تشکر از نامه تان، نشریات درخواستی را با نامه‌ای فرستادیم. آرزو مندیم چنانچه نوشته‌اید گزارشی از وضع افغانهای مقیم ترکیه برای ما بفرستید.

مختصراً جواب سوالات تان:

۱) پول نشریات ما از طریق فروش آنها و کمک‌های دوستان و هواداران ما تامین می‌شود. از عوامل عمده تاخیر در انتشار «پیام زن» همین مشکل مالی است. ما وابستگی به نیروی خارجی را ننگ می‌دانیم.

دهید تا بتوانیم با هم صف جنبش زنان ایرانی و افغانی را متحدتر و رزمنده‌تر به پیش ببریم.

گسترده تر باد جنبش رزمنده زنان ایرانی و افغانی.

○ ○ ○

خبر ایجاد این کمیته را در شهر خود اگر هشت مارس را برگزار می‌کنند بعنوان خبر بدهید. ما دست اتحاد بسوی تمامی زنان و مردانی که بر علیه زن ستیزی جمهوری اسلامی و نیروهای طالبان به مبارزه برخاسته‌اند به هر شکلی و هر اندازه که توانائیش را دارند دراز می‌کنیم. ما را یاری

فراخوان «کمیته برگزارکننده ۸ مارس ۱۹۹۸»

هشتم مارس فرا میرسد. و کمتر از دو سال به آغاز قرن بیست و یکم مانده است. آیا در آستانه قرن جدید ما زنان به رژیمهای اسلامی حاکم در ایران و افغانستان اجازه خواهیم داد که زنان را در موقعیت بردگی و نیمه بردگی کنونی نگاه دارند؛ یا اینکه با مقاومت و مبارزه خود آنان را وادار خواهیم کرد که این آرزو را به گور ببرند؟

در افغانستان و ایران برگزاری مراسم در روز جهانی زن غیر قانونی است. همانطور که مقاومت زنان علیه این موقعیت اسارتبار، امری غیر قانونی و در خور شدیدترین تنبیهات است. در این کشورها برگزاری مراسم هشت مارس یعنی به استقبال خطر شافتن. با این وصف زنان دلیری یافت میشوند که قبول خطر میکنند و راهگشای دیگران می‌شوند.

تبعیض علیه زنان توسط قانون، سنت و مذهب در کلیه عرصه‌های زندگی اجتماعی و اقتصادی، برقراری آپارتاید جنسی و حجاب اجباری، تقویت ارزش‌ها و باورها و قوانین عقب مانده و خرافاتی ضد زن، گسترش خرید و فروش دختران نوجوان، برقراری قانون ضد بشری سنگسار، محکوم شدن قید و بند های خانوادگی بر دست و پای زنان و محرومیت آنان از فعالیتهای آزادانه در خارج از خانه، ضرب و شتم روزمره زنان و دختران توسط اوباشان حکومتی، تجاوز به زنان زندانی سیاسی. اینها شمه‌ای است از رهاوردهای رژیم اسلامی برای زنان.

زنان افغانستان از ستمهای مشابه و حتی شنیع‌تر در رنجند. حکام اسلامی در افغانستان زنان را حتی از امکان مراجعه به درمانگاهها و پزشک محروم کرده‌اند. تجاوز به زنان و به غنیمت گرفتن آنان عملکرد رایج جنگ سالاران اسلامی است.

در ایران مبارزه زنان برای پاره کردن قیدهای اسارت در همه جاو بطور مستمر ادامه دارد: در خانه، در خیابان، در مراکز کار، در مراکز کسب علم، در عرصه هنر و ادبیات در «دادگاههای» جمهوری اسلامی و بالاخره در زندانها توسط زندانیان سیاسی قهرمان. این مبارزه‌ایست که از همان فردای روی کار آمدن این حکومت آغاز شده است. در برابر این تضاد حاد و رشدیابنده، رژیم جمهوری اسلامی جبرانی بنام «فمینیسم اسلامی» علم کرده تا جنبش مقاومت زنان را مسخ و منحرف کند.

در افغانستان زنان بطور روزمره برای حق کار، حق حیات به عنوان یک انسان، حق برخورداری از آموزش و بهداشت مبارزه میکنند. زنان مبارز مخفیانه و با قبول خطر کردن برای زنانی که مورد تجاوز طالبان و مجاهدین وابسته به احزاب اسلامی قرار گرفته‌اند و سائل سقط جنین فراهم میکنند. زنان افغانی بارها گلوی افراد طالبان و مجاهدین متجاوز را با خنجر دریده‌اند. زنان مبارز افغانی در تبعید، بدون آنکه از تهدیدات احزاب اسلامی هراسی به دل راه دهند، به تظاهرات و افشاگری علیه آنها پرداخته‌اند.

رشته‌های پیوند میان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری با رژیمهای ارتجاعی در ایران و افغانستان، کاملاً روشن است. دولتمردان این کشورها هر روز برای حقوق زنان افغانی و ایرانی اشک تمساح میریزند و در شب نقشه تحکیم روابط سودجویانه خود با رژیمهای این دو کشور را به اجرا می‌گذارند. اینها حامی عقب‌مانده‌ترین و زن‌ستیزترین حکومت‌های جهانند. آنان برای پاکیزه نشان دادن رژیمهای تحت‌الحمايه خود میگویند که چادر و ختنه زنان از «ویژگیهای فرهنگی» این ملل است و جامعه بین‌المللی باید به این وحشیگریها احترام بگذارد. در خود این کشورهای «متمدن» و پیشرفته زن‌ستیزی در اشکال گوناگون تقویت میشود. امروزه تجارت زنان بعنوان بردگان جنسی از سودآورترین سوداگریهای سرمایه‌داری جهانی است. زنان در این کشورها هنوز در چنبره سلطه مردان و نظامهای سیاسی مردسالار باقی مانده‌اند؛ و علیه تبعیض در محیط کار و آموزش، ضرب و جرح توسط شهران، تجاوز، و برای آزادی سقط جنین مبارزه میکنند.

زنان در سراسر جهان مبارزه میکنند و سرنوشتشان بهم گره خورده است. هشت مارس، روز بزرگداشت مبارزات زنان، روز بستن عهد و پیمان برای متشکل تر و رزمنده تر کردن این مبارزات است. برگزاری متحدانه هشت مارس گامی است در جهت پیوند دادن جویبارهای مقاومت و تبدیل آن به جبرانی متشکل تر و بنابراین قدرتمندتر. هشت مارس را با سیاستی رزمنده و سازش ناپذیر علیه رژیمهای زن‌ستیز در ایران و افغانستان و حامیان بین‌المللی آنان پیش ببریم و با خروش مبارزات زنان موجودیت این رژیمهای ضد زن را به مصاف بطلبیم.

شخصیتها و تشکلاتی که تاکنون از این فراخوان حمایت نموده‌اند: شهرزاد مجاب، مینا اسدی، لیلارانی، هایده درآگاهی، ندا آگاه و ...

لطفاً از طریق فاکس و تلفن با ما تماس حاصل کنید:

شماره فاکس در آلمان: ۰۲۲۱-۸۳۰۵۵۷۶

شماره تلفن در آلمان: عصرها از ساعت ۷ الی ۱۰: ۰۲۲۱-۸۳۰۵۵۷۶

zan_dem_iran@hotmail.com

پست الکترونیک:

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بروی شبکه جهانی اینترنت



از صفحه «راوا» بروی شبکه اینترنت دیدن کنید و آنرا مخصوصاً به دوستان خارجی تان معرفی کنید تا با دیدن گزارشها، تصاویر و اسنادی از جنایات بنیادگرایان جهادی و طالبی، بدانند که مردم مادر بنجالهای کثیف چه نوع جانورانی اسیر اند. تا بدانند که مقاومت زنده است و مردم ما به هیچ صورتی سلطه نوکران حقیر بیگانه را نخواهند پذیرفت. از صفحه «راوا» دیدن کنید و گزیده‌ای از مطالب «پیام زن» را به فارسی بخوانید. اگر امکانات استفاده از کامپیوتر و اینترنت را دارید پیامهای تان را از طریق پست الکترونیک این ساده‌ترین، سریعترین و ارزانه‌ترین شیوه تبادل اطلاعات، ارسال کنید.

صفحه ما بروی شبکه جهانی اینترنت:

<http://www.geocities.com/wellesley/3340>

پست الکترونیک: rawa@geocities.com

خواست بسیاری از خوانندگان ارجمند مینی برارسال رایگان نشریه برای آنان پاسخ مثبت داده نمی‌توانیم، معه‌ذا با توجه به محصل بودن شما و دوستان تان، تا مدتی محدود «پیام‌زن» را بطور مجانی به آدرس تان پست خواهیم کرد و امیدواریم هر زمان که برای تان مقدور شد از کمک مالی به ما دریغ نورزید.

○ ○ ○

شهاب - پشاور،

از نامه صمیمانه و شعر ارسالی تان متشکریم. ما هم متقابلاً به شما و ملت مبارز گرد در نبرد شان بخاطر آزادی و دموکراسی موفقیت‌های بزرگی آرزو می‌کنیم. آدرس‌های مورد نیاز تان را فرستادیم. هر مقدار عکس بیانگر جنایت و خیانت این دژخیمان که بدست ما می‌رسد به چاپ می‌رسانیم ولی چنانچه می‌دانید برداشتن عکس از مناطق تحت تسلط مزدوران طالبی و جهادی خود جرم بشمار می‌آید و باید ریسک‌های فراوانی را پذیرفت. شعر تان:

هیچ می‌دانی چرا چون موج

در گریز از خوشتن

پیوسته می‌گاهم؟

ز آنکه براین پرده‌ی تاریک این خاموشی نزدیک

آنچه می‌خواهم نمی‌بینم

و آنچه می‌بینم نمی‌خواهم...

○ ○ ○

محمد ظاهر - کویت،

د الیرل شوی لیک، شعر او ۳۵ روپی خچه مننه. هغه خپرونی مو چی غوښتی وو د یوی لیک سره درواستول شو. هیله ده چی د ترلاسه کولو څخه یی اطمینان راکړی.

ستاسو شعر:

د شیخ په قبا کی شیطان

دادی کومه مدرسه کی درس ویلی
دا استاد دی کومه سیمه کی موندلی
داله کومی شیطانی کتابخانی نه
دا دجل او فریب کتاب تارا ایستلی
ظاهری قبادی ډیره ښکلی ښکاری
خو باطن دی تور دښګدان دی شرمولی
په یو ساعت کی شل رنگه اختیار کړی
ډیر په بیره بیا پر بله لاری تللی
خدای دی خوار کړه جامی ته لوی خطر یی
سی رسوا لکه چی مایی پیژندلی.

○ ○ ○

زلمی زمانی عبدالرحیمزی - پشاور،

از نامه و حسن نظر تان نسبت به «پیام‌زن» متشکریم. هر چند ما در وضع مالی نامساعدی قرار داریم و چنانکه می‌دانید سعی می‌کنیم هزینه چاپ هر شماره نشریه را از قبل درآمد فروش آن تأمین کنیم و بناءً بدبختانه به

نئیس پیشین «سیا»:

امریکا شوروی را به دام افغانستان کشید

هیئت تحریر شورای دفاع از مبارزات خلق‌های ایران - وین

(اتریش)،

از نامه گرم و پر محبت تان و بریده «کیهان» چاپ لندن در باره افشاگری رئیس پیشین «سیا»، سیاست‌گذاریم. آن را در همین صفحه ملاحظه می‌کنید. جزوه «خیرخواهی مردم افغانستان یا مشاطه‌گری رژیم ایران؟»، شماره دوم «ترکیدن پوقانه حکومت اسلامی» در افغانستان» و پاره‌ای نشریات دیگر به زبان انگلیسی را با ذکر بهای آن‌ها برایتان فرستادیم. ضمن آرزوی موفقیت‌های تان امیدواریم همواره با ما در تماس باشید.

○ ○ ○

داکتر حبیب غمین - آلمان،

از نامه و علاقمندی شما و خانم تان نسبت به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» ممنونیم. خیلی مایلیم از نزدیک با شما ملاقات کنیم. نامه‌ای از طریق فاکس در مورد چگونگی دیدار از نزدیک، به شما ارسال نمودیم.

○ ○ ○

احمد جواد همایون - پشاور،

متقابلاً سلام گرم ما را بپذیرید. نامه‌ی شما را از طریق فروشندگان «پیام‌زن» در حیات‌آباد پشاور بدست آوردیم. دوست گرامی، تمامی توده‌های بخون خفته‌ی ما هم چنانچه شما متذکر شده اید ندا سرمی‌دهند که بالاخره دور نیست روزی که کسانی که به هر لباس و فکری بخاطر بدنامی و برپادی افغانستان و مردمش کار می‌کنند، به دست توانای مردم به جزای اعمال خود برسند.

○ ○ ○

افشاگری رئیس پیشین «سیا»:

آمریکا شوروی را به دام افغانستان کشید

● برژینسکی: بلی، آمریکا پیش از شوروی وارد افغانستان شد

● ۶ ماه پیش از حمله شوروی، آمریکا کمک‌هایش را به «مجاهدین» افغان شروع کرد



● «چند اسلامگرای هیچان زده»؟ در حالی که همه جا مرتباً می‌گویند و تکرار می‌کنند که بنیادگرایی اسلامی خطری برای جهان است...

- این حرف‌ها یاوه است! می‌گویند که غرب باید در مقابل اسلامگرایی، سیاست یکپارچه و فراگیر داشته باشد. این حرف احمقانه است چون اسلام یکپارچه وجود ندارد. بیابید اسلام را عقلانی بنگریم نه عوامفریبانه و احساساتی. اسلام با ۱/۵ میلیارد پیرو بزرگترین دین جهان است. ولی بین عربستان سعودی بنیادگرا و مراکش میانه‌رو، بین پاکستان نظامی و مصر طرفدار غرب یا آسیای میانه لائیک چه شباهتی وجود دارد؟ وجوه تشابه آنها هیچ بیشتر از وجوه تشابه کشور های مسیحی نیست...

کیهان چاپ لندن

(شماره ۲۹، ۱۹۹۲، جنوری ۱۹۹۸)

فرستاده اند هیچکس حرفشان را باور نمی‌کرد. حال آنکه این چندان هم خالی از حقیقت نبوده است... امروز پشیمان نیستید؟ - از چه پشیمان باشیم؟ این عملیات مخفی واقعاً فکری درخشان بود. پای روسها را به دام افغانستان کشید آن وقت می‌خواهید پشیمان باشیم؟ روزی که شوروی‌ها رسماً از مرز گذشتند من به پرزیدنت کارتر نوشتم: «اکنون فرصتی است تا شوروی را گرفتار جنگی چون جنگ ویتنام کنیم». حمله به افغانستان دولت مسکو را به مدت ده سال درگیر جنگی توانفرسا کرد، روحیه شوروی را درهم شکست و در نهایت به متلاشی شدن امپراتوری شوروی انجامید.

● هیچ پشیمان نیستید که به بنیادگرایی اسلامی کمک کردید و کمک و مشورت در اختیار تئوریست‌های آینده گذاشتید؟ - از دیدگاه تاریخ کدامیک مهمتر است؟ طغیان یا سقوط امپراتوری شوروی؟ چند اسلامگرای میحان زده یا آزادی اروپای شرقی و پایان گرفتن جنگ سرد؟

- بلی. بر اساس روایات رسمی، کمک «سیا» به مجاهدین افغان در سال ۱۹۸۰ شروع شد یعنی بعد از ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ که شوروی به افغانستان حمله کرد. ولی واقعیت، که تا به حال پوشیده نگذاشته شده بود، اینست که پرزیدنت کارتر در سوم ژوئیه ۱۹۷۹ نخستین رهنمود کمک محرمانه به مخالفان رژیم افغانستان را، که طرفدار شوروی بود، امضا کرد. من در همان روز یادداشتی برای پرزیدنت کارتر فرستادم به این مضمون که: «معتقد این اقدام حمله نظامی شوروی را به دنبال خواهد داشت».

● با وجود خطرانی که چنین اقدامی در پی داشت شما طرفدار آن بودید. نکنند می‌خواستید شوروی را تحریک کنید که وارد جنگ شود؟

- دقیقاً به این شکل نیست. ما روس‌ها را وادار به حمله نکردیم بلکه عمداً احتمال اینکه دست به چنین کاری را بزنند افزایش دادیم.

● وقتی روس‌ها می‌گفتند که برای مبارزه با مداخلات مخفی آمریکا به افغانستان نیرو

را برت گیتس، رئیس پیشین سازمان «سیا» در کتاب خاطرات خود به نام "From the Shadows" (از درون سایه‌ها) فاش کرده است که سازمان «سیا» ۶ ماه پیش از حمله شوروی به افغانستان کمک به گروه‌های افغان مخالف شوروی را آغاز کرده بود. «زیگنیو برژینسکی» که در آن زمان مشاور امنیت ملی جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا بود، در مصاحبه‌ای با مجله «نول اسرواتور» چاپ پاریس این افشاگری حیرت‌انگیز را تأیید کرد و آن را دامی دانست برای از هم پاشاندن امپراتوری شوروی. برگردان این مصاحبه را در زیر می‌خوانید:

● «رابرت گیتس» رئیس اسبق سازمان «سیا» در کتاب خاطرات خود نوشته است که سازمان‌های مخفی آمریکایی ۶ ماه قبل از حمله شوروی به افغانستان کمک به «مجاهدین» افغان را شروع کردند. شما در آن زمان مشاور امنیت ملی پرزیدنت کارتر بودید و لاجرم نقشی کلیدی در این جویان بر عهده داشتید. آیا این اظهارات را تأیید می‌کنید؟

بلال - اسلام آباد،

ضمن تشکر از نامه و تذکر غلط چاپی در توضیح عکسی در شماره قبلی «پیام زن» به همین وسیله از شما و سایر خوانندگان پوزش خواسته آنرا ذیلاً تصحیح می نمایم:



گویا فیصدی «مسلمانی» غفوری هم چندان با معیار های بعضی «برادران» جور نبود. این عکس را نشریه «دعوت» آورده با شرح ذیل:
 بناغلی غفوری با سکرتر شان
 اگر این مسجد باشد این ملا
 حال مردم بیچاره ماکه هویدا است

○ ○ ○

لیزا - راولپندی،

از نامه و مطلب تان تحت عنوان «ای زنان چرا» که قسمت هایی از آنرا همینجا می خوانید سپاسگزاریم. آرزو مندیم باز هم از شما نامه بگیریم.
 «شما زنان صرفاً بر جنازه های اطفال تان گریسته اید و از صبر تان در

شماره ۲

در ۱۲۲ صفحه به زبان انگلیسی حاوی گزارشها، اسناد و تصاویر

بخش هرچه وسیعتر این نشریه خدمتی است به رساندن فریاد مردم ما به گوش جهانیان تا بدانند که مردم افغانستان زیر ساطور چگونه جانوران قرار گرفته اند.

قیمت یک شماره در پاکستان ۳۰ روپیه و در اروپا و امریکا با احتساب هزینه پست هوایی به ترتیب ۶ و ۸ دلار امریکایی.

آنرا از کتابفروشی های فروشنده نشریات «راوا» و یا از طریق آدرس ما بدست آورده می توانید.

راه غلط استفاده کرده اید. ولی آه و صدای تانرا بلند نکرده اید که چرا این ظلم و ستم در حق ما صورت می گیرد. چرا این ازدهای جنگ بنام های ملیت پرستی و قوم پرستی با کمک سیاستی خائنانانه پناهاگاه های ما را ویران و جگر گوشه های ما را به خون می نشاند؟ این سوال را اگر با زبان هم کرده اید ولی با عمل نشان نداده اید. این سوال را انقلاب و مبارزه شما برضد همه پستی ها و سیاست های میهن فروشانه و ضد مردمی حل می تواند و بس.»

○ ○ ○

ی. س. - آلمان،

از نامه و پول ارسالی تان ممنونیم. پول را تاکنون نگرفته ایم لطفاً رسید بانک را برای ما بفرستید. شماره های درخواستی «پیام زن» و کاستهای «خون کابل» و «کابل انتقام شو» را برایتان خواهیم فرستاد.

○ ○ ○

گریه یا پیکاری قاطع علیه جنایتکاران بنیادگرا؟

عاقله روشن - اسلام آباد،

از نامه و شعر ارسالی تان متشکریم. شعر تان را متأسفانه قابل نشر نیافتیم. شما در شعر به مردم سوگواری ما توصیه می کنید که در برابر همه ی سختی ها و ستم ها و جنایات فقط زار زار گریه کنند. ولی چه خوب بود اگر به آنان ندا سر می دادید که بجای گریه ای که احتمالاً در برابر خائنان جهادی و طالبی می کنند، برای حصول آزادی و دموکراسی به پا خیزند. این تنها راه رهیدن از بند ستم پیشگان مذهبی است و بس.

○ ○ ○

ترکیدن پوقانه ی «حکومت اسلامی» در افغانستان



در ۱۲۲ صفحه به زبان انگلیسی حاوی گزارشها، اسناد و تصاویر

بخش هرچه وسیعتر این نشریه خدمتی است به رساندن فریاد مردم ما به گوش جهانیان تا بدانند که مردم افغانستان زیر ساطور چگونه جانوران قرار گرفته اند.

قیمت یک شماره در پاکستان ۳۰ روپیه و در اروپا و امریکا با احتساب هزینه پست هوایی به ترتیب ۶ و ۸ دلار امریکایی.

آنرا از کتابفروشی های فروشنده نشریات «راوا» و یا از طریق آدرس ما بدست آورده می توانید.

تقاضای کتاب

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» جهت استفاده اعضاء و غنای کتابخانه‌اش از نویسندگان ارجمند منیژه برادران (م.رها)، ف. آزاد و پروانه علیزاده متمنی است تا نسخه‌هایی از نوشته‌های ارزنده شان به ترتیب «حقیقت ساده» (در سه دفتر)، «یادهای زندان» و «خوب نگاه کنید، راستکی است» را برای ما بفرستند. از سایر دوستان نیز خواهشمندیم ما را در تهیه آثار بالا کمک کنند. ما به صد‌ها نسخه از آن‌ها نیاز داریم.

لطفاً قبل یا همزمان با ارسال هوایی یا زمینی کتاب‌ها ما را در جریان بگذارید.

آدرس پستی:

RAWA, P.O.Box 374, Quetta, Pakistan

صبور زمانی - آلمان

از دریافت دو نامه و مطلبی در رد نامه انگارگر که با اندک اختصاری در همین شماره بجاپ رسیده و از دعوت شما بخاطر سفر یکتا از اعضای «راوا» به آلمان سپاسگزاریم. متأسفانه فعلاً بعلت گرفتاریهای زیاد نمی‌توانیم به این دعوت پاسخ مثبت دهیم. ولی در آینده حتماً موضوع را در نظر خواهیم داشت.

○ ○ ○

ع. عمر - پشاور

مطلب شما تحت عنوان «حتی زنان پرچمی و فاحشه‌ها نیز بر نبی‌مصدق‌ها شرف دارند» را بطور کامل در همین شماره آوردیم. آرزومندیم همیشه مطلبی از شما داشته باشیم.

برایتان سلامتی و امید و استواری تمنای کنیم. □

○ ○ ○

انعکاس نامه‌های ذیل در شماره بعدی

اسد کورگانی - امریکا (در رد بنیادگرایی و دفاع از حزب خلیلی!)،
پ.رتیل - کانادا (شعر «تساویر» خنجر بر حنجره‌ی واصل باختری)،
جبار زمانی (در پاسخ به نامه زیر قدوس)،
شیر - پشاور (موضع گیری ما در باره انتخابات ایران)،
قیام - غزنی (در دفاع از «فرهنگیان» تسلیم طلب)،
م.اخگر - اسلام آباد (خواهران عزیز، صدایان آشناست)،
نوریه - اسلام آباد (موضع ما در مورد کشاکش امریکا با عراق)،
د افغانستان دملی یوالی اسلامی جرگه - آلمان، غ.ج. باختر - هالند،
ن.حسین - جهلم پاکستان، و سهیلا ابراهیمی - دنمارک،

از دوستان ذیل که گزارشهای ارسال شده در همین شماره گنجاندیم، سپاسگزاریم. آرزومند دریافت مرتب گزارش ازین دوستان خویش می‌باشیم.

آذرنوش - کابل، آریا «رهپو» - کابل، احمد - ننگرهار، ایمل یمگانی - کابل،
جاوید - ننگرهار، حبیبی - غزنی، خالد - فراه، خالد هوشمند - کابل،
خیراندیش - بامیان، ذبیح - ننگرهار، رباعه لطیف - کابل، رحیمه - کابل،
زرلشت - کابل، زمزی - کابل، ستاره - کابل، س. حبیبی - فراه، سحر - کابل،
سلمان - کابل، سمندر - کابل، سیمین - کابل، شکیلا - کابل، شیما - کابل،
صمد - کابل، عبدالله - کابل، علی فریاد - بامیان، غ.ک. - بامیان، فاخره - مزار،
فرهاد - نجراب، کریم - کابل، لطیفه یمگانی - کابل، ماری - هلمند،
محبوبه خواهانی - کابل، محمد اسلم - کابل، مختار - کویت، مرغله - کابل،
ن. شجر - کابل، ن.م. - کابل، واحد - کابل، وزمه سبا - کابل و ه.ت. - کابل.

با تشکر از کلیه دوستان کمک کننده.

در حالیکه اکثریت مردم بینوای ما از دسترسی به حتی سه وقت نان محروم اند، کمکهای خواندگان ما از داخل کشور بی‌نهایت ارزشمند است و امیدواریم به همین وسیله درود و تشکر قلبی ما را بپذیرند.

آرام	۵۰۰۰	افغانی	سعید	۱۱۰۰۰	رر
ابراهیم	۱۰۰۰	رر	سپوژی	۸۰۰۰	رر
افشین	۱۱۰۰۰	رر	سعیده	۵۰۰۰	رر
اکمل	۱۰۰۰۰	رر	سلیمان	۱۰۰۰۰	رر
انجنیر تواب	۱۲۰۰۰۰	رر	سودابه	۲۵۰۰۰	رر
انجنیر هوشمند	۲۰۰۰۰	رر	سهیلا	۸۰۰۰	رر
تمنا	۲۹۰۰۰	رر	سیمین	۹۵۰۰	رر
ثریا	۱۱۰۰۰	رر	صفورا	۱۰۰۰۰	رر
جاوید	۶۰۰۰	رر	عارفه	۹۰۰۰	رر
جمشید	۲۵۰۰۰	رر	فاروق	۲۰۰۰	رر
جمشید کامل	۱۰۰۰۰	رر	فتاح	۱۰۰۰۰	رر
حمیرا	۱۰۰۰۰	رر	فریما	۱۰۰۰۰	رر
خالد	۱۱۰۰۰	رر	قادر	۵۰۰۰	رر
خلیل	۱۱۰۰۰	رر	ماریا	۱۰۰۰۰	رر
خورشید	۱۰۰۰۰	رر	مینا	۱۰۰۰۰	رر
ذکیه	۵۰۰۰	رر	وزمه	۲۰۰۰۰	رر
رامش	۳۰۰۰	رر	هما	۵۰۰۰	رر
رحیمه	۳۰۰۰۰	رر	یوسف	۲۹۰۰۰	رر
رسول	۲۰۰۰	رر	یما	۲۵۰۰۰	رر
زرلشت	۸۰۰۰	رر	زحل	۵۰۰۰	کلدار
زرمینه	۱۵۰۰۰	رر	میترا	۱۰۰	دالر
ژیلا	۱۹۰۰۰	رر	Jane O'Reilly	۱۰۰	دالر

نشریات رسیده

آوای زن - نشریه زنان ایرانی، شماره ۳۰، پاییز ۱۳۷۶

آن - خبرنامه، عبور ایسوسی ایشن کا ترجمان، شماره های ۷ و ۸
اکتبر و دسامبر ۱۹۹۷، جنوری ۱۹۹۸

آینه افغانستان - شماره مسلسل ۶۶، عرق ۱۳۷۶

اتحاد کار - ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره های ۴۴ و ۴۵، ۱۳۷۶
افغانستان - دادگان اطلاعاتی مرکز خبرونه، د ۱۹۹۷ کال د نوامبر میاشتی ۱۳ گنجه
افغان ملت - په اروپا کی د افغان ټولنپال ولسواک گوند خبرونه،
د ۱۳۷۶ کال، ۷۰ او ۷۱ گنجه

انترناسیونال - نشریه حزب کمونیست کارگری ایران، شماره ۲۶ دی ۱۳۷۶

انگار - نشریه ای به زبان اردو، نوامبر ۱۹۹۷

انقلاب اسلامی در هجرت - شماره های ۴۲۵ الی ۴۳۰، جنوری ۱۹۹۷

بلوچی - ماهنامه ای به زبان بلوچی، شماره ۱۳۷، جنوری ۱۹۹۸

بولتن شورای ملی مقاومت ایران - شماره های ۱ و ۲، آذر و دی ۱۳۷۶

بولتن نظرات - از انتشارات حزب رنجبران ایران، شماره های ۹ و ۱۰، اسد و سنبله ۱۳۷۶

پُر - از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره ۱۲۳، آذر ۱۳۷۶

پگاه - نشریه اجتماعی، فرهنگی و ادبی، شماره های ۳۰ الی ۳۴، ۱۹۹۷

پلوشه - دکراچی نه پښتو میاشتی ادبی خبرونه، د ۱۹۹۷ کال ۹۱ او ۹۲ گنجه

پیام فدایی - ارگان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره های ۱۵ و ۱۶، شهریور و مهر ۱۳۷۶

پیوند آزادی - نشریه جامعه زنان ایرانی برای دموکراسی، شماره ۹، بهار ۱۳۷۶

توفان - ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کننده مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران،
شماره های ۱۳۶ الی ۱۳۹، ۱۳۷۶

جفاکش - ماهنامه ای به زبان اردو - انسانی حقوق اور مزدوروں کا ترجمان،
شماره های ۱۲، ۱۹۹۷ و ۱ و ۲، ۱۹۹۸

جهان امروز - نشریه حزب کمونیست ایران، شماره ۲۶، مهر ۱۳۷۶
خیلواکی (آزادی) - نشریه مرکزی سازمان ملی دموکراتیک آوارگان افغانی،
شماره ۳۱، دسمبر ۱۹۹۷

درد دل افغان - نشریه آزاد و علاقمند به دیموکراسی و حکومت مردمی،
شماره ۱، نوامبر ۱۹۹۷

راه آینده - در دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم، شماره های ۳۷ الی ۳۹، ۱۳۷۶
روزگار نو - نشریه ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران،
شماره های ۱۸۸، ۱۳۷۶

کار - نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره های ۳۰۷ الی ۳۰۹، ۱۹۹۷
کارگر سوسیالیست - نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران،
شماره های ۴۸ و ۴۹، ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸

کمون - ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار، شماره ۱۲، آذر ۱۳۷۶

گاهنامه - گاهنامه همایش زنان ایرانی، شماره ۱۷، اکتبر ۱۹۹۷

گزارش - شورای دفاع از مبارزات خلقهای ایران، شماره ۱۱، دی ۱۳۷۶

سروه - نشریه ای به زبان کردی، شماره ۱۳۶، ۱۳۷۶

لیکوال - میاشتی خبرونه، د ۱۹۹۷ کال ۱۲ گنجه او د فبروری میاشتی ۲ گنجه

مجاهد - نشریه مجاهدین خلق ایران، شماره ۳۶۶ آذر ۱۳۷۶

مزدور جد و جهد - نشریه ای بزبان اردو، هفت روزه، تریدیونین اور سوشلسٹ
تحریک کی آواز، جنوری و فبروری ۱۹۹۸

نبرد خلق - ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره های ۱۵۰ الی ۱۵۲، ۱۳۷۶
هماهنگ - در راه سازمان یابی فمینیستی، شماره ۴، ۱۳۷۶

About Iran... - Disruption of speech by renowned dissident poet,

Ms Simin Behbahani in Tehran, oct. 1997

ACBAR - News Summary, Nov. 1997 and Jan. 1998

Afghanistan: Continuing atrocities against civilians, Amnesty
International, Sep. 1997

Afghanistan: Reports of mass graves of Taliban militia, Amnesty
International, Nov. 1997

Afghanistan - First publication of Australian Relief committee
for Afghanistan

ARIC BULLETIN- ACBAR Resource and Information Center, No.
VIII/11, 12, Nov. and Dec. 1997

As - Salamu' Alykum - Muslim Peace Fellowship, No. 7 Sep. 1997

CCA Newsletter - Department of human rights, Vol. IV, No.5 and 6,
Oct., Dec. 1997

COLORS - A magazine about the rest of the world, Nov. Dec. 1997

Islam, Their Belifs and practice - No. 60, Dec. 1997

News and Views - Women's environment and Development
Organization, Vol. 10, No. 2, Sep. 1997

PUCL Bulletin - People's Union for Civil Liberties, India, No.1 and 2,
Jan, Feb 19987

Women in Action - Isis International, No.3, 1997

The concept of Ijtihad in Islam - Vol. 7, 1997

**The Warlord A.R. Dostum: A blood stained chapter in the history
of Afghaistan**, Written by A.Q. Mahger

20 Years service to the community 1977 - 1997

سایر اسناد

فصلنامه بنیاد مطالعات آسیایی (شرق میانه) - سال اول، تابستان و پاییز ۱۳۷۶

اعلامیه انجمن استادان و معلمان افغانستان - ۱۶ اسد ۱۳۷۶

اعتراض به سرکوب و خفقان:

آقای ابراهیم یزدی رهبر نهضت آزادی را آزاد کنید - آذر ۱۳۷۶

نامه ی سرگشاده سازمان غوین الملل به حضور محترم حجت الاسلام والمسلمین
سید محمد خاتمی در آستانه ی آغاز ریاست جمهوری ایشان - آگوست ۱۹۹۷

«اوضاع سیاسی ایران و دورنمای آن» متن کامل سخنرانی هواداران اتحادیه کمونیست های
ایران (سربداران)، نوامبر ۱۹۹۷

دستان خونبار جلادان جمهوری اسلامی از کردستان کوتاه باد! - (سربداران) آذر ۱۳۷۶

صادرات فیلم از طرف جمهوری اسلامی در خدمت چه اهدافی است؟ - شورای دفاع از
مبارزات خلقهای ایران، اکتبر ۱۹۹۷

از دوستان «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران» بخاطر
ارسال آثار ذیل سپاسگزاریم:

حدود و امکانات عمل اتحادیه صنفی - از انتشارات

مارکسیستی (۲) - پری اندرسون

تزهایی درباره اخلاق کمونیستی در روابط زناشویی

- از کولتای

وحدت مادی عالم هستی - از انتشارات مارکسیستی (۲) - د. گریبانف

نهضت های انقلابی در آمریکای لاتین از بولیوار تا گوارا

- از انتشارات مارکسیستی (۲) - کوندرا ترو

بیانیه کمونیست - کارل مارکس و فردریک انگلس - انتشارات فانوس

گزارش‌هایی از سرزمین ●●●

مرغلره

فساد و جنایتکاری اسحق نظامی

«پروفسور» اسحق نظامی رئیس رادیو تلویزیون این قلقله گر «رادیو صدای شریعت» که به گفته مردم کابل وی در رادیو بستر انداخته، زن سوم می گیرد.

طالبان که از به قدرت رسیدن در کابل کیف می‌کنند زرده‌های بالا تا پایین درهوس وصلت به دختران کابل می‌سوزند. نظامی این زیگولوی چشم‌چران، وقتی چشمش به دختر همسایه می‌افتد، «گرفتار» او می‌شود و با تهدید و تطمیع پدر دختر را وامی‌دارد و این وصلت صورت می‌گیرد. این دختر خیاخانه یاسین چادری فروش است که قبلاً با جوانی نامزد بود. وقتی یاسین از این امر مطلع می‌شود، آن را خلاف قوانین اسلامی و اخلاقی خوانده می‌گوید: «من نمی‌توانم گردنم را بسته کنم. این دختر نامزد دارد. چون نامزدش در دوره ربانی شغلی داشت، از شر طالبان فرار نموده و از همه مهمتر که مراسم نامزدی قلمبرداری هم شده است.»

آقای «پروفیسر» صاحب برای آنکه هم دختر از دستش نرود و هم تعفن این جنایت بالا نشود، یاسین چادری فروش را به زندانی‌اندازد. وی تا حال در زندان بسر برده و تحت شکنجه قرار دارد.

آریا» رہیو»

**رشوه‌گیری طالبی «اصول» هم
نمی‌شناسد!**

دکتر عبدالهادی یکی از کارمندان بانک خون ملالی زیټئون بوسيله طالبان به جرم «شعالي‌وال» بودن زندانی می‌شود. شهنواز خانمش بعد از سرگردانی زیاد توانست رد او را بیابده که در پلچرخى زندانى است و روزگار بی‌نهایت دشواری را می‌گذراند.

خانم داکتر وقتی متوجه شد که زندانیان بی‌گناه یکی‌پی‌دیگری با پرداخت پول معینی می‌توانند آزاد شوند، با یکی از طالبان قندهاری در مورد صحبت می‌کند. طالب در بدل آزادی داکتر مبلغ ۳۰۰ لک افغانی رشو می‌طلبد و زن هم مجبور می‌شود پول را قرض گرفته بپردازد. ماههای گذرد ولی زندانی آزاد نمی‌شود. بالاخره طالب دیگری وارد معامله می‌شود و تضمین می‌کند که در بدل پرداخت صد لک افغانی زندانی را آزاد سازد. اینبار فامیل زندانی با هزارمشکل و قرض و فروش دار و ندارش در شمالی، مبلغ مذکور را تهیه و به طالب می‌دهد تا

زندانی را که یگانه نان آور خانه بود، آزاد سازد. ولی طالب این بار هم پول را می گیرد اما زندانی هنوز در زندان بسر می برد. فرزندان شهناز در شمالی زندگی می کنند. شهناز آنقدر پول ندارد تا خود را آنجا نزد آنان برساند.

واحد

جنايت و بي ناموسي طالبان

به تاریخ ۱۴ میزان ساعت ۹ به یک تعداد طالب‌ها که در کوچه‌های تایمی گردش می‌کردند یکی از آنان به دیگرش گفت: «ملاصاحب، آن خانه را دیدید که حقدور مقبول است. شاید که مال لوکس هم داشته باشد.» بعدها مطلع شدم که طالبان به همان خانه هجوم برده بودند. اینان ساعت ۲ شب وارد خانه می‌شوند و تمام اعضای خانواده را در یک اتاق انداخته و طالبان به جان دختران جوانی که در اتاق دیگری بودند می‌روند. ابتدا یکی از این وحشی‌ها به اتاق آنان داخل می‌شود و دو نفر دیگر را با اشاره سر می‌خواهد. جانیان مذهبی دختر صاحب خانه را که پشتون نام داشت و یک ماه قبل با پسر خاله‌اش نامزد شده بود مورد تجاوز قرار می‌دهند. این مدعیان شریعت محمدی در بی‌ناموسی شان به حدی جانورمنشی می‌کنند که دختر جوان در چنگال ددمنش شان جان می‌بازد. بعد قاتلان بدذات تمام اموال خانه را نیز با خود می‌برند.

خون محصلان برای خیانتکاران

به تاریخ ۸ اسد ۷۶ روز پنجشنبه ساعت ۱۰:۳۰ صبح که تمام محصلان چهارده گانه پوهتون مصروف پیشبرد دروس خویش بودند، به تعداد هفتاد الی صد نفر از طالبان، پوهتون کابل را محاصره کرده و به شکل دزدانه وارد می شوند.

نخست به پوهنخی حقوق و علوم سیاسی داخل شده بدون اجازه از ریاست یا معاونت پوهنخی وارد صنف می‌شوند. این در حالیکه که سه نفر طالب همراه با دو نفر داکتر که بکس‌های بسیار بزرگ به دست داشتند بلاد رنگ مضروف توزیع یک قوطی آب میوه به هر محصل می‌شوند. محصلان که هیچ آگاهی از توزیع آب میوه و وارد شدن آنان بدون اجازه استاد ندارند حیران مانده و به جوس‌ها نگاه می‌کنند. در این اثنا یکی از این طالب‌ها که ریش بسیار دراز داشت مانند یک حیوان درنده با دندان‌های بسیار کثیف و دهن بسیار کلان خنده کتان می‌گوید: «ای مال‌های چاق و فربه زود زود بخورید که ما وقت نداریم.» و به داکتر می‌گوید که مقدمات کار را فراهم سازد. داکتر هم بدون اینکه حرفی بزند بکسش را باز کرده و از هر محصل ۵۰۰ سی‌سی خون می‌گیرد.

محتسب در وزارت معارف

رئیس اداری وزارت معارف دفتر کار خود را دقیقاً به شعبه محتسبین بدل نموده است. وقتی مراجعین عرایض خود را به وی پیش می‌نمایند قبل از اجرای کار، آنان را زیر بازخواست سوالات عقیدتی قرار می‌دهد که مثلاً فرایض وضو و نماز را بگوید، دعای قنوت را بخواند و... اگر درست جواب داد خوب در غیر آن مورد تحقیر و توهین قرار می‌گیرد و کارش اجرا نمی‌شود.

مراجعین اکثراً می‌کوشند از اجرای کار خود بگذرند ولی با

عبداله

چرا طالبان از آهن‌پاره‌ها می‌ترسند؟

ساعت ۵ عصر ۱۴ قوس از جوار سینمای بریکوت می‌گذشتم. متوجه شدم که دو طالب مسلح فضل‌احمد باشند. ده‌زنگ، کارگر جمع‌آوری کثافات مربوط ملل متحد را چنان وحشیانه لت و کوب می‌کنند که بیننده را وحشت می‌گرفت. فریادهای فضل‌احمد بلند بود و عذرخواهی می‌کرد. ولی طالبان رحم نکرده با کیبل و مشت و لگد به جاناش افکنده بودند و سرانجام وی را کشان کشان به حوزه امنیتی بردند. فضل‌احمد فردای آن روز با پاهای پندیده و به کمک چوب لنگان لنگان به طرف محل کارش روان بود. وقتی از وی جریان را پرسیدم گفت: «جرم چیزی نبود. فقط در ختم کار با یک توت‌ه آهن که از میان کثافات یافته بودم به طرف خانه می‌رفتم که دو نفر طالب مرا گرفتند که چرا آهن را می‌بری؟ گفتیم از دولت و یا از خانه کسی نگرفته‌ام از میان کثافات پیدا کردم. طالبان لعنتی مرا لت و کوب کردند و به حوزه امنیتی بردند و در آنجا نیز به شدت کیبل‌کاری شدم.» بعد گفت: «چند لحظه پیشتر از من دو بچه خرد سن را نیز به جرم دزدی آهن بدتر از من لت و کوب کردند. از خدا نمی‌ترسند مردم را بدون گناه لت و کوب می‌کنند. جرم و گناه خود را اصلاً نمی‌بینند.»

با خود گفتم شاید طالبان می‌ترسند که مبدا مردم از این آهن‌پاره‌ها تانک و توپ ساخته و گلیم «امارت اسلامی» شان را به هو برانند!

رذالت ذکریا وکیل‌گذر نوآباد ده‌زنگ

به تاریخ ۱۲ قوس ۷۶ محمد بشیر از اهل پنجشیر باشند. نوآباد ده‌زنگ به وکیل‌گذر ذکریا خان که قبلاً یکی از سرگروپ‌های ربانی بود و فعلاً به صفت وکیل‌گذر نوآباد ده‌زنگ و به مثابه اجنت طالبان در مؤسسه ملل متحد اجرای وظیفه می‌نماید مراجعه نموده و از وی می‌خواهد تا اسمش را در لست کارگران جمع‌آوری کثافات مربوط مؤسسه مذکور ثبت نماید. ذکریا جهت ثبت نام از بشیر پول طلب می‌نماید. محمد بشیر حاضر به دادن رشوه نمی‌شود. سپس وکیل‌گذر وی را دشنام داده و به مأموریت طالبان در ده‌زنگ راپورش را می‌دهد. طالبان محمد بشیر را به مأموریت احضار کرده بعد از لت و کوب مفصل موی سرش را تراشیده.

به هر رنگ خواهی جامه میبوش

من از طرز خرامت می‌شناسم



به اصلاح معاون وزارت خارجه افغانستان عبدالله با سرمشی ملل متحد کوفی عنان در ملل متحد، سپتامبر ۱۹۹۷

آقای داکتر عبدالله،

در ادعاینامه علیه تو لازم نیست فقره‌های بی شماری از خیانتها و جنایتها را درج کرد، فقط کافی است در آن بیاید که؛ یادت هست که در ملل متحد چگونه خود را آراسته و با گرانترین و آخرین مود دریشی لیس کرده بودی و به مردم سوگواری مپوزخند می‌زدی؟ آیا با آن فیشن عروسک مانند و مضحک می‌خواستی چهره‌ای «لیبرال»، «انسانی»، «متمدن» و «باف‌هنگ» را به خود بگیری و به جهانیان بگویی که چون دریشی و نکتایی را «حرام» نمیدانید، پس میزان خیانتکاری و جنایت پیشگی شما گنگسترهای جهادی کمتر از طلبه ناکرام بوده و پشت کف و کالرت هیچ شمشیر خونباری پنهان نیست؟ تو «بچه فلم» جهادی صرفاً به همین جهت به اشد مجازات محکوم هستی.

خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان

به «فرهنگیان» خاین و تسلیم طلب

شاعر مبارز، آزادم سالها قبل «پیشوازه» را برای پ.ن. (پرویز نیکخواه) که با وصف مقاومت طولانی زیر شکنجه رژیم مستعظمی ایران، سرانجام ترسید و لرزید و به سواک تسلیم شد، سروده بود. اکنون ما این شعر را به پرویز نیکخواه های وطنی، دلاور و قوی، و صاف باختری، صبورانه سیاه‌سنگ، لطیف ناطقی، فاروق قازانی، انگارگر، بیرنگ کوه‌دشتی، رهنورد زریاب، دکتر عسکر موسوی، اکرم عثمان، نبی مصداقی و سایر دلفغان، دیورگان «شاعران» پیشکن می‌کنیم که اغلب بدون تجربه حتی شست و لگدی از دشمن، نخست جمع شدن دور دسترخوان روسها و مہینترشان برجسی و خلقی را پذیرفتند و بعد هم از ۶ سال به اینسو «اسلامی» شده، سر بر درگاه خون و خیانت و ذلت جلادان پیاپی‌تر نهاده و افغانستان امیر کرکسان و کل کائنات را از منشور شعر و ادب ناب و غیر سیاسی و نظاره می‌کنند!

پیشواز

از شهنبد فاجعی آید

مردی که پشت واره‌ایانش را

در منزل دوراهی سودا و استقامت

از شایخیل بسته

وینک چو سلطان سیج

دکوچه‌های باور مردم، می‌گردد

با شش‌گلی به چرخ تو جیه

بر بوی کثایش یک در

بر بوی پذیرش یک آشنا.

از شهنبد فاجعی آید

آفتاب فنج،

زشت،

تماشائی

آلوده جان فاجعه سودا.

یاران من!

مشورید!

اورا امان بهید، تماشائی است!

مکر

مشتی که،

پنک خشتش یابد

بر خاندانی

اعتماد

مردم

می‌کوبد

عقل که به هیچ دری دیگر

دگاه بوس را

پذیره نخواهد بود

یاران من!

مشورید!

اورا امان بهید، تماشائی است!

بیوده پرستی زندان سائل

این سج

دکوچه‌های باور مردم،

- دیری است -

در بامبر زجر عشت، بسته است

دکوچه‌های باور مردم

بیداری،

اعتماد به دشمن را،

بردار است تجربه، سلب کرده است

دکوچه‌های باور مردم،

خونخسای تازه شمشاد

خورشیدهای روشن بر مانند

اورا امان بهید!

یاران من!

چقدر تماشائی است!

مردی که در محله شهادت

دژخیم را فرشته نخواهد...

ای سامری!

تستانی عظیم،

عذابت بس!

در هیچ آستان اجابت

با سائل زحیه تو رحمت نیست

ای،

در درون خوشستن خویش،

در بدر

جز مرگ،

بی‌پکی،

پاخت نخواهد گفت.

کانتینر زندانی می‌کنند که روز بعد با چندین بار توبه کشیدن رها می‌شود.

ستاره

جنایت طالبی

مادری با دو دخترش توسط طالبان ربوده می‌شود. او بعد از یک شب با دختر کوچکش رها می‌گردد اما دختر بزرگ در پنگ طالبان می‌ماند. داستان تلخ این اختطاف را گزارشگر «پیام زن» از زبان مادر آن دختر چنین حکایه می‌کند:

«روز پنجشنبه به تاریخ ۵ قوس ۷۶ من بی‌بی شیرین با دو دخترم عاده بیست ساله و عابده دوازده ساله ساعت ۶ شام برای پختن نان به نانوايي نزدیک هتل زرافشان واقع خواجه بغرا خیرخانه روان بودیم که ناگهان موتر داتسن طالبان نزدیک ما توقف نموده و می‌پرسد که شما «سیاه سران» در این شام به کجا می‌روید. گفتیم که ما برای خمیر کردن به نانوايي می‌رویم. اما طالبان فاسد و جنایتکار که از قبل نقشه اختطاف را داشتند ادعای ما را قبول نمی‌کنند. هرچند گفتیم که ما بیچاره هستیم و هیچ مدرک دیگر برای بدست آوردن پول و نان نداریم و مجبور هستیم که درناوایی کارکنیم تا از گرسنگی نمیریم. درندگان طالب نپذیرفته و ما را به زور و تهدید به داخل موتر انداخته و گفتند که ما را به حوزه امنیتی می‌برند تا بدانند که واقعاً نانوایان هستیم یا نه.

بعد از مدتی که موتر حامل ما از کنار حوزه می‌گذرد ما فهمیدیم که طالبان دروغ گفته و در حقیقت اختطاف شده ایم. فریاد کشیدیم و گفتیم ای بی‌ناموس‌ها ما را به کجا می‌برید. اما طالبان ما را با سلاح تهدید نموده و خاموش ساختند. موتر برای چند ساعت در قسمت‌های مختلف شهر گردش می‌کند تا بالاخره شب به دشت قصبه می‌رسد و طالبان در آنجا پیاده می‌شوند. نیمه‌های شب مردی که پشتو صحبت می‌کرد نزد ما آمد و خود را قومندان طالبان معرفی کرد. وقتی او می‌بیند که ما زیاد گریه و زاری می‌کنیم از طالبان زیر دستش می‌پرسد که من به شما چه گفته بودم؟ بلافاصله دستور می‌دهد که اینها را صبح به خانه شان ببرید. طالبان ظاهراً قبول می‌کنند اما صبح یکی از آنان قرآن را آورده برایم می‌گوید: «بخاطر قرآن حرف مرا قبول کن و دخترت را برابم بده. من دخترت را به خانه کاکایم می‌برم و نزد پدر دختر به خواستگاری می‌آیم.» من قبول نکردم. طالب وقتی می‌بیند که دیگر چاره‌ای ندارد هر سه ما را به موتر انداخته و به محلی که ربوده شده بودیم می‌آورد. من و دختر کوچکم را از موتر پایین انداخته عاده را با خود می‌برد.

بعد از جستجو و تلاش زیاد، بالاخره شوهرم توانست طالب مذکور را پیدا کند. او ضمن تهدید با سلاحش به شوهرم گفت: «من با چند دوست دیگر طالبی می‌آیم و تو شیرینی دخترت را به من بده و از جریان ربودن دخترت هم به کسی چیزی نگو.» شوهر بیچاره‌ام

از ترس به او جواب مثبت داده و شیرینی دخترم مظلوم را برایش می‌دهد.»

طالبان خود را نسبت به برادران کثیف جهادی شان مسلمان‌تر می‌تراشند و به این طریق طالب مذکور حاضر می‌شود که عاده را به عقد نکاح «شرعی» خود درآورد و جنایتی را که مرتکب شده است، رنگ و لعاب شرعی و اسلامی دهد.

سیمین

جانور صفتی طالبی

حسن نام یکی از طالبان ولایت زابل که در کابل آمده بود بعد از چند روز با خواهر خواجه نام که از شمالی بود نامزد شده و خواجه را که به جرم داشتن تنفنگ، زندانی شده بود آزاد می‌سازد. حسن به خط اول شمالی فرستاده می‌شود ولی از آنجا قرار نموده با خیاشنه کلان خود رابطه برقرار می‌سازد و این بار می‌خواهد او را به زنی بگیرد. اما با مخالفت تمام وطنداران جمیله روبرو می‌شود و بناءً به کویت پاکستان می‌رود تا شاید از آنجا با پلان دیگری قصدش را عملی سازد.

شکیلا

وقتی طالب دزد گیر می‌افتد

به تاریخ ۱۰ قوس ۷۶ طالبی در ساحه فروشگاه در یکی از دکانهای خوراکی فروشی بالا شده و از دکاندار چیزی می‌خواهد. دکاندار که مصروف حساب کردن پولهایش بود، آن را بالای میز می‌گذارد تا به طالب سودا بدهد. در این اثنا طالب فرصت را غنیمت دانسته پول را گرفته و خونسرد از دکان خارج می‌شود. دکاندار متوجه شده فریاد زنان می‌دود و طالب را محکم می‌گیرد. از سروصدای دکاندار همه مردم جمع شده و وی با صدای بلند به مردم می‌گوید که «این طالب پول هایم را دزدی کرده» و خطاب به دزد شریعتی چیخ می‌زند که «ای نامرد، مال تمام ملت را خوردی و جیبهای خود را ز دالر پر کردی چرا پول مرا که سالها جان کنده و به خون جگر بدست آوردم دزدی می‌کنی؟» طالبان دیگر آهسته آهسته به جمع پیوسته و هیچگونه عکس العمل از خود نشان نمی‌دادند و صرف تماشا می‌کردند. ناگهان از میان جمعیت زنی با صدای بلند گفت: «مردم از درماندگی و بیچارگی دست به دزدی می‌زنند و دستهای شان قطع می‌شود. طالبی که دارو و کلدار در جیب دارد کی دستش را قطع خواهد کرد. شما دشمن ملت هستید.» طالبان تماشاگر فقط از سر خجالت بود که به زن گفتند «خاموش باش و صدايت را نکش» و او را به باد کبيل کاری و فحاشی نگرفتند.

مرغلره

«لشکریان اسلام» عامل خودکشی زنان

طالبی به نام عبدالقیوم که وظیفه‌اش نامعلوم بود ۴۰ روز متواتر خواستگاری من (شبنم) آمد. او را زوجی (بریالی و کریمه) به خانه ما رهنمایی کرده و از طالب مذکور هم فراوان تعریف و تمجید می‌نمودند. یک روز شام کریمه که زن چاپلوس و پستی است به مادرم گفت شیرینی بیاورد. مادرم قبول نکرده بالاخره خودش به آشپزخانه ما رفته شیرینی و چای را آورده در پیشروی پدر می‌گذارد. پدرم که در این مدت جز از طریق بریالی و کریمه شناختی از قیوم طالب بدست نیاورده بود در دو راهی مانده و نمی‌دانست چه کند. اومی دانست که اگر به رضا نشود به زور بالايش خواهند قبولاند. هنوز در فکر عمیق فرو رفته بود که کریمه شیرینی را بر سر قیوم پاشید. در آن لحظه احساس کردم که تمام بدبختی‌ها به استقبال آمده است. شب را تا صبح بیدار بودم. من، پدر و مادرم هر سه دیوانه شده بودیم.

فردا صبح وقتی خانه بریالی رفتیم قیوم طالب نیز آنجا حضور داشت. من با جرأت خطاب به طالب گفتم که «من با تو زندگی نمی‌توانم». پدرم نیز پیش‌پای بریالی افتاده عذرکنان گفت: «دخترم خوش نیست. از این مسئله بگذرید.» وی در مقابل گفت: «شب قبل شیرینی داده شد و همه خبر شدند که ما شیرینی گرفتیم.» بعداً کریمه گفت که شبنم را کسی جادو کرده باید از ملایی برایش تعویذ گرفته شود. نزد ملا رفتیم ولی دادن تعویذها هیچ تأثیری بالايم نکرد.

چند روز بعد خانه‌ی کاکایم رفتیم. بریالی و کریمه می‌خواستند تا از کاکایم نیز شیرینی بگیرند. در این هنگام برایم شوک عصبی پیدا شده و ضعف کردم. کاکایم برایشان گفت که از این مسئله بگذرند ولی آنان با حرف‌های تهدیدآمیز از او شیرینی گرفتند. بالاخره به شمالی رفته و از کاکای بزرگم نیز به زور شیرینی گرفتند. روز شیرینی خوری خرد ۲۵۰ لک افغانی به بشقاب گذاشتند و مصرف شیرینی خوری بزرگ را به روز بعدی گذاشتند. قیوم طالب گفت باید در این خانه (خانه بریالی) برایم جا بدهید زیرا در کابل کسی ندارم. ما باید مثل زن و شوهر باشیم در غیر آن داتسن را آورده ترا به قندهار می‌برم. پدرم عروسی مرا که یگانه فرزندش بودم قبول کرد. به تاریخ ۷ جوزای ۷۶ محفل عروسی برپا شد و پدرم به این گمان که مصارف را طالب به عهده می‌گیرد، پول را از جیب خود می‌پردازد.

س. حبیبی - فراه

جان باختن جوانی مبارز زیر شکنجه‌ی طالبی



به سلسله بگیر و ببندهای طالبان در شهر فراه و آزار و اذیت مردم آن ولایت، به تاریخ ۱۷ دلو ۱۳۷۶ عده‌ای به اتهام داشتن سلاح دستگیر شده و تحت شکنجه‌های شدید و حیوانی قرار می‌گیرند که از آن میان دهقانی موسوم به عبدالکریم ۲۷ ساله ولد محمد امین از قریه گجگین در همان اولین ساعات شکنجه به شهادت می‌رسد. قرار معلوم سایر دستگیرشدگان هم در اثر شکنجه‌های وحشیانه زخمهای عمیق برداشته اند و این موجب شده است که طالبان رهایی آنان را به تعویق اندازند تا آثار شکنجه تا حدودی زایل شوند. طبق گزارش، جریان دستگیری، شکنجه و سرانجام شهادت یک تن موجب ایجاد اختلاف و دودستگی بین جلادان طالبی در فراه گردیده است.

عبدالکریم که سال‌ها خود را وقف جنگ ضد روسی و میهن‌فروشان کرده بود، پس از پی بردن به ماهیت جهادیهای خاین، افتخار مبارزه برضد آنان را نیز داشت. دو برادر او معلم حبیب‌اله و انجنیر شهباز توسط روسها و غلامان شان به شهادت رسیده بودند.

از او زن و سه فرزند بجا مانده است. عبدالکریم با شهامت و مردمداری ایکه داشت بین همه اهالی گجگین و بسیاری از مناطق دیگر فراه از احترام و محبوبیت فراوان برخوردار بود. شهادت او خشم و انزجار شدید مردم فراه را علیه طالبان برانگیخته است.

که گل بی بی بود در فغانستان ...

کیست میان سنجھا؟

چه نابزرده باغچه سارنگ

دو گل متاب پرشده پستانهاش

بی ریشه به خاک، رانهاش.

خزه عشق

برنگ

سرخ باشد

کیست میان سنجھا؟

- اود و بای این سال

تیس ترک سلامت بوده

در غربا آسوده که طربن کر آم زنده را بجزم زنه سنگ را راند
عجز سده. طوط طربن آنگه سر ز جوان زن محکم طاراد استند
تا سنگ اسورا بر پیکر نیده جان مار بزرده. این قطعه حاصل
دین خبره. تا سده چه سنده. بسیار خوشحال خوام نه
نظران راد مورد این قطعه در راسته مدام. جودش را
داسته سطر چند را سبب گز از خوام به.

۹۷،۷،۲۸

عشق باخته

اوجان باخته.

کیست که سنگ می زند؟

جمع و بازده.

اوزیابی شج تن زده

اوبه پیدای تش نوکرشته

اوبه میان توها خرابه ما

ترس و نفرت و خون

در حلقه تب

هذیان آیات

سنگ باشد.

- سنگ نخت را که بر زده؟

- آماس جنایت به گناهی ترکیده

بیمار جماعت طبیبی بر سیده!

- واپسین سنگ را که؟

بگیا نم دراشت

نوجوانم فرزند...



تفنگ مورد لت و کوب قرار داده به زندان بردند. بعد از یک هفته حبس وی را در بدل ۵۰ لک افغانی رشوه آزاد ساختند.

لطیفه یمگانی

خودسوزی یا جهادی و طالبی سوزی؟

به تاریخ ۸ عقرب ۷۶ غوث‌الدین مسکونه بلاک چهار مکروریان سوم که در زمان طالبان بی‌کار مانده بود ناگزیر از پسرش که در پاکستان با فامیل خود زندگی می‌کرد طلب کمک نمود. ولی او هم نمی‌توانست به پدرش کمک کند. پدر سرخورده ناامید به کابل برگشت و نمی‌دانست که دخترش را چگونه اعاشه نماید تا آنکه در سحرگاه ۸ عقرب هنگامی که هنوز دختر جوانش در خواب بود یک گیلین تیل پترول را بر سرش انداخته و خود را آتش زد. وقتی دخترش از خواب بیدار شد سر و صدا راه انداخت تا همسایگان به دادش برسند. متأسفانه وقتی همسایه‌ها رسیدند و آتش را خاموش نمودند، پدر آخرین نفس‌هایش را می‌کشید. او در راه انتقال به شفاخانه جان داد. وقتی طالبان از موضوع باخبر شدند با بی‌تفاوتی گفتند: «او یک کمونیست بود، حرام شد.» و برخی مردم و همسایه‌ها می‌گفتند: «او که از زندگی به سیر آمده بود باید چندین طالب و جهادی را از خود پیش می‌کرد.»

وضع مریضان در شفاخانه زنانه طالبان

زنی به نام خاله حبیبه دختر محمدابراهیم عضو پرسونل خدماتی ریاست دارالتادیب مدتی قبل به خانه بنده آمده و گفت سه شبانه روز

کریم

بیچارگی طالبان

فامیلی در شهر کابل با پسر ۱۶ ساله‌ای خود زندگی شباروزی شان را با تمام جنجال‌ها و مشکلات سپری می‌نمود. طالبان در ماه میزان ۷۶ چند بار نزد پدر او مراجعه کرده و گفته بودند «ما می‌خواهیم پسرت را نزد خود داشته باشیم.» فامیل بیچاره از ترس پامال شدن عزت شان خانه و زندگی را ترک کرده و به پاکستان فرار نمودند. مادر پسرک مالک آرایشگاه الماس بود که از عایدش زندگی شباروزی خود را می‌گذشتانند. طالبان با این هوس ننگین و شرم‌آور خود آن‌هم زیر چتر مذهب، شیرازه زندگی خانواده نگونبخت را گسستند.

پس از دو سه روز از خانه بریالی به خانه خود آمدیم. بعد از یکماه طالب به پدر و مادرم گفت که مرا به قندهار می‌برد که مادر و پدرم نیز هوس و ارمان دیدن او را دارند و در آنجا دوباره محفل عروسی را با شکوه بیشتر می‌گیرم. من با مادرم و طالب به قندهار رفتیم. آنجا به خانواده‌ای برخوردیم که آثاری از تمدن در آن وجود نداشت. ابتداء با زن فیشی‌ای که دو طفل داشت روبرو شدیم که قیوم او را خواهرش معرفی کرد. اما خود زن گفت که خانم قیوم می‌باشد و دو طفل هم از اوست. آن لحظات پر وحشت مانند گریزی بر سرم بود. بهرحال مدت ۶ روز را با نهایت رنج و عذاب سپری نمودیم و دوباره به کابل آمدیم. وقتی پدرم از موضوع اطلاع یافت گفت من خواب بدبختی‌هایت را همان روز اول دیده بودم.

زمانی که نیروی طالبان در مقابل دولت ضعیف گردید و مؤسسات خارجی کارمندان خود را از شهر کابل اخراج کردند، قیوم طالب نیز از ترس می‌خواست به قندهار فرار کند. بناءً به پدر و مادرم گفت که مرا به قندهار ببرد پدرم التماس کرد: «هزار مری به جان من فیر کن ولی چنین نکن. من و مادرش را بکش بعد جگرگوشه ما را که یگانه امید زندگی ماست، از ما جدا بساز.» طالب بی‌شرم به قهر شده سیلی‌ای به روی پدرم حواله کرد. وقتی این عمل را دیدم دیگر تحمل نتوانسته به اتاق دیگری رفتم و دواهایی را که در آنجا موجود بود خوردم. متوجه شدم که کلکین خانه باز است. از منزل سوم خود را به پایین انداختم تا با این زندگی وحشتناک وداع گویم و مادر و پدرم را نیز از شر آن برهانم. در همان لحظه قیوم بی‌ناموس از ترس سلاحش را گرفته و فرار کرد تا مردم بر سر او نریزند. در نتیجه کمر و پای چم شکست و خون از دهن و گوش‌هایم جاری گشت. فعلاً در منزل دوم اتاق ۵۰ در شفاخانه وزیراکبرخان بستر هستم. درد اصلی من اینست که نمردم.

ایمل یمگانی

عاقبت تهیه فلم ویدیویی

به تاریخ ۹ عقرب سال روان محفل عروسی پسران حاجی در منزلش واقع سرک ۷ تایمینی‌وات برگزار گردیده بود. محفل از ساعت ۱۰ صبح تا ۴ بعد از ظهر ادامه یافت ولی در ساعت ۴:۳۰ که عروس‌ها را از منزل پدرشان به خانه خود آوردند، فردیکه همیشه خوشخدمتی طالبان را می‌نمود به نزدیکترین پوسته اطلاع داد که در این محفل فلم‌برداری صورت گرفته است. چند لحظه بعد موتر داتسن مملو از طالبان اطراف خانه را محاصره نموده و به صدای بلند و به زبان پشتو می‌گفتند کامره و فلم را بیاورید که آن را به مسکو روان می‌کنیم و حاجی موصوف را که در یکی از لیسه‌های شهر معلم است با قنداق

بند انداخته مورد لت و کوب قرار می‌دهد. طالب مذکور به این اکتفا نکرده می‌خواهد ترازوی او را نیز با خود ببرد. یک طرف ترازو بدست طالب و طرف دیگر آن بدست دکاندار و به اینصورت کش و گير ادامه می‌یابد تا آنکه تنگ‌بند دست دیگری آمده و با قنداق به سر دکاندار می‌کوبد.

بستن درب ریاست انجام اکادمیک

با منفک شدن پوهاند فتاح‌نذیر، پوهاند عبدالجلیل یوسفی و پوهندوی داکتر رضاخان و دیگر استادان اکادمیک از قبیل جاهدی و محمد نظیم تنها یک ملازم در ریاست مذکور باقی‌مانده که باینصورت دروازه ریاست انسجام اکادمیک عملاً بسته شد.

«اساگذار مکتب فرعون است»

ملاخیراله که می‌خواست خود را نسبت به دیگر هم‌آخروانش بی‌آلایش‌تر نشان دهد سخنانش را در مورد انفکاک استادان و مأموران چنین بیان نمود: «من مانند دیگران موضوع را پنهان نکرده بلکه علنی مطرح می‌کنم و از کسی ترس هم ندارم. چون اساسگذار مکتب فرعون است بنأ کسی که با دریشی مکتب و پوهتون را خوانده باشد ما اینطور اشخاص را کار نداریم و به این اساس کسانیکه تاحال منفک نشده اند عنقریب بالاخر تحقیقاتی که جریان دارد منفک خواهند شد.»

محجوبه خواهانی

ارمغان «انقلاب» ۷ و ۸ ثور

کارکنان مجله «پیام زن»، سرگذشت زنی را می‌نویسم که همکار بنده بود و زندگی فلاکت‌باری داشته است. وی که اسمش فرنگیس است و در شعبه همکارم بود در اواخر سال ۱۳۵۷ شوهرش را که پلوت طیاره‌های جت بود در ضدیت با حفیظ‌الامین از دست داد. زن مجبور می‌شود روزانه کار کند و شبانه مکتب بخواند. بعد از ختم مکتب در یکی از وزارتخانه‌ها شامل کار می‌گردد و یگانه پسرش را شامل مکتب می‌نماید. پسرش بعد از اتمام مکتب شامل پوهنحی طب می‌گردد. وقتی در سال ۷۵ طالبان زمام امور را بدست می‌گیرند مادر مجبور به ترک وظیفه می‌شود. این فامیل دو نفری یگانه عاید شان یعنی معاش همین بیه زن را از دست می‌دهد. بالاخره مادر و پسر تنها خانه شان را گرو کرده جهت بدست آوردن لقمه نانی به طرف پاکستان حرکت می‌کنند. و اینک پسری که باید داکتر می‌شد زندگیش با روزمزدی تباه می‌شود.

می‌شود که اطفالم از نداشتن نان و مواد خوراکی در عذاب می‌باشند. هرآنچه در توان داشتم برایش کمک نموده و ضمناً وی را به یکی از دوستانم که عروسی داشت معرفی کردم تا از مواد غذایی که در عروسی می‌ماند به وی کمک شود و هم او را به فامیلی آشنا ساختم تا هفته یک بار جهت رخت‌شویی به آنجا رفته و چیزی برایش بدهند. به تاریخ ۲۲ عقرب ۷۶ ساعت ۱۰ قبل از ظهر برایم خبر دادند که خاله حبیبه ضعف کرده است. چیزی که می‌دانستم تا ساعت ۱۲ بجه انجام دادم نتیجه نداد. بالاخره او را به شفاخانه وزیراکبرخان و سپس به علی‌آباد بردم ولی هیچکدام از شفاخانه‌ها وی را نپذیرفتند و گفتند طالبان دستور داده اند که مریضان زن در شفاخانه‌های «مردانه» تداوی نشوند بروید به شفاخانه زنانه. وی را به شفاخانه زنانه «رابعه بلخی» بردیم ولی هیچ تذکره‌ای پیدا نشد تا وی را بوسیله آن انتقال می‌دادیم. بالاخره مجبور شدیم که یکی از پایوازان مریضان را به کمک بخوایم تا او را به منزل دوم انتقال دهیم. ساعت ۱۲:۳۰ روز بود و وقت رخصتی. داکتران با چادری خود بالای سر مریض می‌آمدند و می‌گفتند: «وای، بیچاره را چه شده؟ خوب کردی که او را به شفاخانه آوردی، باش تا فلان داکتر بیاید و معاینه‌اش کند.» تا ساعت ۲ بعد از ظهر سرگردان بودیم تا داکتری آمد و مریض را دید و گفت چرا او را به اتاق عاجل نبردید و علاوه کرد که اگر مریض پایواز ندارد از پذیرفتنش معذور هستیم. مجبور شدم بگویم که پایوازش من هستم. به بسیار مشکلات او رابه اتاق مراقبت جدی برد. داکتر گفت که مریض در اثر فشارخون بلند فلج شده، ما دوا نداریم برایش دوا بیاورید. بعداً نسخه را گرفته‌و چون من هم پول نداشتم ساعت پسر خود را در دواخانه به گرو مانده و برایش دوا خریدیم. داکتر نوکریوال گفت تا ساعت ۵ بعد از ظهر اگر یکی از اقارب مریض را پیدا نکردید او را از شفاخانه خارج می‌نمایم.

این است شرایط زندگی مردم کابل در دوران طالبان. رژیمی که برای مردان ریش و برای زنان چادری را فرض ساخته ولی شفاخانه هایش نه مریض می‌پذیرند و نه سهولت‌های لازم را دارند.

سحر

ریش اگر تا بینی نرسد

بتاریخ ۱۹ میزان طالبان جهت اندازه‌گیری ریش مردم در چهارراهی صدارت کمین کرده بودند. این بار شیوه اندازه‌گیری جالب و آسانتر بود. طالب از نوک ریش مردم می‌گرفت و آن را به طرف بینی بالا می‌برد. اگر به بینی میرسید صدا می‌کردند «شریعت سره برابر دی» و اگر ریش به بینی نمی‌رسید می‌گفتند «وهی چی فاسق دی». به دستهای ریش به بینی نرسیده‌ها ده دره حواله می‌کردند.

● ساعت ۵ عصر ۱۷ سنبله در چهارراهی سرهمینه خیرخانه طالب مستی از موتر پایین شده سبب فروشی را به جرم اینکه کراچی‌اش جاده را

حبیبه

سهیلا در لب پرتگاه

نامزد سهیلا قبل از عقد نکاح برای چهار سال ناپدید می‌شود. بعد از چهار سال انتظار، سهیلا در حضور وکیل گذر به عقد نکاح فردی به نام شفیع از غوربند در می‌آید و بعد از مدتی هم دختری به دنیا می‌آورد به نام نگینه. زمانیکه نامزد قبلی سهیلا در لباس طالب پیدا می‌شود، بعد از عریضه و عریضه بازی سهیلا همراه با شوهر، برادر شوهر و طفلش به زندان می‌افتند.

دوسیه که اصلاً باید به حارنوالی مرافعه ولایت کابل راجع می‌شد بدلیل واسطه‌دار بودن نامزد قبلی به حارنوال جمال‌کندهاری محول گردیده است و مدت سه ماه می‌شود که سهیلا در زندان بسر می‌برد و هیچ اطمینانی به آینده خود ندارد.

دزدی طالبان

شب ۳۰ عقرب دکان خوراکی فروشی قاری واقع چهارراهی حصه دوم کارته پروان باز شده پول نقد، سگرت و روغن به سرقت رفته است. حوزه امنیتی حدود ۲۰۰ متر از محل واقعه فاصله دارد. دکانداران همه معتقد اند که دزدی کار خود طالبان است چون دزد دیگری در وقت قیود شب‌گردی جرأت چنین کاری را ندارد. یکی از طالبان حوزه امنیتی اعتراف کرده است که در این جا طالبان دزد هم کم نیست.

طاهره در انتظار مرگ با سنگسار و یا بدون سنگسار

مدت هشت ماه می‌شود که طاهره به جرم فرار از منزل شوهر در زندان به سر می‌برد. داستان از این قرار است که فردی به نام وکیل خانمش طاهره را نزد وکیل گذر کارته سه، خواهر زاده خود قلمداد می‌نماید که گویا شوهرش فوت کرده است و بدین صورت کارت بیوگی حاصل می‌نماید. طاهره که از ستم‌های شوهرش به تنگ آمده بود خانه را ترک می‌گوید. وکیل بعد از هشت ماه جستجو موفق می‌شود درک طاهره را پیدا کند. او در این جریان با مردی دیگری ازدواج نموده است. شوهر جدید طاهره از شوهر قبلی او اطلاعی نمی‌داشته باشد. وکیل با وسایل گوناگونی می‌کوشد که طاهره را دوباره به چنگ آورده و از بین ببرد. وی زمینه‌چینی می‌کند و طاهره را وادار می‌سازد که خود را به دیوانگی بزند در غیر آن سنگسار می‌شود. طاهره قبول می‌نماید. در جریان حضور نزد قاضی، طاهره از طرف فرزند ۱۲ ساله‌اش با ضرب تفنگچه مجروح و عصب یک طرف روی وی مدتی فلج می‌شود. طاهره درک می‌نماید که نجات وی از شوهر سابقش ممکن نیست لذا

دوباره نزد قاضی اعتراف می‌نماید که دیوانه نیست و بخاطر نجات از سنگسار طرح وکیل را قبول نموده بود. به تاریخ ۱۲ قوس ۷۶ چهارمین بار دوسیه طاهره در محکمه به دوران خواهد افتاد. اگر محکمه حکم صادر نماید که طاهره دیوانه است تسلیم شوهر سابقش خواهد شد که مرگ وی حتمی است و اگر تأیید نماید که وی نورمال است، در آن صورت محکوم به سنگسار خواهد بود.

شوهر دومی نیز زندانی می‌باشد است که از سرنوشت وی اطلاعی در دست نیست.

لت و کوب یک مرد بی‌پا

به تاریخ ۶ قوس ۷۶ روز پنجشنبه ساعت ۱۲:۴۰ ظهر شاهد واقعه دردناکی بودم. موتری حامل گروپ امر به معروف و نهی از منکر (که نزد مردم به نام عبدالمعروف بی‌نیکر هم مشهور شده است) در پایین چوک توقف کرد. آمرگروپ یکی از طالبان را دستور داد که آن دکاندار را شلاق کاری کن چون وقت نماز است ولی وی چهار زانو در دکان نشسته است. «طلبه‌ی کرام» امر را بجا کرده بدون پرسان اسماعیل استالفی را در دکان شیشه فروشی‌اش کبیل کاری می‌نمایند. در این جریان صدای فریاد اسماعیل بلند شده ضارب را متوجه ساخت که به لحاظ خدا من پا ندارم که مسجد بروم. وقتی دژخیم متوجه شد، بی‌شرمانه و با نگاه‌های خشمناک منطقه را ترک گفت.

عابراین که شاهد این واقعه بودند همه نفرت خود را از این وحشیگری طالبان اظهار می‌نمودند.

اسماعیل استالفی گاهگاهی جهت کمک با برادرش سیدحبیب استالفی به دکان شیشه فروشی می‌آید تا حداقل نانی را که می‌خورد به اصطلاح حلال کرده و باری بالای حتی برادر خود نباشد.

آذرنوش

و حالا استفاده طالبان از ورزش

طالبان ورزش و ورزشکاران را نیز به سلاح تبلیغاتی خود مبدل ساخته اند. در این اواخر طالبان «جشنواره» هایی را در رشته‌های مختلف ورزشی برپا می‌اندازند تا جهانیان نگویند که اینان با افکار قرون وسطایی شان در ضدیّت با هرچه تمدن است قرار دارند.

اما مردم افغانستان و جهانیان قریب این تاریک‌اندیشان تا مغز استخوان جاهل را نمی‌خورند زیرا طالبان ورزش را هم نه بر اساس مقررات قبول شده بین‌المللی، بلکه مطابق شریعت طالبی خود عیار می‌سازند و فقط قصد دارند ورزش و ورزشکاران را مورد استهزا و تمسخر جهانیان قرار دهند. چنانچه به تاریخ ۲۴ اسد اعلامیه‌ای از طرف کمیته ملی المپیک به این مضمون از رادیو «صدای شریعت» نشر گردید:

اینکه غذای کافی ندارند بیماری چون سایه به دنبال آنان است که نه پول دارند به دکتر بدهند نه توان آن را دارند که دوا خریداری کنند؛ برای کودکان افغان پرداختن به تفریح به افسانه می‌ماند؛ اینان عوض چشیدن محبت و لبخند و خوشبختی در خانواده هر شب ناظر خشونت و بگومگوهای والدین خود روی مسایل اقتصادی و ناشی از فقر اقتصادی می‌باشند؛ تعدادی از کودکانی که شامل کار اند، کارشان طاقت‌فرساست که جسم آنان را از پا در می‌آورد و آنانی که کار ندارند و مشغول گدایی هستند روحاً ذوب می‌شوند؛ تعدادی از کودکانی که پول ندارند گاهی دست به دزدی می‌زنند و آن کودکان خرده‌فروشی که با پول سر و کار دارند از لحاظ تربیتی بشدت آسیب‌پذیر اند؛ برخورداری کودکان از موسیقی، تلویزیون، کتاب، مجله،

۱- تمام ورزشکاران باید لباس مطابق دین مبین اسلام به تن کنند و بدن شان پوشیده باشد.

۲- تمام ورزشکاران مکلف اند یک قبضه ریش بگذارند.

۳- تماشاچیان نه حق دارند کف بزنند و نه نعره‌های دیگر. به عوض آن اگر احساساتی می‌شوند باید الله‌اکبر بگویند.

۴- اگر ورزش با ادای نماز مصادف بود در آنصورت ورزش تعطیل و نماز ادا گردد.

۵- ورزشکاران و ورزش دوستان باید نظم، امنیت، اخوت و بردباری را پیشه کنند.

دراین اعلامیه طبعاً جایی برای ورزش زنان وجود ندارد زیرا زن نباید از چادری بیرون بیاید و روشن است که با چادری نمی‌شود ورزش کرد و اما معلوم نیست طالبان برای ورزش‌های پهلوانی با چوته، آب‌بازی بامایو، زیبایی اندام با اندام‌های برهنه و سایر ورزش‌ها چه تجاویز شرعی خواهند داشت.

ملت ما واقعاً سپاه روز است که تحت حاکمیت ارجاعی‌ای بسر می‌برد که گردانندگان آن می‌خواهند چهار نعل به سوی زندگی ماقبل قرون وسطایی بتازند در حالیکه جهانیان به سوی رفاه، آسایش، تمدن و خوشبختی گامزن هستند.

آمار یونیسف نمودار فاجعه واقعی بر کودکان ما نیست

یونیسف در ماه میزان نتایج تحقیقات خود را که روی ۳۰۰ کودک کابل بین سنین ۸-۱۸ سال انجام داده بود چنین اعلام داشت:

۹۵٪ کودکان افغان مستقیماً شاهد اجرای عمل خشونت‌آمیز بوده‌اند؛ ۷۲٪ آنان یکی از اعضای نزدیک خانواده خود را در جنگ از دست داده‌اند؛ ۲/۳ کودکان جسد و یا قطع اعضای بدن انسان را دیده‌اند؛ ۱/۳ آنان شاهد مردن دیگران بوده‌اند؛ ۹۰٪ آنان فکر می‌کنند قبل از آنکه بزرگ شوند طی منازعه‌ای کشته خواهند شد؛ همه‌ی این کودکان گفته‌اند که آینده شان بی‌معنی است؛ همه‌ی شان تمرکز حواس ندارند و اکثر آنان در خواب می‌ترسند و همیشه احساس خطر می‌کنند و....

آمار و ارقام فوق واقعاً تکاندهنده و دردناک است و اما این تحقیقات صرفاً به جنبه روانی کودکان پرداخته کجا می‌تواند تصویرگر واقعی وضع کودکان افغان باشد. آنان در وضعیت فاجعه‌بارتری قرار دارند:

کودکان افغان بعلت ناامنی و فقر اقتصادی همه از تعلیم و تربیه سالم محروم اند؛ زندگی اکثریت مطلق آنان تأمین نیست و باید نان‌آور خانه باشند؛ اینان محروم از هر گونه تسهیلات طبی هستند از



دو کودک مهاجر ماکه با فروش شانه‌های چوبی بخور و نمیری برای خانواده‌ی گرسنه شان پیدا می‌کنند.

فقط زمانی زندگی به معنی واقعی کلمه شرافتمندانه میشود که در کنار امرار معاش انسانی به بازوی خود، کودکان و جوانان خود را برای مبارزه‌ی حیاتی و مماتی علیه خاینان بنیادگرا تشویق و تربیت کنیم.

روزنامه، کودکستان، شیرخوارگاه، سیر علمی و... در مقایسه با تن برهنه و شکم‌های گرسنه آنان خواست‌های آسمانی بنظر می‌آیند؛ رقم عمده قربانیان ماین در افغانستان را بیشتر کودکان تشکیل می‌دهند. تنها در کابل ظرف ۶ ماه ۱۷۲ حادثه ماین و ۱۶۰ حادثه سایر مواد انفجاری کودکان را از پا در آورده‌اند. جنگهای ۲۰ ساله در افغانستان جان ۴۰۰۰۰۰ کودک را گرفته، ۵۰۰۰۰۰ آنان را بدون سرپرست ساخته است که تنها ۶۰۰ تن آنان در کابل و احتمالاً هم تعدادی در ولایات تحت به اصطلاح سرپرستی قرار گرفته‌اند و....

اینست تصویر اجمالی وضع کودکان ماکه ستم بر آنان در تاریخ نظیر ندارد و این همه از برکت حاکمیت فاشیست‌های مذهبی است که جسم و روان کودکان ما را خسته و فرسوده ساخته است.

ستردن اشک و خون کودکان ما و زودودن فقر وحشتناک آنان فقط با طرد کامل حاکمیت وطن‌فروشان خاین و فاشیست مذهبی و کوتاه ساختن دست‌بداران شان از افغانستان میسر است. تنها با حاکمیت رژیم مبتنی بر ارزش‌های دموکراتیک است که کودکان ما شاد و بیدار و خوشبخت خواهند بود.

اکثر قربانیان این شیوه جدید جزیه گرفتن، مردم شمالی، هزاره‌ها، کابل و ندرتاً افراد متمول سایر اقوام هستند. بطور مثال:

- یکی از کارگران فنی ریاست آبرسانی پنجصد فامیلی خیرخانه به اتهام داشتن دو میل سلاح، ۵ روز به سختی شکنجه می‌شود. طالبان از وی ۵۰ لک افغانی پول می‌خواهند. کارگر مذکور چون پول نداشت در بدل پرداخت چند خاده نل آب، آزاد می‌گردد. طالبان پیشکش یگانه قالین کهنه این کارگر را رد کرده بودند.

- یکی از کارمندان ریاست آبرسانی هم به عین اتهام دستگیر می‌شود. او با پرداخت ۵۰ لک افغانی از چنگ طالبان رها می‌گردد.

- سلیم و حبیب‌اله دو نوجوان را ساعت‌ها در کانتینر زندانی می‌سازند. آنان با پرداخت یک حلقه انگشتر طلا و یک قاب ساعت موجود از نزد شان آزاد می‌گردند. جرم آنان: فارسی حرف زدن!

پیلوت‌های خلقی و پرچمی در خدمت طالبان

طالبان چون کوچکترین مهارتی در مسایل تخنیکی و فنی طیارات ندارند اکثر افراد رژیم پوشالی را در بدل دستمزد کافی استخدام می‌نمایند. بطور مثال در بدل هر پرواز طیاره ترانسپورتی مبلغ صد لک افغانی برای چهار نفر عمله آن پرداخته می‌شود. ضمناً مبلغ یازده لک افغانی را به پیلوت‌ها به عنوان امتیاز می‌دهند. این مبالغ درست قبل از پرواز به عمله طیارات پرداخت می‌شود.

ضمناً از ۴ بال طیاره ترانسپورتی یکی آن در میدان هوایی کندهز سقوط نموده و دیگری از رنوی میدان هوایی خواجه رواش انحراف نموده و غیر فعال گردیده است.

پروازها معمولاً از طرف شب صورت می‌گیرد و مسیر زمینی طیاره را بوسیله چراغ‌های موتر از فاصله دور روشن می‌سازند.

این پروازها اکثراً به کندهز و بخاطر انتقال پرسونل جنگی، سلاح، مهمات و پول می‌باشند.

هجوم دانشوران کابل برای گندم در بدل کار

مؤسسه پاملرنه (CARE) که عموماً به جرکنی در نقاط مختلف شهر کابل مشغول است برای کارگران خود یک سیر گندم در برابر یک روز کار می‌پردازد.

در کابل از یکطرف امکان کارایی بشدت محدود است و از جانب دیگر مرزها فوق‌العاده پایین می‌باشد، لذا یک سیر گندم در برابر یک روز کار، نعمت بزرگی برای مردم گرسنه کابل بحساب می‌رود و هر که می‌کوشد به آن دست یابد.

مراجمین این پروژه بحدی زیاد هستند که مسئولین آن فیصله نموده

عبدالستار پکتیس ۲۰ بوجی گندم زد دید

عبدالستار پکتیس معین وزارت صحت عامه و چنانچه گفته می‌شود از جمله افغان ملتی‌هاست، به جرم دزدی ۲۰ بوجی گندم از وظیفه برکنار گردید. وی با رئیس شفاخانه جمهوریت نیز که از طالبان قابل اعتماد است در دستبرد و حیف و میل کمک‌های کمیته‌های خارجی دست داشته است. برای پکتیس وقتی سبکدوش می‌شد گفتند: «نه تو سر و صدا کن و نه ما بخاطر دزدی ترا تشهر می‌سازیم. زیرا در هر دو صورت بدنامی به طالبان و بخصوص به پشتون‌هاست.»

سوالی که مطرح می‌شود این است که دست تمام طالبان سطح بالا و پایین به دزدی‌هایی از این نوع آلوده است ولی چرا در جنگ قوچ‌ها پای میشی بنام پکتیس می‌شکند؟

پکتیس قربانی رقابت‌ها و تضادهای طالبان شده، نه اینکه طالبان جامه سفید، سیاه‌کار نیستند و تحمل دزدی همدستان خود را ندارند.

سگ جنگی ملاحسن و ملا منان نیازی

پسر ملاحسن معاون شورای سرپرست با عبدالمنان نیازی (مشهور به پروسه) والی کابل روی موضوعی در جدال می‌افتد. بالاخره پسر معاون صاحب سیلی محکمی به روی والی کابل حواله می‌کند.

طالبان برای فروکش غایله‌ی طرفداران والی، پسر ملاحسن را مدتی زندانی می‌سازند. وقتی او از زندان آزاد می‌شد ۱۸ نفر دیگر زندانیان را که به ادعای او بی‌گناه بودند، نیز از زندان آزاد ساخت.

این واقعه دستاویزی می‌شود تا سران طالب ملاحسن را که هیچگاهی با رئیس خود ملاربانی نساخت، از وظیفه برکنار نمایند.

اما ملاحسن هم بیکار ننشسته و بالاخره سرپرستی وزارت خارجه را به چنگ می‌آورد.

شیوه جدید جزیه گیری

مقامات بالایی طالبان در این اواخر برای تشویق زیر دستان خود و بخاطر خلع سلاح وسیع و عمومی مردم فیصله نموده اند تا هر طالبی هرچه سلاح و مهمات بدست آورد مال خودش است.

طالبان حوزه‌های امنیتی در کابل به تاسی از این فیصله‌ی سران خود به جان مردم افتاده‌اند و هر کسی را که شوق شان شد دستگیر نموده و بالت و کوب و حشیانه و تا سرحد مرگ از آنان تحریری اعتراف می‌گیرند که گویا تفنگ را حاضر سازند و یا پول آن را نقد بپردازند.

زمری - کابل

جان باختن زیر شکنجه‌های طالبی

در اوایل ماه جدی ۷۶ جنگی بین طالبان «رنج و عذاب» (مردم به طالبان لشکریان رنج و عذاب می‌گویند) و وحدت‌های خلیلی در قره‌باغ غزنی در گرفت که در نتیجه طالبان شکست خورده و وحدتی‌ها خانه‌های منطقه را تاراج کردند. طالبان جهت تلافی شکست خود، به دشت برچی حمله و بعد از محاصره منطقه، صدها نفر را از خانه‌ها، دکانها و کوچه‌ها دستگیر نموده با خود به پلچرخي آوردند. بعد از ۱۰ الی ۱۵ روز شکنجه، بستگان شان جهت احوال‌گیری بندی‌های خود به زندان پلچرخي می‌روند، اطلاع می‌یابند که طالب شاه پسر جوانی از منطقه لولنج و سیدان که در دشت برچی دواخانه‌ای بنام عرب شاه دارد، در اثر شکنجه‌های حیوانی طالبان به شهادت رسیده و او را در ساحه پلچرخي زیر ریگ دفن کرده بودند. طالبان به وارثین او می‌گویند: پسر شما در فلان جای مدفون است. بروید او را کشیده با خود ببرید. اما حق ندارید به کسی چیزی بگویید. و یا اینکه مراسم عزاداری برپا کنید. در صورت تخلف شما هم به سرنوشت پسر تان مواجه خواهید شد.

فامیل در مانده و سوگوار، جسد عزیزشان را آورده و مخفیانه دفن می‌کنند. اما با آن هم اقارب شان با خبر شده و با احتیاط به خانه آنان می‌روند و فاتحه می‌دهند. یکی از اقارب طالب شاه که در سرک چهل منتره قلعه‌نجا‌های خیرخانه زندگی می‌کند حادثه را افشاء نموده و متذکر شد که طالب شاه چنان دره خورده بود که جسدش چندان قابل تشخیص نبود.

اند کارگران را صرفاً یکبار و آنهم برای ۱۵ روز استخدام نمایند تا همه بتوانند از آن بهره‌مند گردند.

قابل توجه است که اکثر کارگران این پروژه را افراد تحصیلکرده سطح عالی و کارمندان عالیرتبه دولتی تشکیل می‌دهند.

تنها در شاخه کانال کشی رحمن‌مینه از جمله ۲۰۰۰ کارگری که شامل کار اند ۱۰٪ آن را دگروال‌ها و جنرال‌ها، ۲۰٪ را ماموران عالیرتبه دولتی و استادان پوهنتون، ۲۰٪ را ماموران پایین رتبه و معلمان، ۳۰٪ را کارگران قبلی صنعتی و ۲۰٪ را مردم عادی و بیکار شهر کابل تشکیل می‌دهد.

استادان پولی‌تخنیک هر کدام اسرارالدین، محراب‌الدین و شاه‌محمد از جمله افرادی اند که هم در این پروژه کار می‌کنند و هم در پولی‌تخنیک به تدریس می‌پردازند.

در کشوری که اولاً بیشتر از یک میلیون نیروی کار فعالش در ایران و به همین تعداد در پاکستان بسر می‌برد، ثانیاً بیشتر از ۹۰٪ روشنفکران، متخصصان و دانشمندانش در سراسر جهان سرگردان اند، ثالثاً حاکمان فاشیست مذهبی نصف نفوس کشور را در چهار دیواری و چادری محبوس ساخته اند، رابعاً سران دسته‌های خاین مذهبی برای تأمین منافع خود و باداران نه به تأمین صلح و عمران کشور، بلکه به جنگ‌افروزی و

ویرانی آن مشغول اند، نه نهاد تولیدی‌ای به ملت ما گذاشته اند و نه دستگاهی بنام ادارات دولتی، پس جای تعجب نیست که روشنفکران و کارمندان متخصص این کشور که هنوز به ترک وطن مجبور نشده برای بدست آوردن بیشتر گندم در بدل کار جسمی هشت ساعته سر و دست بشکنند و حتی آن هم آرزویی شود که بتوانند به آن دست یابند.

عقده‌های حقارت وانشدنی طالبی

بتاریخ ۱۰ عقرب حوالی ۸ صبح، گروپ های سیار امر به معروف جاده عمومی وزیراکبرخان را مسدود نموده، کسانی را که موهای سرشان با «شریعت» برابر نبود متوقف ساخته و به منزلی در همان ناحیه هدایت می‌کردند.

فردی که بخاطر خریداری نان به مهمانانش از منزل بیرون شده بود نیز به چنگ «نهی بی‌نیکر» می‌افتد و به همان منزل فرستاده می‌شود. در آنجا حدود ۵۰ نفر صف بسته بودند تا موهایشان کوتاه گردد. به این تعداد هر لحظه افزود می‌گردید. فرد مهماندار وقتی

متوجه می‌شود که شاید یکی دو ساعت بعد نوبت سر تراشی اش برسد بامسنول امر به معروف مشکل مهمانانش را مطرح می‌سازد و از او خواهش می‌کند تا اگر معامله سر او را زودتر روی دست‌گیرند. طالب از صله رحم کار گرفته عذرش را می‌پذیرد.

سر هر فردی وقتی تراش می‌شد، مکلف به پرداخت ۲۰۰۰ افغانی به سلمان مذکور بود.

این تحقیر و خرد نمودن شخصیت مردم کابل بیشتر از ده روز ادامه داشت و در نواحی مختلف این شهر صدها تن باینصورت «ارشاد شرعی» گردیدند.

انعکاس عقده‌های طالبی اشکال مختلفی دارد و این تراشیدن موی یکی از آنهاست.

مصایب رانده‌شدگان از شمالی

حدود ۱۸۰ فامیل از مصیبت رسیده‌های مناطق شمالی در ماه رمضان سال گذشته که جبراً بوسیله طالبان از منازل شان رانده شده بودند در مکتب خلیل‌الخلیلی خیرخانه جابجا می‌شوند.

در اواسط ماه میزان سال جاری طالبان به این فامیل‌ها دو روز مهلت می‌دهند تا مکتب را تخلیه نمایند. بعد از دو روز تمام فامیل‌ها جبراً از مکتب مذکور اخراج می‌گردند. از جمله ۱۸۰ فامیل ۱۳۰ فامیل توانستند اینجا و آنجا برای خود سرپناهی بیابند ولی ۵۰ فامیل تیره‌بخت چون جایی برای رهایش نداشتند ناگزیر در فضای آزاد پارک حصه اول خیرخانه جابجا می‌شوند و از روجایی، چادر و تکه‌پاره‌های کهنه برای خود سرپناهی می‌سازند.

این فامیل‌ها نه خیمه‌ای دارند و نه مواد سوخت تا از سرما و بارندگی‌های پیهم در امان باشند. بی‌پولی، گرسنگی و سرما فامیل‌های مذکور را بشدت تحت فشار قرار داده است.

پارک حصه اول خیرخانه مسیر تردد تعداد قابل توجهی از مردم است که زنان و دختران جوان این فامیل‌ها در معرض دید روزانه هزاران نفر از این عابری‌ن قرار دارند. در اینجا است که غرض شریعت طالبان می‌خواهد. اینان اگر نه بخاطر بشر دوستی و انسانیت که یقیناً در سرشت شان نیست، لاقلاً بخاطر حفظ ظاهر تطبیق اسلام طالبی شان زیر پرچم سفید کذایی شریعت هم که شده به این فامیل‌ها باندیشند که بشدت «حجاب» شان پامال می‌گردد.

این فامیل‌ها غرق در کابوس آینده نامعلوم خود می‌باشند که سرمای گزنده زمستان کابل را که چون شیخ هولناکی روی سر شان ایستاده، چگونه سپری نمایند.

از کینه، کینه خیزد!

به تاریخ ۲۷ میزان در سرک لیسه مریم خیرخانه، موتورسایکلی از کنترل خارج شده و راننده آن بشدت به زمین می‌خورد. عابری‌ن بخاطر ابراز همدردی با عجله بطرف او می‌دوند.

وقتی مردم متوجه می‌شوند راننده موتورسایکل یک طالب است همه با سردی و تنفر و بدون هیچگونه کمک متفرق می‌شوند و طالب زخمی را به حال خود می‌گذارند.

این حادثه بیانگر دقیق احساس مردم کابل نسبت به طالبان است.

شکنجه زن ۵۵ ساله و احتمال سنگسار شدن دخترش

ماه‌جهان زن ۵۵ ساله از خدمه‌های شفاخانه علی‌آباد دو ماه را در زندان طالبان بسر برده و بشدت شکنجه دیده است.

او که روز شنبه ۲۴ عقرب به ضمانت از زندان آزاد گردید، تمام بدنش کبود بود و آثار شکنجه هنوز هم به وضاحت در دستهایش دیده می‌شد. این زن زحمتکش بجرم دخترش که با یکی از صاحبان فلائنگ‌کوچ رابطه داشت از طرف طالبان دستگیر می‌شود.

دختر ماه‌جهان که صاحب هفت طفل است و در شفاخانه ملالی

زیزتون بحیث خدمه کار می‌کرد، مدت بیش از شش ماه معاش خود را دریافت نکرده بود. شوهرش نیز از چندین سال به اینسو برای غریبکاری به خارج از افغانستان رفته است.

ماه‌جهان می‌گوید از مناسبات دخترش با دیگران کوچکترین اطلاعی نداشته و طالبان بی‌جهت وی را به جرم دخترش مورد شکنجه قرار داده اند. همچنان او در دو ماهی که در زندان زنانه بسر برده نتوانسته دخترش را ملاقات نماید.

ماه‌جهان نگران است که طالبان برایش گفته اند دخترش با آن فرد دیگر یکجا سنگسار خواهد شد.

طالبان با سبکدوش ساختن هزاران زن زحمتکش مثل ماه‌جهان و دخترش و ربودن آخرین لقمه نان از دهان آنان و فرزندانشان همه را به گدایی و فحشا می‌کشانند.

خیانتکاری بخاطر سومین زن

آمر حوزه دوازدهم کابل، دختری به نام سهیلا متعلم صنف دوازدهم، دختر وکیل ظاهر را به عنوان سومین زن خود نکاح می‌کند. وکیل ظاهر کسی بود که در اثر اختلافات شخصی اقدام به قتل حارثوال عبدالرحمان می‌کند و وی را زخمی می‌سازد. چون دعوا مربوط حوزه بود آمر حوزه با استفاده از این وضعیت تقاضای تصاحب دختر متهم را نمود تا در مقابل دعوا را به نفع او پایان دهد.

ضمناً مصرف ماهانه حوزه دوازدهم مبلغ ۱۲۰ لک افغانی است و آمر صاحب یکدهم آن را هم به مصرف نمی‌رساند. گفته می‌شود این خیانتکار چهارمین نگاهش را به زور پول‌های گردآورده انجام خواهد داد.

شکل پوهنتون هم طالبی می‌شود

قبل از آنکه رخصتی زمستانی محصلان پوهنتون آغاز گردد از طرف پولیس مذهبی از اله منکرات این ابلاغیه به اطلاع رسانده شد:

۱- تمام محصلان سر از سال نو با لباس سفید، کلاه و یا لنگی سیاه به «مدرسه» حاضر شوند.

۲- هیچ محصلی حق ندارد به کار سیاسی بپردازد.

۳- هیچ محصلی حق ندارد کاست بشنود.

۴- تمام محصلین مطابق فیصله شورای پوهنتون عمل خواهند کرد.

۵- تمام محصلین باید در اوقات نماز به جماعت بروند.

۶- تمام محصلین آن سوالات علوم دینی را که از طرف اداره برایش داده شده باید یاد بگیرد. در غیر آن از حق تحصیل محروم می‌شوند.

(۹۹ سؤال در پنج صفحه)

این پروسه طالبی ساختن پوهنتون است که نه شکل آن به یک مرکز علمی می‌ماند و نه مضامین آن.

اسامی پوهاندها:

- ۱- پوهاند عبدالفتاح نذیر استاد فاکولته ساینس
- ۲- پوهاند عبدالجلیل یوسفی استاد فاکولته شرعیات
- ۳- پوهاند سید امیر شاه حسن یار استاد فاکولته زراعت
- ۴- پوهاند حقایقی استاد فاکولته اقتصاد
- ۵- پوهاند گل رحمان حلیم استاد فاکولته تعلیم و تربیه
- ۶- پوهاند محمد انور شمس استاد فاکولته پولی تخنیک
- ۷- پوهاند غلام محمد استاد فاکولته پولی تخنیک
- ۸- پوهاند غنی تنبوال استاد فاکولته پولی تخنیک
- ۹- پوهاند همایون استاد فاکولته ادبیات
- ۱۰- پوهاند هاشم سهاک استاد فاکولته زراعت
- ۱۱- پوهاند افضلی استاد فاکولته ویترنری
- ۱۲- پوهاند عبیداله اکبری استاد فاکولته زراعت

سایر استادان:

- کوهستانی پوهیالی
- افضل پوهنوال
- پنجشیری پوهتیار
- قادر پوهیالی
- ناصر پوهیالی
- سلیمان پوهنوال
- شکپ پوهیالی
- گل رسول پوهاند
- افضل انور شف دپارتمنت هستولوژی
- داکتر محمد رفیع رحمانی استاد فارمکولوژی
- داکتر محمد امان استاد اناتومی

استادانی که طی مکتوب رسمی ۷۳۹ مورخ ۷ قوس ۷۶ ریاست انستیتوت طب کابل از وظیفه منفک شده اند:

- عبدالغفار فرزند خان محمد
- سخی مرجان فرزند مه خان
- عبدالخالق فرزند عبدالباقی
- غلام فاروق فرزند غلام صدیق
- محمد مزمل فرزند محمد حبیب
- عبدالستار فرزند محمد ایوب
- محمد سلیم فرزند محمد سالم
- عتیق اله فرزند حیات اله
- محمد سلیم فرزند عبدالستار

فحشای سران طالبی

سران برجسته طالبان با آنکه بسیار خوددار اند تا هرزگیها و عیاشیهای شان بر ملا نگردد ولی این موجودات ضعیف النفس و جاه طلب وقتی به بوجیهای پول و چوکی سوار می شوند کجا می توانند جلو شهوت غیر نورمال و حیوانی خود را بگیرند. بسیاری از اینان با وصف اینکه به چهار زن شرعی هم دست یافته اند، بی شرمانه مشغول فحشا هستند.

در کابل چندین مورد دیده شده که طالبان رده های بالایی در نواحی شهرنو روسپیان حرفه ای را از موترهایشان پایین و خود با دستپاچگی محل را ترک نموده اند.

در چندین مورد دیده شده که این علمای دین و وارثین انبیاء به علت مصاب بودن به امراض ناشی از مقاربت جنسی به داکتران مراجعه نموده اند.

دشمنی با پوهنتون زیر نام پرچمی و خلقی

طالبان کمر همت بسته اند تا مراکز تعلیمی در افغانستان را به انحلال بکشانند. آنان زیر نام «تصفیه عناصر ناباب» ۱۳۷ تن از استادان و کارمندان تعلیمات عالی در کابل را از وظایف شان سبکدوش ساخته اند. طالبان این حقیقت را بخوبی درک کرده اند که سیاست های جاهلانه، مستبدانه و قرون وسطایی آنان برای مردم قابل قبول نیست و به این واقعیت نیز پی برده اند که مراکز تعلیمی بخصوص پوهنتون تاریخ درخشانی در برافروختن آتش مبارزه در برابر استبداد را داشته است بناءً برای خاموش ساختن کوچکترین صدای اعتراض زیر نام اینکه این افراد همه خلقی و پرچمی بوده، به تصفیه وسیعی دست زده اند.

مردم ما از این ریاکاران می پرسند که چطور می توانید جنرال ها، پبلوت ها، تانکیست ها، خادیست ها و سایر جنایتکاران خلق و پرچم را در بغل بفشارید ولی این استادان را نمی توانید تحمل نمایید؟

مجموعه استادان و مامورینی که از وزارت تحصیلات عالی منفک شده اند:

پوهنتون	۴۶ نفر
پولی تخنیک	۲۹ نفر
انستیتوت طب	۷ نفر
انستیتوت پیداگوژی	۲۶ نفر
وزارت تحصیلات عالی	۲۹ نفر
مجموعاً	۱۳۷ نفر

تاراج آثار عتیقه و گرانبهای دکانها

وقتی طالبان در اواخر ماه میزان اطلاعاتی مبنی بر محو تمام تصاویر و بازیچه‌های موجودات ذیروح را از رادیو «صدای شریعت» نشر نمودند، فردای آن گروپ‌های مسلح طالبان به تمام هتل‌ها و دکان‌های شهر کابل هجوم برده و به لت و کوب دکانداران و تخریب وسایل آنان پرداختند.

و اما گروپ مسلح دیگری از طالبان که در انتظار چنین دستوری

بودند، طبق نقشه به انتیک فروشی‌های کوچه مرغ‌ها و نواحی چهارراهی توره‌بازخان و شهرنو هجوم برده و تمام مجسمه‌های نقره‌ای، برنجی، چوبی و سایر اشیای عتیقه و تاریخی را تاراج نمودند که قیمت هر کدام به میلیون‌ها افغانی می‌رسید. آئنده از مغازه‌ها که مالکین شان فرصت یافتند دکان خود را قفل نموده و فرار کنند از این غارت مصون ماندند.

اطلاعه به ریاست عمومی امر به معروف و نهی از منکر

خوانندگان محترم! ریاست عمومی امر به معروف و نهی از منکر توجه هموطنان مسلمان و متدین کشور را به مراتب و نکات آتی جلب می‌دارد:

- ۱- محرم تمام تصاویر و عکس‌های ذیروح و آرم صلیب که در موتورها، منازل، دکان‌ها و یا هر جای دیگر نصب باشد.
- ۲- تمامی رنگمالان محترم که عراده حات و یا تعمیرات را رنگ می‌نمایند از کشیدن تصاویر فوق جدا خود داری نمایند.
- ۳- تمام دکان‌ها و لوازم آن‌ها و سایر فروش تصاویر کاغذی و بازیچه‌های پلاستیکی که برای اطفال تهیه می‌گردد و در آن شکل و تصویر ذیروح باشد، جدا خود داری و روزند. در صورت تخلف با متخلفین برخورد شرعی و قانونی صورت گرفته و مجازات قسار خواهد گرفت.

شریعت

«دموکراسی خلاف شریعت است»

در محفلی بمناسبت تقبیح کشتار جمعی ۲۰۰۰ نفر طالبان که در ماه قوس در هتل اترکانینتال برگزار شده بود، یکی از ملایان ضمن چرندیات دیگر گفت: «ما دموکراسی نمی‌خواهیم. این خلاف شریعت است. هر که دموکراسی بخواهد خلاف شریعت عمل کرده است. دموکراسی چیست؟ دموکراسی حکومت مردم بر مردم است، در حالیکه ما حکومت خدا بر مردم را می‌خواهیم.»

ترانیک شرعی طالبان

روزی با شوهرم یکجا می‌خواستم از خیرخانه به تایمنی بروم. در ایستگاه خیرخانه برایم گفتند اگر محرم با خود داری بالا شو در غیر آن حق بالا شدن نداری. خوشبختانه با خود «محرم» داشتم، سوار بس شدیم و به ایستگاه تایمنی رسیدیم. آنجا وقتی همراه با شوهرم می‌خواستم سوار بس شویم اینبار مانع شوهرم شدند و گفتند موتور زنانه است و شوهرت

حق ندارد بالا شود. شوهرم بلا تکلیف و حیران ماند و از کلینر پرسید چه کند. کلینر با خونسردی اشاره به جنگله موتر شهری کرد و گفت تمام شوهرها را در جنگله موتر جابجا کرده‌ایم، خودت هم آنجا بالا شو. کلینر چون تردید شوهرم را دید گفت: «اگر راضی نیستی خودت برو و بگو که خانمت را در کجا پایین کنیم.» وقتی این مقررات احمقانه را دیدم عمیقتر درک کردم که وحشت بنیادگرایی کشور آفت‌رسیده‌ی ما را به کجا خواهد برد.

ن. شجر

کیفر ندانستن زبان پشتو

شب ۱۹ میزان ۷۶ در بلاک ۱۶ آپارتمان ۵۳ مکروریان چهارم منزل شاه‌نورخان دزدی می‌شود. دو روز قبل از این حادثه، در همین بلاک، دهلیز اول منزل چهارم دزدی گردیده بود. شاه‌نور جریان را به وکیل بلاک اطلاع می‌دهد. وی از ترس حوزه نرفته و هارون پسر شاه‌نور را وادار می‌سازد تا به حوزه اطلاع دهد. بعد از یک ساعت خود به دنبال او به حوزه رفته پسران بی‌گناه مردم را که تقریباً به ده نفر می‌رسیدند به طالبان لست می‌دهد. از آنجمله دو نفر قندهاری، یک نفر وردکی و یک نفر مسکونه ده‌سبزها و متباقی امراله، سردار، فرید، متین، شریف به شمول هارون که پشتو زبان نبودند زندانی می‌شوند. ساعت نه و نیم شب آمر حوزه با افرادی آمده هر اسیر را به حدی لت و کوب می‌کنند که آنان مجبور می‌شوند به ناحق اعتراف نمایند که دزد بوده‌اند. این جوانان بعد از دادن رشوه و تعدادی هم با آوردن سفارش‌نامه، از زندان آزاد می‌گردند و به این صورت از عذاب بیشتر بخاطر ندانستن زبان پشتو موقتاً نجات می‌یابند.

نرخ سیاه کردن روی

طالبان در سرطان ۷۶ عیدی محمد نانوار به اتهام اینکه وزن‌تان کم است، مبلغ پانزده لک افغانی جریمه می‌کنند و برایش می‌گویند: «پارویت را سیاه می‌کنیم و در شهر کابل می‌گردانیم و یا پانزده لک را نقد به ما بپرداز.» شخص مذکور پانزده لک افغانی به طالبان پرداخت و آبروی خود را خرید.

ستم و زورگویی

در مکروریان ۴ بلاک ۱۳، آپارتمانی را که وارث آن کمال‌الدین اسحقزی می‌باشد فامیل دیگری به گرو گرفته است. طالبان وقتی از قضیه آگاه می‌شوند فوراً دست به کار شده و می‌خواهند خانه را به زور بگیرند. با کسی که خانه را گرو گرفته بگومگوی شان بلند می‌شود. یکتا از طالبان در خطاب به یکی از زنان خانواده می‌گوید: «اگر کسی با من زبان بازی

که استخوان دستش شکست و بستری شد.

زمری

۹۰ نفر «نامطلوب»

در وزارت معادن

در این روزها که «امارت اسلامی» تصمیم اخراج ماموران و کارمندان دولت را تحت عناوین مختلف دارد، در آخر حاضرین در مقابل نام افراد فقط می‌نویسند «نامطلوب منفک گردید». از آن جمله در وزارت معادن و صنایع به تعداد ۹۰ نفر را «نامطلوب» تشخیص کرده و جواب دادند که به تعداد ۱۴ نفر آنان از ریاست سروی معادن می‌باشند.

دزدی لشکریان اسلام

در اوایل اسد در یکی از روزها فردی در نزدیک مسجد پل‌خشتی سوار بر بایسکل می‌آید. آنجا طالبی که کلاشکوف بدست دارد، امر توقف داده می‌گوید که بایسکل خود را بگذار و بخاطر ادای نماز به مسجد برو. فرد مذکور مجبور به اجرای دستور می‌گردد. بعد از ادای نماز متوجه می‌شود که نه طالب وجود دارد و نه بایسکل. داد و فریادش به جایی نمی‌رسد و دست خالی به خانه بر می‌گردد.

«خیر است وحشی اند...»

به تاریخ ۸ سنبله ۷۶ ساعت ۵ عصر در سرک پنج تایمی موتری که حدود ۵ تا ۶ نفر مسلح با بازوبند های امربال معروف بر آن سوار بودند می‌ایستند و کسانی را که ریش شان کوتاه بود و یا کلاه به سر نداشتند دره می‌زدند. از جمله مینی بسی را توقف داده و دو زن را که جوراب گواشی به پا داشتند پایین نموده و با دره و بری لت و کوب می‌نمایند که چرا این جوراب‌ها را پوشیده‌اند. این حالت را که مردم می‌دیدند کوشش می‌کردند تا از ساحه دید آنان خود را دور سازند. وقتی موتر آنان رفت زنانی که دره خورده بودند می‌گفتند: «خیر است آنان وحشی اند و روز حاکمیت شان زودتر پایان خواهد یافت.»

دفاع از ناموس در قاموس طالبی

بتاریخ ۵ سنبله ساعت ۱۲ شب «طلبه کرام» مجهز باتانک و کلاشکوف به محاصره منطقه ده افغانان پرداخته، و اریکین بدست داخل خانه‌ها شده و پسران پنجگیری هارامی نمودند. همان شب حدود ۴۰۰ جوان را به نام پنجگیری با خود به جای نامعلومی بردند. بعد از آن جمله صرف ۴۰ نفر را رها کردند اما از سرنوشت سایرین تا حال اطلاعی در دست نیست.

کند وی را به حوزه می‌برم، وقتی با من حرف می‌زنی رویت را پت کن.» در مقابل خانم جواب می‌دهد: «ما زنان کابل شریف و پاک دامن هستیم ولی چون شما همه فاسد و چشم چران هستید، خویست تو طرف من سیل نکنی.» بالاخره طالب مذکور اثاثیه فامیل بیچاره را در ناوقت شب از خانه بیرون کرده و دستور می‌دهد تا فردا خانه کاملاً تخلیه باشد.

نتیجه مقاومت قاطع

به تاریخ ۱۷ میزان ۷۶ در حالی که صنف‌های لیسه غازی خالی از میز و چوکی بودند، امتحانات جریان داشت و شاگردان امتحان شان را با نشستن به روی زمین می‌دادند. در این حال طالبان، خواستند تا جریان امتحانات را از نزدیک ببینند. آنان بدون توجه به کمبود و نبودن میز و چوکی و مشکلات شاگردان بخصوص که در آن هوای سرد به روی زمین نشسته بودند، معلم مضمون را در حضور شاگردان به جرم اینکه به شاگردان نقل می‌دهد تحقیر نموده کشان کشان به دروازه مکتب می‌برند اما مداخله شاگردان به دفاع از معلم شان بحدی قاطع بود که طالبان نتوانستند او را ببرند.

فاشیزم دینی طالبی

در بلاک هوایی واقع قلعه وکیل نماز خواندن بالای مردم تحمیل می‌شود. طالبان همه روزه در مسجد حاضری می‌گیرند و اگر کسی به نماز حاضر نشود رویش راسیه می‌کنند. یکی از روزها در وقت نماز خفتن چند نفر حاضر نبود. وقتی طالبان از قضیه خبر می‌شوند برای دستگیری آنان دست بکار می‌شوند. سه ریش سفید و یک پسر جوان را دستگیر کرده اما پسر جوان که وارث نام دارد، از گیر شان فرار می‌کند. و سه نفر ریش سفید که رویشان سیاه شده بود در اطراف بلاک‌ها نمایش داده می‌شوند.

دزدان طالبی، حقیر تر یا حرامزاده‌تر از دزدان جهادی؟

به تاریخ ۹ میزان ۷۶ در مارکیت مکروریان سوم طالبان رهگذران را متوقف ساخته و چله و انگشتر کسانی را که به دست داشتند کشیده و تهدید می‌کردند که پوشیدن آن در اسلام منع است. این نوع دزدی در روز روشن در دوران جهادی‌ها هم کم سابقه بود.

جزای چادر لغزیدن در شرع طالبی

در سرک میدان هوایی کابل ناوایی زنانه‌ای است که در آن زنی به نام پشتون به توزیع نان می‌پردازد. در سنبله ۱۳۷۶ در جریان توزیع نان چادر پشتون از سرش افتید. طالبان وی را آنقدر لت نمودند

دل‌سرد و نگران آینده فرزندان شان ساخته بود. همچنان محیط فاسد بیرون از مکتب نیز عامل دیگرست که وضع تعلیم و تربیت را در داخل مکتب مغشوش می‌سازد.

معلمان به انجام وظیفه خیلی‌ها بی‌علاقه بوده و در آشفته فکری و افسردگی بسر می‌برند، زیرا فشارهای اقتصادی و زندگی نابسامان و روزگار نکبت‌بار، ایشان را چنان خورد و خمیر ساخته است که روان سالم یک مربی را ندارند. ده‌ها تن از معلمان ترک وظیفه کرده راهی دیار غربت شده‌اند و عده‌ای که موجود بودند، گاه‌گاهی از کارهای طاقت‌فرسای جسمانی یعنی مزدوری‌های روز مزد، خود را فارغ ساخته به مکتب می‌آمدند بعضی‌ها حتی کراچی‌های شان را در بیرون از مکتب «پارک» می‌کردند و به مجرد فراغت از تدریس در کوچه‌ها به فروش وسایل و مواد مورد نیاز مردم می‌پرداختند. مسئولان اداری و تدریسی مکتب جهت جلوگیری از غیابت‌های بیش از حد معلمان، موافق بودند که حداقل هفته دو تا سه روز حاضر وظیفه شوند. علاوه‌آش ساعت درسی روزمره را به چهار ساعت و سی دقیقه، اختصار کرده بودند.

از شروع الی ختم سال تعلیمی به شاگردان کتب درسی توزیع نشد، لوازم درسی در اختیار شان قرار نداشت و مواد ممد درسی نیز موجود نبود. تمامی سامان آلات لابراتوار های سه‌گانه فزیک، کیمیا و بیولوژی که در گذشته قسماً فعال بود، در دوران جهادی‌ها به سرقت برده شد. از مواد سمعی و بصری نیز اثری نیست. چارتهای مطبوع؛ و نقشه‌های جغرافیایی و به صداها متر مربع چوب نجاری شده ساختمان مکتب نیز دزدی و حریق گردیده است. از شبکه

برق، تلفن و آب نل، هم خبری نیست.

اکثریت شاگردانی که غیرحاضری دایمی و پی هم داشتند، علت آنرا در مصروفیت بازار بیان می‌دارند. بازاری شدن شاگرد که از روی جبر و مشقت روزگار است، کرکتر و شخصیت وی را تغییر منفی می‌دهد. تربیت بد شاگردان برمشکلات می‌افزاید.

برای شاگردان در محیط مکتب، شرایط و زمینه رشد تربیت بدنی وجود ندارد. انواع انحرافات متأسفانه دامنگیر شاگردان بوده که تجدید تربیت ایشان با این شرایط که طالبان فراهم ساخته اند خواب است و خیال. عموم شاگردان از نگاه روانی احساس امن و آرامش ندارند. زیرا در شرایط مخوف پلیسی طالبان همگان به شدت مشوش اند که مبادا در چنگال ددمشانه نهی از منکر و غیره گرفتار شوند شاگردان عملاً دیده اند که بعضی از معلمان و همصفان شان را چطور در وقت درس از مکتب برده و تاکنون ناپدید می‌باشند. یکی از علل غیر حاضری معلمان و

وقتیکه طالبان وحشت اهالی ده‌افغانان را دیدند: «خواهران نترسید، ما بخاطر حفظ و نگهدانی شما آمده‌ایم و از ناموس شما دفاع می‌کنیم.» در مکتب بی‌ناموسان طالبی دور کردن شوهران، پدران و برادران زنان به معنی دفاع از ناموس است!

صمد

وضع تعلیم و تربیه در مکاتب شهر کابل

موجودیت بحران سیاسی و اقتصادی در جامعه، ناگزیر موجب بحران های اجتماعی و فرهنگی نیز می‌شود.

با به قدرت رسیدن نیروهای بنیادگرا، بخصوص طالبان، عموم فعالیت های تعلیمی و تربیتی، سیر قهقراپی را طی نموده است. لیسه استاد خلیل‌الخلیلی واقع حصه اول خیرخانه‌مینه کابل، نمونه‌ای از مکاتب کابل است.

لیسه خیرخانه بر وفق مراد خلقی‌ها و بعداً جهادی‌ها تاکنون به دو

نام (حبیب‌اله شهید) و (استاد خلیل‌الخلیلی) مسما گردیده است.

در لیسه استاد خلیل‌اله خلیلی سالیهای قبل یک صدوپنجاه معلم و سه‌هزار شاگرد در سه تایم درسی مشغول فعالیت بودند که شصت در صد آنان را اعم از معلمان و متعلمان، ذکور و بقیه را اناث تشکیل می‌داد. با ظهور طالبان،

تشکیل اداری، تدریسی و پرسونل خدماتی به شصت در صد تنقیص یافت.

طی یکسال تعلیمی ۹۵٪ ساختمان فیزیکی و امکانات تخنیکی لیسه استاد خلیلی، مورد استفاده مهاجران قرار داشت که از اثر جنگهای خانمانسوز جهادی‌ها عموم شعب درسی و اداری مکتب را اشغال نموده بودند. هویداست که با جابجا شدن مهاجرین به کدام پیمانانه شرایط آموزش و پرورش محدود گردید. شاگردان و معلمان فقط هفت ماه کامل را در صورتی که وضع جوی مساعدت می‌کرد در فضای آزاد بروی خاک نشستند و به اصطلاح درس خواندند. درسی که معیاری نداشت، به اصطلاح مره پوره کردن بود.

در آغاز سال تعلیمی کودکان زیادی از شمولیت به مکتب باز ماندند زیرا به خاطر کمبود جا، از پذیرفتن اطفال خودداری می‌شد. عدم موجودیت نظم و دسپلین لازم، انعکاس وسیع داشت که اهالی محل را

**ز مونږ خلک د طالبی او جهادی
بنستپالو د ټولو ظلمونو،
خیانتونو او بی‌ناموسیو پای
یواځی د سیاسی ډگر څخه د
هغوی په له‌مینځه وړلو کی وینی!**

رقص و آواز خوانی در محافل عروسی را منع کرده‌اند ولی مردم به آن وقعی نمی‌گذارند.

دین‌فروشی و اخلاق‌نمایی طالبان

به تاریخ ۹ سرطان ۷۶ در مکروریان ۴ حوالی ۱۱ شب جوان ۲۲ ساله‌ای که از شدت گرمی و مریضی به بالکن برآمده بود مورد غضب طالبان گزمه گرد قرار گرفت. سردسته گزمه به شتاب خود را به جوان می‌رساند و بلافاصله وی را زیر لت و کوب می‌گیرد. جوان فریاد کشیده می‌پرسد که گناه من چیست؟ طالب وحشی صفت می‌گوید: «لعین مرتد، هم زنکه‌بازی می‌کنی و هم گپ می‌زنی». جوان مذکور التماس کنان می‌گوید: «من بسیار مریض هستم و از ناآرامی زیاد به بالکن برآمده‌ام. آیا در این وقت شب کدام فامیل بیدار است و در این تاریکی چیزی دیده می‌شود؟» از سر و صدای زیاد تمام اهالی بلاک بیدار شده بودند و به بی‌شرافتی و مردم‌آزاری طالبان نفرین می‌فرستادند.

طالبان وحشی بعد از لت و کوب جوان بدون هیچگونه اعتناء به اعتراض و عکس‌العمل مردم از بلاک مذکور بیرون رفتند تا حادثه دیگری برای رفع عقده‌های حقارت خویش خلق کنند.

وژمه سبا

وحشت در شفاخانه

شفاخانه ۵۲ بستر خیرخانه‌مینه به همکاری و مساعدت وسیع یکی از مؤسسات خارجی فعالیت می‌کند. این شفاخانه بعد از تصرف کابل توسط طالبان بوسیله یک دیوار چوبی به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم شده است. به تاریخ ۲۲ عقرب ۷۶ موتر سیاهی مقابل در شفاخانه توقف کرد و چهار مرد بلند قد با ریش‌های بلند، لباس و لنگی‌های سیاه از آن پیاده و بی‌درنگ داخل شفاخانه شدند. بعدها معلوم گردید که این‌ها افراد امر بالمعروف و نهی از منکر بودند. اینان به اتاق داکتران زن سر زدند. دو نفر داکتران که با چین و کلاه سفید ملبس بودند به نسبت اینکه یکی از آنها لبسین زده بود و دیگری شلوار به تن داشت شدیداً سرزنش شده و اسم شان یادداشت گردید و برایشان اخطار داده شد که شوهران شان مجازات خواهند شد. در انثای خارج شدن از دهلیز داخله دو نفر داکتر مرد که به طرف دهلیز داخله روان بودند نیز سرزنش و تهدید شدند زیرا آنها قصد رفتن به بخش زنانه را داشتند. افراد مذکور می‌خواستند داخل سرویس نسایی ولادی شوند. داکتران آن سرویس که قبلاً از آمدن امر بالمعروف آگاه بودند خود را در یک اتاق پنهان کرده و چادری‌های شان را به سر کردند تا مبادا مورد سرزنش قرار گیرند. خوشبختانه کارگر مؤظف دروازه سرویس با ترس و لرز به طالبان گفته بود که اینجا صرف زنان مریض و حامله دیده می‌شوند و رفتن شما ضرور نیست. امر بالمعروف از

صداها تن از شاگردان همین است که طالبان مفکوره برتری طلبی‌های قومی، لسانی و منطقوی را در اذهان معلم و شاگرد تلقین کرده و تفرقه افکنی را گسترده تر ساخته‌اند.

در حال حاضر چند تن از معلمان و دهها شاگرد در بازداشت طالبی بسر می‌برند. طالبان حتی شاگردان نابالغ دوره ثانوی را به حبسه و نیرنگ‌های گوناگون بازداشت و مورد فجیع‌ترین آزار و اذیت جنسی و جسمانی قرار داده‌اند.

معلمان معاش، ماه جوزای سال روان را به قیمت دادن چندین لک افغانی رشوه در اخیر ماه عقرب اخذ نموده‌اند. ازین به بعد معلمان مکلف‌اند برای بدست آوردن معاش ماههای قبل خود باید در فی صدهزار افغانی معاش، از مبلغ پنج‌هزار افغانی خود بگذرند.

مولوی عبدالسلام «جواد» به اصطلاح مدیر این مدرسه از طالبان جدید بوده که در عین حال به سه چهار وظیفه دیگر هم اشتغال داشته و هرگز به وظیفه اداری مکتب رسیدگی نمی‌تواند. او در مسجد پنج‌صند فامیلی ملاامام و در یکی از جزوات‌های قطعات نظامی طالبان قومندان و در اوقات فراغت و خلوت مشغول توزیع تومار و تعویذ برای زنان نیازمند است. مولوی مدیر صرف یکی دو ساعت به مدیریت حاضر می‌شود و فقط از موهای سر شاگردان، داشتن و نداشتن دستار، کلاه طالبی و ریش پرس‌وسنل و ارسی و توصیه‌های لازم شرعی عنایت می‌فرماید.

پرس‌وسنل خدماتی نسبت معاش ناچیز که آنهم عندالموقع اجرا نمی‌گردد. ۹۰٪ کاهش یافته و حاضر به اجرای خدمت نیستند. صرف دو نفر باقی مانده‌اند.

خلاصه طی سالهای اخیر دوران جهادی‌ها و بخصوص به هنگام آمدن طالبان، از مدرسه استاد خلیل‌الله خلیلی چیزی به جا نمانده و اینکه مکتب جریان داشته و سال تعلیمی به پایان رسید، چیزی بوده به نام. طالبان از باز بودن مکاتب بی‌کیفیت، صرف بهره سیاسی می‌گیرند و زمینه‌ای می‌شود تا کمک‌های مؤسسات خارجی را به بیلند.

شیما

از پاسداران مرگ و تاریکی

به تاریخ ۲۳ میزان ۷۶ در محفل عروسی راضیه در مکروریان سوم، در حالی که تمامی اعضای خانواده سرگرم رقص و آواز خوانی بودند طالب بچه‌های مزدور با شنیدن صدای رادیو کاست بی‌اختیار داخل خانه شده و بلافاصله رادیو کاست را تکه‌تکه می‌کنند و به زنان دو و دشنام‌های غلیظ می‌دهند. اوباشان وقتی برادر داماد معشوق نام را به چنگ می‌آورند وی را بیرون از خانه برده آنقدر لت و کوب می‌کنند که از حرکت می‌ماند. بعداً او را با خود به حوزه می‌برند. از سرنوشت معشوق هنوز هیچ اطلاعی در دست نیست. با آن که فاشیست‌های مذهبی دایره زدن و

از مردم پسران کنید که آیا من سلاح دارم یا خیر. من خود یک کارگر سیلو هستم. اما جلادان خون آشام بدون کدام پسران او را مانند یک گوسفند با کارد حلال می‌کنند. وقتی که خانم، شوهر خود را غرق در خون می‌بیند، سگته می‌کند و برادر وی را با یک مرمی تفنگچه از بین می‌برند. دزدان جنایتکار تمام پول و دارایی خانه را غارت می‌کنند. از فامیل مذکور فقط یک طفلک سه ماهه و یک دخترک پنجساله باقی مانده است.

حبیبه

از فساد و خیانت‌های طالبان

ارگانه‌های دولتی در کابل چون در مطابقت کامل با «امارت اسلامی» قرون وسطایی طالبان قرار ندارد باید تا سرحد انحلال تصفیه گردد.

وضع بانکها در کابل نمونه خوبی از این رفتار طالبان است:

از ۱۴۰۰ نفر پرسونل مرکز «د افغانستان بانک» که ۶۰٪ آنان را کارمندان زن تشکیل می‌دادند تنها ۵۰۰ نفر باقی‌مانده اند و ۱۴ شعبه شهری این بانک که در هر کدام بین ۲۰ - ۱۵ نفر کار می‌کرد اکثراً تعطیل و غیر فعال اند.

پنج الی شش ماه می‌شود این بانک قادر نشده معاش مأمورین ادارات را بپردازد. اما در مقابل اکثر قراردادهای دولتی و آنانی که سالها قبل بانک مقروض شان بوده با پرداخت ۵۰ - ۲۰ فیصد مجموع پول خود بعنوان رشوه می‌توانند قروض خود را حصول نمایند.

بطور مثال قادر فلز در تابستان سال جاری، با جور آمد با سلاح خان مدیر عمومی خزانه، معاون او خدامحمد و همچنان با خزانه‌دار پادشاه‌زال‌الدین و معاونش دل‌آقا توانست تمام پول های گذشته قراردادی خود را از بانک بکشد و ۲۰٪ آن را به عنوان رشوه به افراد فوق‌الذکر پرداخت نماید.

همچنان زالف‌خان تیکه‌دار چوب هم توانست با وارد معامله شدن با طالبان و پرداخت رشوه قرض‌های خود را از بانک حصول نماید. این در حالی است که وقتی مأمورین دولتی بخاطر معاش های شش ماه قبل خود به بانک مراجعه می‌نمایند، طالبان بانگ می‌زنند که بانک پول ندارد.

طالبان همانند برادران جهادی
شان رهن و تبه‌کار اند

ساعت ۸:۱۵ شب، ۶ مرد مسلح در منزل حاجی‌بسم‌الله واقع در ایستگاه دانش حصه سوم خیر خانه را می‌گویند. چون حاجی مشغول ادای نماز بود خانمش به در رفته می‌پرسد کی هست. جواب می‌شود: «من ملا عبیدالله هستم، در را باز کن». وقتی خانم در را باز می‌کند، شش مرد مسلح به خانه هجوم برده و با دو مرد مسلحی که قبلاً از راه دیوار

خویشاوندان مریشان که پشت دروازه سرویس منتظر بودند خواست تا حقیقت را بگویند که آیا اینجا مردها رفت و آمد دارند یا خیر. چند روز بعد ساعت ۱۱ بجه قبل از ظهر داکتران در اتاق خود در حال صحبت بودند و چند مریض نیز در اتاق ولادت تحت مشاهده و معاینه قرار داشتند. ناگهان دروازه سرویس باز شد و یک طالب سراپا سیاه پوش با بوت‌های کثیف خود خلاف مقررات شفاخانه و بدون اخذ اجازه وارد سرویس نسایی ولادی گردید. داکتران که اکثراً کلاه بسر نداشتند وحشت‌زده شده و دو نفر فوراً از اتاق خارج شده خود را پنهان کردند. بقیه چادری‌های خود را گرفته و خود را پوشاندند. طالب بعداً کتاب اتاق ولادت را ورق زد و گفت کتاب تعیینات کجاست؟ بی‌چاره نمی‌دانست که کتاب تعیینات کجا باید باشد. او همه داکتران را با نگاههای خاصی از زیر نظر گذرانده خارج گردید.

محمداسلم

سینما زینب سوخت و
طالبان رقصیدند

بتاریخ ۱۱ جدی ۱۳۷۶، ساعت ۸ صبح که به طرف مرکز شهر می‌رفتم، در مسیر راه متوجه شدم که از سینما زینب شعله های آتش بلند است و صدها نفر ایستاده و سوختن آن را تماشا می‌کنند. هر کس نظری داشت. یکی می‌گفت «چرا طالبان سینما را سوختاند؟» مرد سال خورده‌ای بوده که می‌نالد: «همه چیز از دست ما رفت، باز کی خواهد آمد و سینما درست خواهد کرد.» طالبان که از سرک مقابل سینما زینب عبور می‌کردند بعد از یک توقف کوتاه می‌خندیدند و از سوختن سینما خوشحالی می‌نمودند و به پشتو می‌گفتند: «خوب شد، مرکز فساد باید بسوزد».

من که اشک از چشمانم سرازیر شده بود و گلویم را عقده گرفته بود به این فکر افتادم که این ها چقدر بی‌وجدان اند که از ویرانی کشور و سوختن سرمایه‌های ملی خوشحال می‌شوند.

جنایت هولناک به سبک طالبی

به تاریخ ۲۰ میزان ۷۶ روز یکشنبه ساعت دو و پانزده دقیقه در کارته سه شخصی بنام احسان‌اله بعد از هشت سال با مقداری پول می‌آید. چون خانه آنان نزدیک مأموریت سمت بود سه تن طالب او را می‌بینند و فوراً به مولوی شان یعنی قومندان آن مأموریت اطلاع می‌دهند که امروز یک شکار چاق و بسیار خوب پیدا کرده ایم. ساعت دوازده شب شخص مولوی شکم کلان همراه با سه نفر دیگر با پوزه‌های بسته داخل آن خانه می‌شوند و می‌گویند که چه کردی سلاح‌هایت را که به ما راپور رسیده. احسان‌اله که ۵۵ سال دارد برای آنان می‌گوید که برادران شما فردا صبح

کاری کرد، با آمدن طالبان به کابل به عنوان سرمشاور این ولایت مقرر شد.

دگروال صفت‌اله چقدر غرور و همت خواهد داشت؟

دگروال صفت‌اله که سمت ریاست ارکان را نیز بدوش دارد، وظیفه می‌گیرد که بعد از شکست طالبان در مزار پروازهای ممتد به کندز داشته باشد. در اوایل سنبله ۷۶ صفت‌اله از ساحه سالنگ دوباره برمی‌گردد و احساس خطر می‌نماید که مبادا مورد حمله قرار گیرد. این در حالیست که بخاطر تطمیع بیشتر عمه پرواز، مبلغ ۵۰ لک در کابل و ۵۰ لک در کتر برای شان پرداخت می‌شد. هنگام برگشت ملاعبیده، صفت‌اله را در محضر کارمندان قوای هوایی و متجمله بهرام قومندان کندک ۱۲ سیلی کاری می‌کند.

آیا صفت‌اله اینقدر غیرت و عزت دارد که انتقام این سیلی را با بمباران مقر «امیرالمومنین» و ملاعبیده و شرکا بگیرد؟

کیبل کاری معلم حین امتحان

به علت مشکلات کمبود جا و معلم، شاگردان لیسه غازی در لیسه امانی جا به جا شده و امتحان هر دو مکتب یکجا اخذ می‌گردد. بتاريخ ۲۰ عقرب ۷۶ در جریان اخذ امتحانات سالانه معاون تعلیم و تربیه با گروپ امر بالمعروف به لیسه امانی آمده و گویا جریان امتحانات را تفتیش می‌کرد. در این جریان چشمش به یکی از معلمان لیسه غازی می‌افتد که سرش لیج است. فوراً توسط افراد امر بالمعروف کیبل کاری می‌شود.

اسم هم باید به میل طالب باشد

مدیر لیسه امانی که از جمله «طلبه‌ی کرام» می‌باشد یکی از شاگردان را تهدید می‌نماید که اسم خود را تغییر بدهد. شاگرد مسیح‌اله نام داشت. طالب صاحب می‌گوید که چون این نام اسم یکی از پیغمبران است نباید بالای این شاگرد گذاشته شود.

جنایت طالبی به خاطر کتمان بی‌ناموسی طالبی

به تاریخ ۸ سرطان ۷۶ فریداحمد ولد عبدالمحمد از قریه آغلی خان ولسوالی سالنگ ولایت پروان که در حصه دوم کارته پروان سکونت داشت و ۱۲ سال از زندگی پر از رنج و درد را پشت سر گذاشته بود، در پوسته امنیتی طالبان واقع حصه دوم کارته پروان از طرف دلاور نام طالب به رگبار بسته می‌شود و در جا جان می‌دهد. دلاور بعد از ارتکاب این جنایت پا به فرار می‌نهد که از طرف یکی از

داخل حویلی شده بودند یکجا تمام اعضای خانواده را در منزل دوم در اتاقی زندانی می‌سازند. دزدان در تفتیش خانه به قیمت ۳۰۰ لک افغانی زیورات، ۲ لک افغانی پول نقد و ده هزار روپیه پاکستانی را بدست آورده منزل را ترک می‌کنند. این دزدی مسلحانه که بتاريخ اول عقرب صورت گرفت ۴۵ دقیقه طول می‌کشد.

فردای آن صاحب منزل قضیه را به حوزه امنیتی اطلاع می‌دهد. آمر حوزه از وی می‌پرسد که با کی دشمنی داشتی. چون حاجی با کسی دشمنی نداشت، آمر حوزه بعد از پافشاری و استدلال زیاد وی را متقاعد می‌سازد تا یکی از خویشاوندانش را که ۳ سال قبل با وی جدال لفظی داشته، قلمداد نماید. حوزه امر دستگیری آن افراد بی‌گناه را داده و همه را زندانی می‌سازد تا باینصورت جلو بالا شدن بوی غارتگری طالبان را گرفته باشد. اما مردم بخوبی می‌دانند که بمجرد تاریک شدن هوا شهریان کابل عادت کرده اند که با توجه به نجات از شر طالبان قیود شبگردی را خود رعایت نمایند و هیچ فرد نمی‌تواند در شب گشت و گذار نماید، پس چطور ممکن است که ۸ نفر دزد مسلح منزلی را بدزدند ولی به چنگ طالبان نیفتند.

میهن‌فروشان خلقی در خدمت خاینان طالبی

لست خلقی‌هایی که در رژیم پوشالی وظایفی داشتند و فعلاً در رژیم طالبان موقعیت‌های برجسته را احراز نموده اند:

۱- دگروال کریم معاون اول غند ۳۳۵ در شیندند در سال‌های ۷۰-۱۳۶۴ از ولایت هلمند، فعلاً رئیس ارکان قوای هوایی و مدافع هوایی.

۲- جگرن غنی‌کوهی از ارزگان معتمد روغنیا در شیندند فعلاً رئیس لوژستیک قوای هوایی و مدافع هوایی.

۳- سلیمان‌شاه از قندهار داماد مرج‌آغا قندهاری پیلوت در شیندند. در رژیم طالبان زمانیکه بگرام را در دست داشتند سرپرست گارتیزیون بگرام بود.

قابل یادآوریست که تعداد قابل توجهی از خلقی‌های مربوط بخش کریم‌زرغون در رژیم طالبان مقام‌های حساسی را صاحب شده اند. همچنان افراد مربوط به مسلم مشهور که بعداً با گلبدین خاین پیوستند نیز در نوکری طالبان قرار گرفته اند.

۴- دگروال ظریف پیلوت از وردک معاون سیاسی غند ۳۳۵ که فعلاً رئیس سیاسی قوای هوایی و مدافع هوایی می‌باشد.

۵- بهلول از غزنی منشی کمیته ولایتی غزنی در سال‌های ۵۹ و ۶۰ و مدیر اداری ولایت غزنی فعلاً به عنوان مسئول بخش اوپراتیوی استخبارات اجرای وظیفه نموده و در ساحه قلعه‌فتح‌اله و وزیرآباد مشغول جاسوسی برای طالبان است.

۶- شاه‌محمود حصین که در مورد پشتوی روزنامه حقیقت انقلاب ثور

قابل یادآور است که شاه‌ولی به عنوان پهلوان در سال‌های ۱۳۶۰ از طرف نجیب گاو وظیفه گرفته بود تا برای جابجایی سرور نورستانی و سایر جاسوسان زمینه سازی نماید. او در آن زمان روابط بسیار نزدیکی با حزب اسلامی گلبدين نیز داشت.

معيارهای اخلاقی طالبان

پرویز معاون ماموریت پولیس سمت کارته آریانا که در گذشته در همین منطقه به بداخلاقی مشهور و به اصطلاح بچه بی‌ریش داوود پسر پردل پنجشیری بود. تمام اهالی کارته آریانا از این روابط مطلع اند. و اما امروز پرویزخان از طرف طالبان به عنوان مسئول امنیت تعیین می‌شود!

کورس‌های انگلیسی یا فرائض وضو و نماز؟

معلمان و شاگردان کورس انگلیسی سیدجمال‌الدین از طرف طالبان تهدید می‌شوند که اگر آنان علوم دینی را شامل برنامه کورس شان نساژند دروازه آن را خواهند بست.

زرلشت

از فاشیزم طالبی

به تاریخ ۳ عقرب ۷۶ به طرف بازار لیسه مریم روان بودم که دفعتاً موتر پیج‌جاری پر از هیولا‌های چشم سرمه به پای پیرمردی که در سرک روان بود ایستاد. بعداً چند وحشی از موتر پایین شده و به پیرمرد حمله و او را به زور و لت و کوب داخل موتر انداختند. پیرمرد که علم گل‌خان نام دارد و رئیس تفتیش وزارت دفاع است به جرم اینکه دامادش چند میل سلاح داشته او را بجای دامادش با خود بردند که تا حال از سرنوشتش خبری نیست.

طالبان از خانواده برادران خاین شان انتقام می‌کشند

جنرال شیر احمد که در زمان مسعود جنرال وسله تون وزارت دفاع بود زمانیکه طالبان داخل شهر کابل شدند به پنجشیر رفت و فامیلش در کابل ماند. طالبان چند بار به خانه‌اش آمدند و چون خود وی را بدست نیاوردند از فامیلش خواستند که یکی از نزدیکانشان را که در زمان مسعود به پست بلندتری کار می‌کرد به آنان بدهند. فامیل جنرال از شناسایی شخص مذکور ابا ورزیدند و گفتند که اصلاً چنین شخصی را نمی‌شناسند. چون بعد از چند بار تحت فشار قرار دادن فامیل مذکور، چیزی به گیر

زنان سالنکی به نام زیباگل از اقارب فریداحمد تعقیب و شناسایی می‌شود.

فریداحمد بخاطر فقر و تنگدستی که دامنگیر خانواده‌اش بود در این پوخته امنیتی به ظرف‌شویی و مزدوری مشغول بود. نظر اهالی گذر این است که مقتول حتماً شاهد کدام عمل بی‌ناموسانه دلار بود است. شریعت طالبی دلار قاتل را در بدل پرداخت پول ناچیزی به فامیل فریداحمد تبرئه و دوباره او را به پوخته امنیتی وظیفه می‌دهد.

بازهم درباره معارف در کابل

از ماه ثور ۷۶ به این طرف معلمان اصلاً معاشی دریافت ننموده اند بگذریم از اینکه معاش ماهانه یک معلم با فامیلش شش نفره برای ۸ روز قیمت خرید آرد را تکافو می‌نماید و بس.

در مکاتب کتاب وجود ندارد. اگر احیاناً کتابی توزیع شده باشد برای هر سه نفر یک جلد بوده است. متعلمین در روز امتحان از کتاب فروشی‌های بازار کتاب به کرایه می‌گیرند و شب ۵۰۰ افغانی در بدل آن می‌پردازند. این امکان به کسانی میسر است که توان به کرایه گرفتن کتاب را داشته باشند. امسال امتحانات یک ماه پیش انداخته شد. چون صنف‌ها نه در دارند و نه دروازه و هوا هم به شدت سرد بود. نه چوکی‌ای برای متعلم وجود دارد و نه میزی برای معلم. بطور متوسط روزانه صرف یک ساعت درسی از جمله شش ساعت تدریس می‌شد. در ساعت‌های خالی شاگردان مضمون جدیدی برای خود کشف نموده اند که نیاز به معلم ندارد و آن «تخته پاک بازی» می‌باشد.

قبل از اخذ امتحانات از هر شاگرد (مثلاً در مکتب نادریه) مبلغ ۵۰۰۰ افغانی پول کاغذ برای امتحانات جمع‌آوری شده است. تباشیر را باید کفشان صنف تهیه نماید. اینکه از کجا و چگونه معلوم نیست. مرجعی وجود ندارد که از وضع مکاتب باخبر باشد. صرفاً گروپ امر بالمعروف در زمینه احساس مسئولیت نموده هفته یکی دو بار به مکاتب سر می‌زند که آیا موی شاگردان مطابق شریعت است یا خیر. به مجرد داخل شدن گروپ بی‌نیکی، شاگردان لیسه نادریه از سر دیوارها فرار می‌نمایند.

خلقی زیر پای طالبی به خاطر میل به بی‌ناموسی

شاه‌ولی نورستانی سابق معلم سیورت و خلقي و در عین زمان کم سواد فعلاً در خدمت طالبان قرار گرفته است. انگیزه اصلی وی زن گرفتن است. شاه‌ولی بسیار کوشش نمود تا در مکتب متوسطه کارته آریانا وظیفه بگیرد زیرا تعداد قابل توجهی زنان و دختران به عنوان معلمه جهت گرفتن معاش ماهانه به مکتب در رفت و آمد هستند. آقای نورستانی می‌کوشد از این طریق و با سوءاستفاده از مسئولیت مکتب به خواہشات بی‌ناموسانه خود جامه عمل بپوشاند.

تکولو پیل کوی. له هغوی ورځی وروسته انجنیر اکرم لیدل شوی نندی ویل کیری چی شاید د عبدالهادی آخوند په کور کی بندی وی او یا ځینی نور انجنیران او کارکوونکی هم چی د اکرم له بی درکی خبر شول په خپله وتبتیدل. داسی ویل کیری چی پدی نږدی ورځو کی ددی تصفی د لږی لکی څه سسته شوی او فرمان مخ په سپردو دی او داسی گنگوسی هم اوریدل کیری چی د طالبی ترکیب د خپل منځی مخالفتون د زیاتیدو له امله ملا عمر ویلی چی د وی د خپلو مشکلاتو د هوارولو تر وخته دی دا رنگه تصفی وځنډول شی.

د کرامو جاهلانو د غلاگانو لږی روانه ده

د روان کال د لړم د میاشتی په ۱۸ نیټه په کارته سخی کی د شپې لخوا اته وسله وال طالبان یوه کور ته چی دوه نفره د قدوس او خلیل په نامه په کی وونوتل او وویل: «تاسی د مزاری باند پوری مربوط یاست ژر کوی مونږ ته وسله تسلیم کړی.» هغوی په ځواب کی وویل: «مونږ وسله نلرو» طالبانو په لټولو پیل وکړ او په پای کی یی یو بکس چی ښځینه کالی او ۳۰۰۰۰ افغانی هم پکښی وی له ځان سره واخیستی او له کور څخه ووتل.

● همدارنگه د لړم په اتمه نیټه د طالبانو وسله وال گروپ د خیرخانی په نوی پروژی کی د گل احمد کور ته ننوت هغه د خوب څخه راوین شو او په اتاق کی یی له غلو سره د قالینی پر سر شور زوږ پیل کړ. په بلی خونی کی د نوموړی ښځی او ماشومانو چیغی شروع کړی چی د شاوخوا گاونډیان هم راوین او د گل احمد کور ته ور روان شول. گل احمد هم یو طالب را ځملولی وو او نه یی خوشی کاوه تر څو چی طالبانو ډزی وکړی او هغه هم طالب خوشی کړ او په تبسته شو. په لاری کی یی څو ډزی هم د گذر په وکیل باندی وکړی چی د پښی ځای ته را روان وو او په خپله په خیر او عافیت خپلی امنیت پوستی ته ورسیدل.

● د لړم په یسولسمه نیټه د مسابنام په وخت طالبانو یونس پلاستیک خرڅوونکی د کور له مخی څخه په زوره مویر ته پورته کړ. یونس وایی: «زما خوله یی په پټو بنده کړه ترڅو چیغی ونه وهم. په مویر کی له سوکانو وهلو او تکولو وروسته راڅخه پنځوس لکه افغانی واخیستی او بیا یی له جیب څخه بیرون ته وغورځولم. چی راپورته شوم گورم په باغ بالاکی یم او بیا له هغه ځای څخه په تکسی کی کورته راغلم او د ځان لپاره می دوا واخیسته» د یونس مخ او سر اوس هم شین او وریته وه.

● د لړم د میاشتی په ۲۹ شپه په دارالامان کی د محمد عظیم له کور څخه زیاتره قیمتی شیان غلاشوی خو درانه او کم قیمته شیان پرځای پاتی وو نوموړی حوزی ته د غلا خبر ورکوی مگر کله چی د حوزی آمر صاحب او ورسره هیئت یی کور گوری نو نظر ورکوی چی دا غلا طالبانو او مجاهدینو نه دی کړی، ستاسی د منطقی محلی غلو دا کار کیری دی ځکه چی که مجاهدین او طالبان غلا ته راشی نو هغوی سپک او درانه نه پیژنی. په همدی شپه څلور نور کورونه هم په همدی کوڅه کی غلا شوی

شان نیامد، په تاریخ ۲۷ میزان ۷۶ ساعت ۱۱ شب افراد مسلح خانه جنرال را محاصره می کنند و خانم جنرال را که زن سرسفيد بود به زور با خود به صدارت می برند که فعلاً مدت ۲۵ روز می شود که از وی اطلاعی در دست نیست.

جانور صفتی و نخوت طالبی

در مکتب پروژه جدید خیرخانه چندین فامیل مهاجر شمالی در انتظار کمک ملل متحد، شب و روز خود را با گرسنگی سپری می نمایند. تنها فرزند گل محمد که بیمار بود با مادرش یکجا نزد داکتر می رود. زمانیکه آنان می خواستند از چارراهی پروژه جدید بگذرند، ناگهان موتر سرمه به چشمان از طرف دیگر چارراهی به شتاب آمده و دخترک مریض را که دست به دست مادر روان بود مانند توپ به طرف دیگر سرک پرتاب نمود و خود بی خیال به راه خود ادامه داد. دخترک در برابر دیدگان غمبار مادرش در کنار سرک دست و پا می زد. این فامیل بخت برگشته از شمالی به کابل پناه آورده بود.

از فاشیزم طالبی

به تاریخ ۲۶ میزان سال جاری شب شنبه افراد مسلح طالبان منزل جواد را که از کابل است محاصره کرده و وی را ضمن لت و کوب با خود می برند.

اصل قضیه این بود که یکی از همسایه های جواد به نام زمان و باشندۀ پنجشیر، متهم بود که سه میل سلاح و یک استنگر را در داخل حویلی خود گور می کند و جواد را به حساب اینکه رفیق او بود دستگیر می نمایند زیرا زمان فرار کرده بود. جواد مدت ۲۵ روز در صدارت توقیف می گردد و سخت شکنجه می شود. وقتی چیزی حاصل نشد، طالبان چند مهمانی و مقداری پول از او گرفته رهایش می سازند.

سمندر

د جاهلانو تصفیوی جاری

د ۱۳۷۶ کال د لړم د میاشتی په ۱۲ نیټه د «امیرالمومنین» له فرمان سره سم د اوبو او بریښنا په وزارت کی د پخوانیو مامورینو د سوانحو د څیړلو لږی روانه ده. په دی ترڅ کی عبدالهادی آخوند د «آبیاری» د شرکت رئیس، د وطن گوند غړی انجنیر اکرم خپل دفتر ته راغواړی. اکرم هم سمدستی د وزارت د کفیل دفتر ته راځی، مگر عبدالهادی آخوند د رسمیاتو په جریان کی اکرم ته د جزا ورکولو وخت نه مومی او پس له رخصتیدو څخه یی له ځانه سره وزیراکبرخان مینی کی خپل کورته بیایی او هلته د کور او د کوټی دروازی او کرکی ټینگوی او د اکرم په وهلو او

وو د غلاگانو لری روانه ده.

● یو پوستکی خرڅوونکی چی د تایمینی پروژی په پنځم سرک کی د زرافشان هوټل تر شا اوسېږی د لیندی په ۲۱ نیټه پوستکی یی په بل تاجر خرڅ او د کور خواته روان شو. کله چی خپل کور ته ورسیده د دروازی مخ ته یی خپل موټر ودراره او په خپله کور ته ننوت چی د کور دروازه وازه کړی چی په دی وخت کی یو ډاتسن موټر رسیږی او د تاجر له موټر څخه د پیسو یو جی خپل ډاټسن ته اچوی او تښتی. تاجر د موټر د آواز سره سم راووزی گوری چی په موټر کی یی پیسی نشته او یوه ډاټسن چی مسلح کسان په کښی ناست دی په بیره سره نښته کی دی تاجر په چیغو او نارو شو او کرامو طالبانو دوه زره لکه افغانی یووړی مع الخیر.

مسلمان

طالبانو د فاکولتو پرځای «فالکوتی» جوړی کړی

د لیندی د میاشتی په نیمايي کی طالبانو د پوهنتون حريم «فتح» او په اړونده پوهنځیو کی یی د علمی کادرونو قلم، کتاب، مغز، فکر او علمی پوهنی په تصفیوی او «تزکیوی» عملیاتو لاس پوری کړ. په دی عملیاتو کی د طب د انستیتوت د انتانی مضمون استاد چی علمی رتبه یی پوهاند وه هم له تدریس څخه منع شو او په ځای یی یو طالب له یو کتابچې سره چی د تیر کال له کوم محصل څخه یی ترلاسه کړی وه د «ماشومانو د روغتیايي څانګې» (طب اطفال) څلورم ټولګی ته ورننوځی، او سمدلاسه د کتابچې له مخی د انتانی مضمون په نوټ ورکولو پیل کوی. خو طالب جان د هماغه څو لمړیو کرښو په لوستلو د محصلینو له خدا او ملنډو سره مخامخ شو. تلفظ او انشاء یی دومره غلطه او ګډه وډه وه چی هیچا ونشو کړای په څه پوه شی او یا څه ولیکی، طالب په دی ګرم ندی چی لاتینی کلمات او مفاهیم یی نشو لوستلای، ځکه چی هغه په مدرسی کی دا ډول «بی قاعدی» او «بی انډوله» کلمات چی یو یی هم له ضرب او ضربو سره سمون نه خوپه، هیڅکله هم لوستی نه وه. خو زموږ طالبان ډیر غښتلی او زیر ځواکه دی. هغوی د خپلی سرتیمه ګی له مخی نه علمی معیارونو ته اهمیت ورکوی او نه ورته فنی او مسلکی پوهه او تجارب کوم ارزښت لری. ټول علوم او د طبیعت ټول قوانین باید د دوی له فکر او سطحی سره سم ځانونه برابر کړی او که داسی نه کیږی نو طالبان هم دا ډول «بدعت» او «بی قاعدی» کفری علومو ته کوم ضرورت نلری! طالبان په ټولګی کی خپل صرفمیر پخوی، محصلین ورباندی پوهیږی او که نه پوهیږی دوی پوری اړه نلری د امریکا غږ سره په یو رادیوی مصاحبه کی د متقی په خبره دوی هغه خلا چی د علمی کادرونو په شپلو یی په پوهنتون کی راپیدا کړی د خپلو چیانو په ګمارلو باندی ډکوی که څه هم د علمی، فنی او مسلکی پوهی صلاحیت لرونکی وی که نه وی. دوی چی د خلکو په

ژوند او حقوقو باندی لویې کول یوه مشغولتیا ګڼی، کله چی د افغانستان د علومو د اکادمی رئیس او د افغانستان د اطلاعاتو او فرهنگ معین ښاغلی مستعد د فاکولتی پرځای «فالکوته» لیکي نو په علم، ساینس او تکنالوجی باندی خو لویې کول یوه کپه نسوار هم ندی.

د طالبانو غلا

● د ۱۳۷۵ کال د لړم د میاشتی د یوې شپې په یوه بجی کی شپږ تنه وسله وال کسان، په عزیزی مارکیټ کی د عبدالغنی جوالی کورته چی د تره کیانو سیمې ته نژدی پروت دی ورننوځی او پنځه میلیونه افغانی، دوه ټیپ ریکارډرونه او یو ایرانی چک چی د ۵۰۰ ۰۰۰ تومانو ارزښت یی درلود له ځان سره وپی.

● د ۱۳۷۶ کال د زمري په نهمه نیټی د پنجشنبی په ماښام یو سپری چی په موټر سایکل سپور او د امام شش تور زیارت په لوری روان وو، اردو خان ته نژدی تر یوې وسله والی حملی لاندی نیول کیږی، په داسی حال کی چی پښه یی د غلو په مرمی ټپې او ماتېږی موټر سایکل، دوه میلیونه افغانی او نور شیان یی ورڅخه غلا کیږی.

● د روان کال د اسد د میاشتی په څلورمی نیټی د شنبی په ورځ د یوولسو بجو په شاوخوا کی سیدیحی بیزاز چی له مارکیټ څخه د موټر سایکل په واسطه د جفاره کلی په لوری روان وه، د لاری په اوږدو کی د دوه کسه وسله والو غلو لخوا درول کیږی او کلید ورڅخه غواړی. سیدیحی په یو تن غله باندی حمله کوی، غل تریته ځان نشی خلاصولای، دوهم غل د هغه په پښی باندی ډزی کوی، بیا دواړه په موټر سایکل سپرېږی او په خپله مخه تښتی. نوموړی د ډېری وینی ضایع کیدو له کبله په ناوړه حالت کی شپې او ورځی تسیږی، پښه یی ماته شویده، ایران ته د پاسپورت او د ویزی د اوچت قیمت او د رشوت ورکولو د توان نلرلو له امله هلته هم د تګ وس نلری.

د هزاره توب په تور بنديانول

د ۱۳۷۶ کال د زمري د میاشتی په لسمه نیټه د جمعی په ورځ د جبریل سیمې څخه چی د ښار لوییدځ خواته ۴-۳ کیلو متره لری پروت دی د ۷۰ تنو شاوخوا خلک د طالبانو له خوا بندي ځانی ته په دی تور اچول کیږی چی دوه کاله پخوا له ایران څخه بیرته خپل کلی ته راستانه شوی وو. نوموړو د هزاره ملیت په اقلیت پوری تړلی کسان وو چی سیدلطیف تاجر، قیوم د لیلای مارکیټ اجاره دار او سلطان په دی ډله کی شامل وو. همدارنګه حاجی کریم «احمدی» دغابنوبونو جوړولو ډاکتر، دهرات د زرگرانو وکیل، زرګر قربانعلی اود زرگرانو پخوانی وکیل هادی هم نیول شوی دی.

انتقال می‌یابند. برای اینکه عواید سرشاری را «طلبه‌ی کرام» نصیب خود نمایند و بازار را برای خود گرم نگاهدارند بعد از اینکه مسافر را به پاکستان رساندند از وی نشانی آورده پول دیگری را در غزنی از فامیلش می‌گیرند!

روش‌های جدید اخاذی طالبان

عواید طالبان و همکاران آنان در ولایت غزنی در این اواخر شکل جدیدی به خود گرفته است. بعد از اینکه شیوه گرفتن پول به بهانه داشتن سلاح تقریباً ختم شد و ده‌ها نفر به سرحد مرگ در ولایت غزنی لت و کوب شدند، اینک به شیوه جدیدی اخاذی صورت می‌گیرد. طوریکه بالای دکانداران غیر پشتون عرض می‌شود که گویا پول امانت نزد دکاندار گذاشته شده و حالا او انکار می‌نماید. مثلاً طالبی بالای حاجی محمد عرض نموده که مبلغ ۴۰۰ لک در بین بوجی داشته و حاجی مذکور این پول را دزدیده است.

ماموریت‌های پولیس و ارگان‌های امنیتی «طلبه‌ی کرام» دکاندار را اخطار می‌دهند که تا ۲۴ ساعت پول را آماده نماید در غیر آن شکنجه شروع خواهد شد. حتی بعضاً از طرف ارگان‌های امنیتی به دکاندار گفته شده است که «پول ادعا شده را به هر طریقی که می‌شود تادیه نما. به هیچ نام دیگری اگر نمی‌دهی بنام زکات مبلغ را بپرداز.»

قابل یادآوریست که ۲۵ واقعه از این قبیل از طرف عارضینی که پشتون اند بالای دکانداران غیر پشتون صورت گرفته است که گستردگی این تعداد دال بر طبق برنامه بودن این جنایت است.

امنیت طالبی

در اوایل عرق ۷۶ ساعت ۷ شب، هفت نفر مسلح از طریق دیوارها وارد خانه حاجی احسان می‌شوند. منزل حاجی احسان در قریه شاه‌میر صاحب در مرکز غزنی در فاصله ۳۰۹ متری پوسه ترانسپورت موقعیت دارد. افراد مسلح، حاجی احسان را مجبور می‌سازند که کلید صندوق فلزی پول را بدهد.

مبلغ ده لک کلداری و مقداری دالر به سرقت برده می‌شود. درین اثناء حاجی احسان بخت‌برگشته در آخر از زبانش این جمله می‌برآید که پول را بردید اما من شناختم. یکی از دزدان برگشته با قیر مرمی به حیات وی خاتمه می‌دهد.

رشوه خوری

مردم با هم می‌گویند در گذشته دهن جیب ماموران رشوت‌خور باز بود و کارشکنی‌ها صورت می‌گرفت، حالا دهن بوجی‌ها باز است.

غزنی

حبیبه

توقیف و غارت موترهای باربری

از حمل الی ۱۲ قوس ۱۳۷۶ همین سال صدها موتری که حامل مواد غذایی به مناطق هزاره‌جات بودند به جرم انتقال مواد غذایی از طرف طالبان در ولایت غزنی توقیف گردیده اند. دشت سپنده متصل میدان هوایی غزنی در این مدت ۹ ماه به قبرستان موترها شباهت داشت. در میزان ۷۶ طالبان موترها را از بار خالی نموده و دریوران را به زور واداشتند تا سلاح و مهمات مورد ضرورت طالبان را از سپین‌بولدک به مناطق اطراف غزنی برسانند. طالبان وعده دادند که در برگشت آزاد خواهند بود. با تمام این بی‌عدالتی مالکان و دریوران خوش بودند که از این بلاتکلیفی رهایی یابند. اما در برگشت دریوران شاهد جنایت و غارتگری دیگری بودند. اموالی که از موترها پایین شده بودند، یا کامل و یا قسماً غارت شده بودند. چند مثال به عنوان مشت نمونه خروار:

از جمله ۲۴۰ بوجی آرد حاجی غلام صدیق حلاف صرف ۱۳۰ بوجی بدست آمد که آنهم زیر باران کیفیت خود را از دست داده بود. صد بیرل تیل پترول حاجی جیلان به بهانه اینکه سر بیرل‌ها باز و لیک شده بودند غارت گردید.

دوای معلّم رازق به قیمت معادل ۲۰ لک کلداری به سرقت رفت و خود معلّم رازق مدت ۶ ماه حبس شد.

این در حالیست که افراد معینی که با قومندان حارندوی در زد و بند قرار دارند در بدل پرداخت الی ۵ لک کلداری یک موتر ده سلندر ۱۶۲۴ را هرچه بار باشد اجازه عبور می‌دهند. گاهگاهی اتفاق افتاده که شخص قومندان حارندوی سوار بر موتر خود، موتر باربری مورد نظر را از ساحه ممنوعه عبور می‌دهد.

مالکان موترها و صاحبان بار دست‌جمعی نزد ملاعمر در کندهار عارض شدند اما امر ملاعمر چلشی پیدا نکرد. مالکین بین خود می‌گفتند: «یا اینکه ملاعمر یک مُلی است و یا خودش در خورد و برد دست دارد.»

عواید به رسم طالبان

افراد مربوط به ملیت هزاره نمی‌توانند بطور عادی بین ولایت غزنی و مناطق سرحدی پاکستان سفر نمایند. اما اگر کسی مبلغ سه هزار کلداری بپردازد از طرف «طلبه‌ی کرام» با ضمانت از ولایت غزنی به پاکستان

بلخ

وژمه سبا

سگ جنگی و جنایات جهادی و طالبی در مزار شریف



عمر کودکان معصوم ما بیشتر و فاجعه بارتر از این بر باد می رود اگر این خرک و درک بنیادگرایان خاین از جنس جهادی و طالبی هر چه زودتر بر باد نرود.

دارد و در بدل آزاد ساختن هر فرد ۲۰۰۰۰ دالر می خواهند. در جریان جنگ، سازمان های خارجی در تأمین ارتباط میان طالبان و قومندانان محلی و خرید و فروش پوسته ها جداً فعالیت می کردند. دو موتر مواد غذایی که توسط مؤسسات خارجی برای طالبان برده می شد، متوقف و تاراج گردید و افراد موجود در موترها زندانی و بعد آزاد گردیدند. در جریان ۲۸ روز جنگ رادیوی بلخ مستقیماً تحت نظارت ایرانی ها و تبلیغات ضد امریکایی می کرد. ولسوالی بلخ که اکثریت مردم آن پشتون هستند نیز توسط دالره های تقلبی خریداری گردید. پس از ختم جنگ دالره های مذکور در بازار اسعار مورد معامله قرار نمی گرفتند.

آریا «رهپو»

شکست مزار و تشدید تضادهای طالبان

ملاغوث آخند، «وزیر خارجه» سابق طالبان که بطور مرموزی از زندان دوستم «فرار» نموده فعلاً در قندهار تحت محاکمه قرار دارد تا مسئولیت شکست مزار را بپذیرد که در آن هزاران طالب کشته، صدها تن اسیر و ضمناً تعداد قابل توجهی از بادران پاکستانی شان به چنگ مخالفان افتادند.

گروهی از طالبان به این نظر بودند که شهر مزار باید بوسیله قوه نظامی و با توسل به زور تصرف شود. اما ملاغوث و عده ای از نظامیان کارکشته «آی اس آی» پاکستان تصرف مزار را با تطمیع و

به تاریخ ۵ میزان در جریان حملات طالبان بالای شهر مزار شریف آنان موفق شدند تا با توزیع دالره های تقلبی به قومندانان محل، ساحه فابریکه کود برق را تصرف نمایند. هدف بعدی آنان تصرف پل امام بکری که قریه کوچکی در فاصله چند کیلومتری کود برق است بود. زیرا راهی که مزار شریف را به دره موصوف (یگانه راه اکملاتی حزب وحدت از بامیان) وصل می کند از بین این قریه عبور کرده است. بعد از تصرف پل امام بکری آنان در صدد بدست آوردن قلعه جنگی، فرقه ۱۸ و دهادادی شدند. برای رسیدن به این اهداف بایستی از یک محله هزاره نشین بنام شیخ آباد می گذشتند. در ساحه مذکور حدود ۲۰۰ خانه مسکونی وجود دارد. طالبان برای مردم محل دالر تقلبی توزیع نموده و پروتوکولی را امضا کردند که به شما آسیبی نخواهد رسید به شرطی که ما را اجازه عبور بدهید. زمانیکه قوای طالبان از قریه شیخ آباد می گذشت مردم محل کمین گرفته بودند و چند موتر و یک تعداد افراد شان را در جریان یک حمله برق آسا از بین بردند. اما عملیات شان ناکام می شود و طالبان از محله عبور کرده و داخل فرقه ۱۸ می شوند. محافظین فرقه سهواً به آنان اجازه داخل شدن می دهند. طالبان تمام محافظین و افراد فرقه را به قتل رسانده دوباره به قریه شیخ آباد می روند و ۴۰ نفر مرد هزاره را به شکل فجیع پوست می کنند و تمام دختران جوان محل را با خود می برند. در ظرف چند روزی که طالبان بالای فابریکه کود برق تسلط داشتند به هیچکس چه ملکی و چه غیرملکی اجازه داخل شدن در فابریکه را نمی دادند. اما توسط حزب وحدت از آنجا رانده شدند و فابریکه کود برق بوسیله افراد حزب وحدت و حرکت چپاول شد. کشیدن اجناس قیمتی از فابریکه چهار روز دوام کرد. تخمیناً معادل یک لک دالر مواد و سامان آلات غارت گردید. بعد از بهبود اوضاع و شکست کامل طالبان، محقق جهت فعال شدن دوباره فابریکه ۵۰۰۰ دالر را که ایران برایش داده بود به فابریکه کمک کرد. در ظرف یک ماه کار که در فابریکه انجام شد توانستند صرف یک بخش آن را فعال سازند. انجیرهای ملکی اکثر پشتون بودند و به سبب اوضاع اختناقی بخصوص بالای پشتونها، مزار را ترک گفتند. اختطاف پشتون های باقیمانده توسط طالبان در شمال کشور وسیعاً جریان

فحاشی می کرد که حتی به پیرمرد درمانده مجال نمی داد تا بگوید که خرابی خانه مربوط قسمتی که او می نشیند، نیست. زمانیکه حاجی اکرم کلمات می خورمت، می کشت، شوی زنت هستم، زنت... به زبان آورده و پیرمرد را لت و کوب می نمود، صحنه عذر و زاری اش مقابل دو نفر تنگدار گدگدی بیاد ما می آمد.

سلمان

د غفورزی بنخولو کی چاودنه او غلا

د ۱۳۷۶ کال د وری د میاشتی په لمړۍ ورځ کله چی د عبدالرحیم غفورزی او د حزب وحدت د څو تنو جنازی د ربانی، عبدالملک او محقق په شته والی خاورو ته سپارل کیدی، د سهار لسو بجو په شاوخوا کی د بلخ د دروازی له لوری د یوی غشی چاودنی آواز پورته شو. او د برخه والو تر مینځ یی دومره گلوډی رامنځ ته کړه چی څره هم خپل څښتن نه پیژانده او هر یو په وار سره غوښتل چی تر نورو د مخه له صحنی څخه ځان وباسی..

د چاودنی کیسه داسی وه چی یو تن جنبشی وسله وال د کفایت مارکیټ (د اسعارو د بدلولو سرای) ته ورننغی او له یو صراف ځنی ۴۰۰ ډالر اخلی او ورته وایی چی ورسره ولاړ شی تر څو ورته افغانی ورکړی. صراف هم دا خبره منی او له هغه سره یو ځای روانیږی، کله چی د خلکو له گڼی گونی ځنی لیری کیږی او د بلخ دروازی ته نژدی مینه مارکیټ ته رسیږی، وسله وال سړی له جیب ځنی یو لاسی بم راباسی او د ۳۲ کلن صراف په لوری یی غوڅاروی او په خپله تښتی. په دی پېښی کی څوک نه وژل کیږی، خو نومړی صراف او ۳ تنه نور ملکی خلک چی هلته یی کار کاوه سخت ټپیان او بیا روغتون ته وړل کیږی.

دغه پېښه هیڅکله د امنیت مسئولینو له خوا ونه څیړل شوه، ځکه چی نوموړی وسله وال سړی په خپله د ښار د امنیتي کسانو له ډلی څخه وو.

د بلخ ولسوالی کی د طالبانو غلا

وروسته له هغه چی طالبانو په ۱۳۷۶ کال د تله په شپږمی نېټی د بلخ ولسوالی تر خپلی ولکی لاندی راوستله او د ښار امنیت یی په لاس کی ونیوه، گدگدی چی د سیمی ډیر مشهور او بد نومی غل وه د بلخ د امنیت د عمومی قومندان په توگه وټاکل شو. هغه د خپلی ټاکل کیدنی په لمړی ورځ خلک راټول کړل او وه یی ویل چی وروسته تردی هیڅ څوک حتی نلری غلا وکړی او یا څوک ووژنی، که څوک په دی جرم ونیول شو نو د خلکو په وړاندی به په دار وځړول شی. په همدی ورځ چی ده خبری کولی د ولسوالی خلک دری کسه په غلاکی نیسی او د امنیت کسانو ته یی سپاری او هغوی هم دغه دری تنه غله گدگدی ته تر مخی کوی. کله چی

بدون خونریزی و تلفات و مصرف ترجیح می دادند.

ملاغوث و مدافعین او به این سؤال جناح دیگر طالبان لاجواب اند که چرا با جنرال ملک «کمونیست» و بدنام وحدت صورت گرفت در حالیکه گلبدين و سیاف کسانی هستند که لاقبل دم از مسلمانی می زنند و جهاد کرده اند اما ما آنان را دشمن خود می پنداریم؟

فاخره

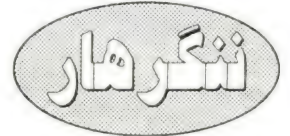
حاجی اکرم شیرخ پز

حاجی اکرم باشنده کهمر د سیغان در سالهای قبل از کودتای ۷ ثور در دروازه شادیان مزارشریف دکان شیرخ داشت. در دوران کودتای ثور، او از خادی ها و نیز یکی از اعضای «جبهه پدر وطن» بود که از همین طریق کثدک قومی را ایجاد نمود. بعد از سقوط دولت پوشالی و بوجود آمدن جنبش دوستمی وی مربوط جنبش شده و با همکاری یک خادی دیگر ماشین چاپ پول را از تاشکند به مزار انتقال داده در منزل خود به چاپ نوت هزارافغانیگی می پرداختند. بعد از یک سال اختلافی بین این دو خاین بوجود آمده و در نتیجه ماشین چاپ و چندین بوجی و صندوق نوت چاپ شده را از منزل حاجی اکرم پیدا نموده و ضبط کردند. بعد از مدت کوتاهی او به پسر سیدکیان، سید جعفر نادری پیوسته و به آمریت لوا می رسد. در این مدت او از هیچ نوع جنایت و غارت و ثروت اندوزی دریغ نکرده است.

بدینترتیب حاجی صاحب از شیرخ پزی به دم و دستگاه و چندین موتر و خانه و آپارتمان می رسد. زمانی که طالبان در شیرغان مستقر گردیدند و آوازه ورود شان در مزار پیچید، شهر دچار هرج و مرج گردید. در این میان گدگدی از موقع استفاده نموده و افراد خود را در شهر جهت چور و چپاول پراکنده می سازد، از آنجمله دو نفر عسکرش را به منزل حاجی اکرم می فرستد که با فیرهای هوایی او را ترسانده یکی از موترهای ولگای او با خود می برند. حاجی اکرم با وجود داشتن افراد مسلح هیچگونه مقاومتی نتوانسته و به عذر و زاری متوسل می شود.

چند روز قبل (به تاریخ ۲۴ سرطان ۷۶ ساعت ۶ صبح) مقابل منزل حاجی اکرم در «عقب تفحصات» غالمغال و سر و صدا بلند شد. همسایه ها فکر کردند که بازهم شاید اموال دزدی حاجی اکرم مورد حمله یکی از «برادران جهادی» دیگر قرار گرفته است ولی این بار حاجی صاحب بود که از عصبانیت سرخ و سیاه گشته و رسوایی راه انداخته بود. قضیه از این قرار بود که پیرمردی نصف یکی از حویلی های حاجی اکرم را به کرایه گرفته بود. در اثر جریان آب دیوار تشناب خانه خراب شده می باشد. اما دیوار خراب شده مربوط قسمتی می باشد که شخص دیگری به کرایه نشسته است ولی چون حاجی اکرم بی وجدان پیرمرد را ناتوان و بیچاره یافته بود، با لگد و مشت بجانش افتاده و چنان

گدگدی له هغوی خنی تحقیق کوی پوهیږی چی په غلو کی دوه تنه طالبان دی، هغوی یوی خواته کوی او خلکو ته وایی چی دوی فرقی ته وری ترڅو هلته د خپلو اعمالو په جزا ورسیری او هغه بل تن چی د بلخ استوگن وه لمړی د خلکو تر مخ تیرباران او بیا وروسته په دار ځړول کیږی. خو هغه دوه طالبان چی فرقی ته وړل شوی وه بیرته خوشی کیږی.



احمد

قصاص در ننگرهار

په تاریخ ۹ عقرب ۷۶ جارچی های طالبان در شهر و ولسوالی های ننگرهار جاری می زند که شاه محمد ولد گل محمد باشند و ولسوالی سرخورد ساعت چهار عصر در پل بهسود در محضر عام به جزای عمل خود می رسد. جنایتکاران طالبی دکانهای شهر را مسدود و حدود دو هزار نفر را به زور در محل تعیین شده گرد آوردند. دوسیه فیصله شده به حکم محاکم ثلاثه و به امضای محمد عمر فرائت گردید.

قضیه از این قرار بود که در سال ۱۳۷۲ بین فامیل شاه محمد و خسر برادر شاه محمد نزاع صورت گرفته و در این جریان خسر بره برادرش به قتل می رسد و شاه محمد در محبس عمومی جلال آباد زندانی می گردد. زمانیکه ولایت ننگرهار بدست طالبان می افتد، محبوسین همه از زندان فرار می کنند و شاه محمد نیز بعد از فرار به پاکستان پناه می برد. او در اواخر ماه میزان ۷۶ دوباره به ننگرهار آمده اما فامیل مقتول وی را دستگیر و به طالبان تسلیم می کند. طالبان جلال طبق شرع طالبی شاه محمد را به قتل و اجرای وظیفه افسری در اردوی رژیم سابقه متهم نموده و عمل قصاص را اجرا می کنند. حین حلال کردن شاه محمد توسط خسر بره برادرش یک تن از اهالی هنود شهر جلال آباد صدا زد که وی را حلال نکنید من در عوض برایتان موتر می دهم. فرد دیگری فریاد زد من دو دختر برایتان می دهم از این عمل دست بردارید. اما با تهدید طالبان عمل قصاص اجرا گردید.

جاوید

مجازات طالبان

په تاريخ ۲۸ سنبله ۷۶ طالبان در شهر جلال آباد اعلامیه های پیهم پخش

نمودند که فردا صبح مجرمینی را در محضر عام مجازات شرعی می نمایند. بار اول اعلان نمودند که سه نفر را به جرم دزدی در چوک مختبرات جزا می دهند. بار دوم گفتند سه نفر مأموران مؤسسه «کوه نور فوندیشن» را به جرم سرقت آرد از نانوائی های مربوطه شان مجازات می نمایند و متعاقباً جار زدند که هر سه رابه جرم رشوه ستانی در محضر عام به سزای شرعی می رسانند. بدیترتیب توجه همشهریان جلب شده و در چوک مختبرات گرد آمدند. حوالی ساعت ۳ بعد از ظهر داتسن طالبان در صحنه ظاهر شد و سه نفر با رنگ های پریده از موتر پایین شدند. محافظین مسلح اوضاع را مراقبت می کردند. بعد توسط طالبی اعلان شد که متهمان هر یک عبدالغفار ولد محمدانور، میرا جان ولد محمدانور و سرتور ولد جان به ترتیب به ۲۷ و ۲۲ و ۲۱ دره محکوم شده اند و جزا در محضر عام تطبیق گردید.

این عمل غیر انسانی طالبان به دو دلیل مورد نفرت مردم قرار گرفت. اول اینکه طالبان خود به دزدی و جنایات بزرگی ملوث اند که باید محکمه گردند. ثانیاً همه می دانستند که عبدالغفار معلم به جرم یگومگو های پلوان شریکی با یکی از وابستگان طالبان مغضوب واقع شده بود و نه رشوه دادن.

وقتی ترابی جنایتکار و وحشی به ننگرهار می آید

په تاريخ ۱۷ عقرب ۷۶ نورالدین ترابی به اصطلاح وزیر عدلیه طالبان که شخص معیوب است جهت تفتیش و کنترل ادارات دولتی اعم از ملکی و نظامی وارد شهر جلال آباد شد. مردم ولایت ننگرهار که از وحشی گری وی قبلاً اطلاع داشتند همه در فضای ترس و وحشت به سر می بردند. اولین اقدام ترابی ایجاد پوسته های کنترل موی سر وریش در هر منطقه بود. صدها نفر توسط اشخاص مسلح طالبان مورد لت و کوب، تحقیر، شکنجه و تعذیب قرار گرفتند.

همایون واحدی یکی از دکتان شهر جلال آباد به بهانه کم بودن ریشش حین اجرای کار در معاینه خانه اش به وسیله طالبان بی رحمانه مورد لت و کوب و شکنجه قرار گرفت. دکتر مذکور التماس می کرد: «مرا در محضر عام نزنید. در جای دیگری که مردم نباشد جزا بدهید.» اما سادیست های مذهبی که از لت و کوب توأم با تحقیر بیشتر لذت می برند دکتر در مانده را از معاینه خانه بیرون کرده و در محضر عام لت کوب نمودند.

حاجی حفیظ مالک نیز مورد حمله طالبان وحشی آقای ترابی قرار گرفت. یکی از طالبان ترابی حین کنترل «شریف مارکیت» با حاجی

بدون مبارزه بابیادگرایی، مبارزه برای آزادی و دموکراسی بی معنی و پوچ است!

غوندی ته چی د سراج‌العمارت په بڼ کی ترتیب شوی وه.
په غوندی کی د تل پشان پرته د ماشومانو نه نور هیڅ څوک نه وه،
چی کله کله به یی غرونه اوچتیدل او د ایران، روسیه او هندوستان پر ضد
یی شعارونه ورکول.

د ننگرهار ولایت په جلال آباد ښار کی د جنسونو نرخونه

افغانی ۱۳۵۰۰۰	یو من	اوله سیله وریجی
۱۱۰۰۰۰ در	یو من	دوهمه سیله وریجی
۱۶۰۰۰۰ در	پنځه کیلو	غوړی
۲۵۰۰۰ در	یو چارک	بوره
۳۶۰۰۰ در	یو پار	متوسط شین چای
۵۲۰۰۰ در	یو پار	متوسط تور چای
۳۲۰۰۰ در	یو چارک	وطني لوبیا
۲۳۰۰۰ در	یو چارک	دال‌نخود
۲۰۰۰۰ در	یو چارک	سوجی اوږه
۳۰۰۰۰ در	یو پاکټ	چاکلیټ
۱۶۰۰۰ در	یو پاکټ	جوهر داره شیرینی
۲۰۰۰۰ در	یو چارک	گوږه
۷۰۰۰ در	یو کلچه	پاکستانی صابون
۱۲۰۰۰ در	یو پاکټ	پنجابی مالګه
۸۰۰۰ در	یو پاکټ	پښوری مالګه
۲۵۰۰ در	یو دانه	د چرګی هګی
۱۲۰۰۰ در	یو کلچه	د تخان مینځلو صابون
۴۶۰۰۰ در	یو من	وطني غټی وریجی
۴۵۰۰۰ در	یو من	وطني خامی وریجی

کمیته فرهنگی و هنری «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» منتشر ساخته است

«خون کابل»، «توای مادر من»، «کابل انتقام شو»

کاست های ۶۰ دقیقه‌ای حاوی آهنگهای
میهنی و انقلابی

مقابل شده دفعتاً با کلمات توهین آمیز وی را مورد سؤال قرار می‌دهد که
چرا ریشتم کم است. حاجی حفیظ که توهین را تحمل کرده نمی‌تواند با
سیلی بروی طالب می‌زند. طالب موضوع را به ترابی اطلاع داده و بعداً
چند نفر مسلح به دفاع از او نزد حاجی حفیظ می‌آیند و وی را بشدت
مورد لت و کوب قرار داده روانه زندان می‌کنند. برادر حاجی حفیظ هم
وقتی به دیدن برادرش می‌رود، چنان مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد که
در شفاخانه صحت عامه ننگرهار بستری می‌گردد. جین آمدن ترابی به
شهر جلال‌آباد از طریق «رادیو صدای شریعت» اعلان شد که ترابی
صاحب در راس یک هیئت جهت استماع شکایت مردم وارد زون شرق
شد. در حالیکه واقعیت چیزی دیگری بود. ترابی جنایتکار به تعداد ۲۰
تن از استادان ورزیده پوهنتون طب، ۷۵ تن از داکتران و کارمندان مجرب
شفاخانه صحت عامه ننگرهار و ۸۰ تن از استادان پوهنتون را به بهانه
اینکه که در دوران خلق و پرچم وظیفه داشته اند و یا در کشور های
خارجی تحصیل کرده اند، از وظیفه برکنار نمود.

ذبیح

طالبانو سره د خلکو «غمرازی»

د مرغومی دمیاشتی په پنځمه نیټه د ننگرهار ولایت د جلال‌آباد په ښار
کی طالبانو اعلان وکړ چی هیڅ څوک نشی کولای خپلو کارونو ته ولاړ
شی. باید ټول خلک پښتونستان چوک کی راغونډ او د «دشت لیلی مزار د
شهیدانو» په نامه ترتیب شوی محفل کی ګډون وکړی. ځینی خلک په خپلو
کورونو کی پټ شول، د نورو دوکانونه د طالبانو لخوا په زور وتړل شو او
یو شمیر نور خلک هم مجبور کړای شول چی په غونډه کی ګډون وکړی.
د پښتونستان چوک د طالبانو امنیتي قواو په زور کلابند کړی شوی وو
او هیڅ څوک یی بهر ته د وتلو لپاره نه پرېښودل.

د محفل زیات شمیر ګډون‌کوونکی هغه ماشومان وه چی په زور
راوستل شوی او غټی غټی لونگی یی په سرتړلی وی. هیڅ څوک علاقمند
نه وه چی مړه شوی طالبانو لپاره وژای او یا یی د ژوند یو ملاتړ وکړی
ځکه نور داسی څوک پاتی نه دی چی د طالبانو رینښتی کرغږنی څیری
ونه پیژنی.

طالبان او د مرغومی شپږمه

د مرغومی په ۶ نیټه طالبانو اعلان وکړ چی نن هیڅ څوک حق نلری
خپلو کارونو ته ولاړ شی، ټول دکانداران موظف دی خپل دکانونه وتړی او د
مرغومی د ۶ ورځی د غند لو لپاره ترتیب شوی پروگرام کی ګډون وکړی.
څرنگه چی د خلکو له نظره د طالبانو دا کارونه ملنډی ښکاریدی
ځکه که روسان پردی وول نو دوی هم د پاکستان او عربستان نوکران او
وطن‌پلورونکی دی. نو ځکه نه خپلو کارونو ته ولاړل او نه د هغوی

حیات آباد زندگی می کرد.

در سال ۱۳۷۰ به ایران رفته با خامنه‌ای دیدار کرد. زمانی که تنی حزب تشکیل داد، مصباح با وی همکاری نمود. در سال ۱۳۷۵ از طرف طالبان وظیفه گرفت تا با مقداری دالر با کریم خلیلی در بامیان مذاکره نماید. بعد از این مذاکره زمانی که عازم مزار بود، در جریان راه توسط افراد محقق دستگیر و مدت سه ماه در مزار زندانی بود. ولی بعد از سه ماه به وسیله خلقی‌های حزب وحدت و دوستم فرار نمود. این مزدور چند جانبه فعلاً بنام «سادات گرانی» در کابل به نفع طالبان کار مأموریت دارد.

غ.ک.

خشم و نفرت مردم ورس مقابل جاسوسان ایرانی

ایرانی‌ها با وجود داشتن یک لانه جاسوسی در پنجاب و یکاولنگ می‌خواستند لانه دیگری در ولسوالی ورس مربوط ولایت بامیان ایجاد نمایند. به تاریخ ۷ سنبله ۷۶ یک موتر دوا را با مقداری وسایل طبی و پول به سرپرستی ایرانی‌ای موسم به نیازی به ورس انتقال دادند. آنان می‌خواستند که دوا را مذكور را صرفاً به مزدوران سر سپرده خود یعنی طرفداران اکبری در منطقه پی‌تاب‌جوی توزیع نمایند. مردم وقتی ازین موضوع آگاه شدند دانستند که ایرانی‌ها فقط سر سپرده‌گان و نوکران خویش را تقویت نموده و بهره برداری سیاسی می‌نمایند. بناءً مردم دوا، پول، وسایل طبی و موتر را ضبط نموده آقای نیازی را به شدت لت و کوب کردند و برایش گفتند: «شما ایرانی‌ها مردمانی نائسان و خودخواهی هستید که جز خود تان افغانها را انسان نمی‌شمایید. ما هیچگاه عکس‌العمل خشن تان را نسبت به افغانهای مقیم ایران بخصوص هزاره‌ها را فراموش نمی‌کنیم.»

نیازی که خود را در مقابل مردم عاجز و ناتوان دید، به «شورای اسلامی» ورس مراجعه نمود. ولی آنان در مقابل گفتند که «در برابر قهر و خشم مردم ما هم چیزی نمی‌توانیم». بار دوم نیازی از طریق سرقونسل ایران مقیم بامیان به «شورای اسلامی» ورس مراجعه نمود و اینبار آنان از مردم خواستند تا در مقابل ایرانی‌ها نرمش نشان دهند. اما مردم به سرقونسل ایران گفتند: «بهتر است که بدون سر و صد و دخالت در کار ما منطقه را ترک بگوییم.»

دروغ شاخدار محقق شولگر

به تاریخ ۸ جوزای ۷۶ وفتیکه طالبان با سازش ملک‌بای وارد شهر مزار گردیدند، محقق توسط موتر کومازاحسانی رئیس بامیان فرار نمود. وقتی به بامیان رسید، خلیلی به صاحب موتر مبلغ ۲۵۰۰۰۰۰ افغانی جایزه بخاطر نجات محقق از چنگال طالبان داد. به تاریخ ۹ جوزا محقق



علی‌فریاد

نفرت مردم از میهنفروشان خلقی

جنرال مسلم یکی از مقامهای بلند پایه دولت مزدور روس و فعلاً کارمند ملل متحد و هیئت خریداری و توزیع کچالو در ولایت بامیان می‌باشد. به تاریخ ۲۸ عقرب ۷۶ حین خریداری کچالو در قریه گوروانای بامیان مردم قریه جمع شده و مسلم را به شدت لت و کوب کرده برایش می‌گویند: «ما از شما خلقیهای کثیف و بی‌ناموس هیچ خلاصی نداریم. حزب وحدت هم شما مزدوران را وظیفه داده حال در ملل متحد هم وظیفه دارید.»

بی‌ناموسی‌های حزب وحدت در ولسوالی دوم یکاولنگ

به تاریخ ۲۰ سرطان ۷۶ شش نفر از نظامی‌های حوزه‌حصه دوم یکاولنگ در ایلاق بلخاب واقع دامنه حمله نموده دختری از مردمان این ایلاق را به زور با خود می‌برند. فردای آن روز که پدر دختر با یک عده از ایلاقی‌ها دنبال دختر رفتند در قسمت دهن‌دره جاشت نظامی‌ها بالای شان فیر می‌نمایند و در این جریان پدر دختر کشته می‌شود. یک تن از نظامی‌ها دختر را با خود به حوزه حصه دوم برده می‌گویند: «دختر سرم صدا نموده است.»

سیدداود «مصباح» خودفروخته‌ای هزار چهره

سیدداود مصباح از قریه کشکک ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان می‌باشد. وی مکتب ابتدائیه را در مرکز ولسوالی خوانده و از لیسه صنایع کابل فارغ گردیده است. مصباح در مناطق مختلف هزاره‌جات معلم بوده و از سال ۵۴ الی ۵۵ کورس داخل خدمت معلمی را در پروان خوانده و تا پیروزی کودتای ننگین هفت ثور معلم بود. او از سر سپردگان شوروی سابق و طرفدار سرسخت کریم میثاق بشمار می‌رفت. از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۸ بحیث والی بامیان تعیین شد. در سال ۱۳۵۸ در لوگر والی مقرر گردید. به اساس اختلافات بین جناح خلق و پرچم، در سال ۱۳۶۱ پست ولایت از وی گرفته شد و در وزارت تجارت بحیث رئیس کار می‌کرد. در همین سال از وظیفه برکنار و مدت سه ماه در وزارت داخله تحت نظارت قرار داشت. بعد از سه ماه با فارغ مرغ خود به زندگی ادامه میداد، در سال ۱۳۶۸ بعد از شکست کودتای مشترک گلبدین با تنی به پاکستان آمده در

قرار گرفتند.

به ماتم نشستن عروسی

به تاریخ ۷ میزان ۷۶ محفل عروسی سیدولی ولد سیدحسن و شکیلا ولد ضابط فیض محمد معروف به چریک پیر ساکن مرکز فراه برپا شد. رحیم جان برادر شکیلا دو همکاری را نیز که زنان خارجی بودند در عروسی دعوت کرده بود. فردای عروسی گروپ امر بالمعروف به خانه هجوم برده دو زن خارجی، رحیم جان و سیدولی را با خود برده و به جرم دعوت کافر را به عروسی مسلمانان زندانی می‌کنند. دو زن خارجی بعد از میانجیگری مؤسسه مربوط شان به دستور والی رها می‌شوند. اما داماد و برادر عروس بعد از لت و کوب شدید و چند روز زندان با ضمانت ریش سفیدان آزاد می‌شوند.

شریعت طالبی و بودنه‌بازی

به تاریخ ۲ میزان ۷۶ طالبان شش نفر از اهالی فراه را به جرم نگهداری بودنه، بعد از یکشنبه روز زندان توأم با لت و کوب شدید، در حالی که دروازه قفس بودنه به لنگی‌های شان بسته و تور بودنه‌گیری به سرشان انداخته شده بود در شهر گشتانند.

رشوه‌گیری صلاح‌الدین ذهکنی

به تاریخ ۳۱ سنبله ۷۶ ملاصلاح‌الدین ذهکنی قاضی محکمه ولایت فراه به جرم اخذ ۵۰ لک افغانی رشوه دستگیر و زندانی می‌شود. قرار گزارشها وی پسر کاکای جلیل‌اله معاون ریاست تمیز کابل بود و همچنان جلیل‌اله خسر دو دختر ملاصلاح‌الدین می‌باشد که بنابر دستور وی آزاد خواهد شد.

ماری - هلمند

قصاص در هلمند

در میزان ۷۶ به اساس اعلان طالبان اهالی شهر هلمند در میدان مخصوص جبراً جمع شدند تا صحنه قصاص را تماشا کنند. متهم را که بیش از ۲۸ سال نداشت در میدان حاضر کردند و بعد شخصی به نام قاضی اینگونه به قرائت دوسیه پرداخت: «این فرد متهم به قتل یک تن از باشندگان هلمند است و به اساس حکم مولوی محمدعمر قصاص می‌گردد. ما چند روز جلسه دایر کرده و تمام مراحل را بررسی کردیم. بناءً هیچ کس نمی‌تواند و حق ندارد که به نفع قاتل حرفی بزند و یا از وی دفاع نماید.» سپس متهم اجازه خواست تا دو رکعت نماز نقل

طی مصاحبه‌ای با بی‌بی سی گفت که «او از مزار مصاحبه می‌نماید» در حالیکه در بامیان نزد خلیلی بود.

خیراندیش

معامله شیطان با شیطان

محقق عضو شورای مرکزی و معاون دوم حزب وحدت کریم خلیلی می‌گوید: «در سرطان ۷۶ با خلیلی و هاشمی به شیخ علی رفته تا جبهات جنگ را از نزدیک دیدن نماییم. در شب ششم سرطان در یک پیشروی بالای موضع طالبان چندین قریه به تصرف نیروهای ما در آمده بعد از چند دقیقه نظامیان شروع به چور و چپاول اموال خانه‌های مردم بی‌دفاع نمودند. اتفاقاً من و خلیلی سردیر حزب در خانه‌ای که تمام اموال آن حتی فرش نیز چور شده بود رفتیم. من قومندان دره لولنج خالقیار را طلب نموده گفتم: «چرا اموال مردم بی‌دفاع را به غارت می‌برید؟ مگر شما مسلمان نیستید؟» وی جواب داد: «چرا مسلمان نباشیم. مسلمان هستیم، مسلمان حزب وحدت. ما اموال مخالفین را تاراج نمودیم. اگر دشمنان هم بالای ما دست بیاورند و اموال ما را به غارت ببرند باکی نداریم. کلوخ انداز را پاداش سنگ است.»

سایر ولایات

خالده - فراه

راکت پرانی خاینان جهادی

به تاریخ ۲۶ سنبله جنگ پرستان وابسته به ربانی از قریه مادگان پشت‌رود ولایت فراه چند موشک به شهر فراه فیر می‌نمایند که دو موشک به قریه نزدیک فرقه اصابت می‌کند. ساعت یک همان شب طالبان قریه ریگی را محاصره می‌نمایند و عزیزاحمد ولد حاجی سراج‌احمد، بسم‌اله، رحیم‌الدین، فیض محمد و عبیداله را بعد از لت و کوب شدید با خود به شهر برده و زندانی می‌نمایند. فردا صبح موسفیدان قریه نزد والی رفته و از عمل افراد فرقه شکایت نموده و هم می‌خواهند تا زندانی‌ها رها شوند. والی در جواب می‌گوید: «شما باید خیرات کنید چرا که زندانی‌ها کشته نشده اند چون آنان را افراد فرقه بغرانی گرفته‌اند. بغرانی‌ها خوب و بد را از هم فرق کرده نمی‌توانند و هر کس که به گیر شان افتاد از بین می‌برند. از دست من هم چیزی ساخته نیست. فقط صبر کنید تا خودشان آنان را آزاد نمایند.» بعد از گذشت یک شبانه روز آنان را رها می‌سازند که هر کدام شان حداقل مدت ۲۰ روز تحت تداوی

از ایران برگشته بودند بصورت دستجمعی در میدان شهر دستگیر و کوه قفلی نموده اند که تاحال عده کمی از آنان با کتمان شهرت اصلی خویش و دادن پول پنج تاده لک افغانی توانسته اند از زندانهای طالبان نجات یابند.

آریا «رهپو» - کابل

قطع دست‌ها و پاها

بستاریخ ۹ میزان دست‌های راست و پاهای چپ دو سارق در ترین کوت ارزگان قطع گردید. اینان به جرم دزدی صدلک افغانی و اقدام به سرقت مسلحانه مورد مجازات قرار گرفتند. قطع دست‌ها و پاهای حیات اختر محمد مسکونه قریه بقرارزگان در محضر عام صورت گرفت. وقتی زمینه کار و زندگی از افراد جامعه سلب شود طبعاً عده‌ای نه از هوس، بلکه از بیچارگی به دزدی و فحشا رو می‌آورند.

علاوئاً طالبان که خود به دزدی‌های بزرگ، وطنفروشی، قساقچ هیروئین، رشوه‌گیری، غصب دارایی‌های منقول و غیر منقول مردم مشغول اند، صلاحیت مجازات مجرمان را ندارند. برای ادامه زندگی شرافتمندانه باید هم دست و هم کار وجود داشته باشد. در حالیکه تبهکاران طالبی هر دو را از مردم ما می‌گیرند.

فرهاد - نجراب

تبهکاری‌های طالبان و برادران خاین جهادی شان

ولسوالی نجراب ولایت کاپیسا به دو بخش حکومت طالبان و حاکمیت شر و فسادپیشگان (اصطلاحی که مردم به حکومت ربانی داده اند) تقسیم گردیده. غازی بیگ خیل، شاکاخیل، بدخشی و تواچیان به مثابه خط اول دفاعی طالبان بوده و در این اواخر از رفت و آمد اهالی قریه‌ها به بازار جهت خرید اموال و اشیای مورد ضرورت شان مثل آرد، کود کیمیایی، تیل، چای، بوره و غیره جلوگیری می‌نمایند.

در اوایل حاکمیت طالبان، مردم اجازه انتقال گندم، جواوری، کود کیمیایی و غیره مواد ارتزاقی را داشتند. ولی حالا مردم حتی بدون مواد هم اجازه عبور و مرور ندارند. اما از طرف شب مواد ارتزاقی را بالای خر، اسب و قاطر به منطقه شر و فساد انتقال می‌دهند. طالبان نظر به نوعیت و قیمت جنس از فی نفر ناقل مواد حداقل یک صد هزار افغانی می‌گیرند. اکثرأ وقتی انتقال‌دهندگان به منطقه شر و فساد می‌رسند، توسط برادران جهادی تمام اموال به غارت برده می‌شوند. شب و روز قریه‌های باخانه، وهار، ده‌قاضی، دهنو و روضاخیل از طرف طالبان مورد فیر راکت، آوان، توپ و غیره سلاح‌ها قرار می‌گیرند که اکثر اهالی مجبور به مهاجرت شده اند. در ساحه حاکمیت شر و فساد هرگاه کسی علنی

بخواند. بعد از خواندن نماز جقری کنند و قاتل را خوابانند. برادر مقتول با چاقوی تیزی متهم را مانند گوسفند حلال کرد. قاضی مذکور در سکوت عجیب مردم صدا می‌زد «زود باش از عذاب خلاصش کن». متهم بعد از لحظه‌ای جان داد و جسدش را به نقطه‌ی نامعلومی انتقال دادند.

خالد هوشمند - کابل

مردم شمالی قربانی سگ جنگی خاینان طالبی و جهادی

تاریخ پنجهزار ساله افغانستان مشحون از حماسه‌های کلیه اقوام و ملیت‌های برادر افغانستان است که بدون هیچگونه تعصب قومی، سمتی، لسانی، مذهبی مانند یک مشت واحد پولادین به دهن متجاوزین کوبیده اند. اما امروز که بعد از سالها جنگ خانمانسوز و هستی‌برانداز نیروهای متخاصم از حالت چند قطبی، به دو قطب متخاصم نیروهای ائتلافی شمال و تحریک طالبان تقسیم گردیده اند شعله این جنگ سوزاننده تر و با فتنه نفاق ملی در هم آمیخته شده است که تبلیغ و دامن زدن تضاد بین جنوب و شمال، پشتون و تاجک، پشتون و ازبک و پشتون و هزاره همه روزه هزاران فامیل بی‌سرپناه و بی‌گناه را در شعله‌های خود می‌سوزاند. از آوانیکه تحریک طالبان عازم صفحات شمال کابل مانند جبل‌السراج، پروان و کاپیسا شدند با قساوت و شدت هرچه تمام تر اقدام به راندن مردم از مناطق مسکونی شان نمودند که در این زمینه از کبیل زدن پیر مردان، زنان و کودکان هم دریغ نکردند و حتی جهت پیشبرد این جنایت شان قصد و تمایل خود را که با فتح شمالی برای هر نفر از جنگندگان طالب خود یک زن و پنج جریب زمین می‌دهند کتمان نکردند. صدها نفر را به بهانه جمع‌آوری سلاح آنقدر لت و کوب نمودند که عده‌ای تحت شکنجه جان سپردند و عده‌ای هم که نیمه جان از زیر شکنجه نجات یافتند و ادار گردیدند تا زمین، درخت، گاوهای شیری و زیورات خود را بفروشد و سلاح بخرند و به طالبان تسلیم دهند.

اکنون که نیروهای ائتلافی در نواحی اطراف شهر کابل رسیده اند و با طالبان در حالت جنگ اند، اختلافات ملی را بحدی تشدید نموده اند که شمالی بودن، بالاتر از هر جرم و جنایتی است و به مجرد روپرو شدن با یک نفر از اهالی شمالی غیر پشتون صرفنظر از اینکه شخص حمال است یا قومندان، مثل اینکه بایک قاتل و تبهکار روپرو شده‌اند لحظه‌ای او را مجال نداده فوراً راهی دوزخ‌های کانتینری کرده و پروانام اسیر جنگی خط جبهه را می‌گذارند. گروه‌های مسلح طالبان از طرف شب کوه‌ها را محاصره نموده و بنام تلاشی هر فرد غیر پشتون را که می‌بینند فوراً گرفتار و راهی دوزخ‌های کانتینری می‌نمایند که تعداد آنان تا حال به هزارها نفر بالغ می‌گردد.

بازجویی و دستگیری مردم شمالی و هزاره در تمام مدخل‌های ورودی به شهر با شدت هرچه تمام‌تر ادامه دارد. به تاریخ های دهم، یازدهم و دوازدهم برج سرطان سال جاری هزاران نفر از مسافرینی را که

می‌شود با وی عروسی کرده‌ام.

روش جنایتکاری جهادی و طالبی

به تاریخ ۲۷ سنبله ۷۶ ساعت چهار عصر حزب وحدت طی درگیری‌ای با طالبان ۱۷ نفر طالب را اسیر گرفته و با خود به مرکز بامیان انتقال می‌دهند. در آنجا با دارانشان از افراد خود می‌پرسند که این‌ها کیستند. یکی با غرور می‌گوید: «این‌ها پاکستانی‌ها هستند صاحب. من امروز یک فلم به شما نشان می‌دهم.» و به یکی دیگر خود اشاره می‌کنند که «بیاور». آن دیگری یک پمپ موتور را آورده و یکی از طالبان اسیر را از راه معقد پمپ کرده و مانند توپ فتیال انفجار می‌دهد. بعداً که طالبان از این جریان آگاه می‌شوند فوراً یک تعداد مردم بی‌گناه را به بهانه پنجشیری و یا سالنگی و یا جای دیگری از شمال دستگیر می‌کنند و این‌ها را به خانه علم و فرهنگ که فعلاً به مخروبه تبدیل گردیده است انتقال داده ابتدا به آنان تجاوز کرده و بعد همه را پوست می‌کنند.

مختار

منافقت و فساد طالبی

روزی در میزان چوک کویته چند طالب توجهم را به خود جلب نمودند. از آنجاییکه طالبان با لباس‌های خاص و به شکل قطار شتر از پشت یکدیگر روان بودند، فکر کردم که شاید مسجد آن طرف باشد. اما بلافاصله متوجه شدم که وقت نماز نیست. خود را ملامت کرده گفتم طالبان کارهای دیگر هم دارند فقط نماز که نیست! بعد از چند روز حدود شش نفر را بهمان شکل و به همان سمت، روان دیدم. فکر نوی بر سرم رسید که شاید در آن نواحی دفتر و دیوان طالبان باشد، چند قدم از پشت آنان رفتم. طالبان داخل هوتلی شدند. رو بروی دروازه هوتل ایستادم. هوتل پر از نفر بود. مقابل دروازه تلویزیونی بود که در آن رقص و آهنگهای هندی به شکل نیمه سکس دیده می‌شد. از نشستن طالبان لحظه‌ای نگذشته بود که متوجه شدم، طالبی به شاگرد هوتلی چیزی گفته به تلویزیون اشاره کرد.

فکر کردم طالبان که در افغانستان تلویزیون را اعدام می‌کنند شاید اینجا هم نسبت به آن اعتراض می‌فرمایند. هنوز فکرم دور همان مسئله می‌چرخید که برخلاف انتظارم تلویزیون خاموش نشد، چینل پاکستان هم گرفته نشد. بلکه چینل یکی از کشور های خارجی گرفته شد و رقص برهنه دختران در صفحه تلویزیون ظاهر گردید. و راز این گروه ریاکار و دور و فاسد برایم آشکار شد. □

گشت و گذار کند و از طرف پوسته‌های طالبان معلوم گردد. رأ هدف قرار گرفته و کشته می‌شود. طالبان در منطقه چنان از بی‌رحمی و قساوت کار می‌گیرند که ظلم و ستم روسها و سگهای زنجیری شان و جنایتکاران جهادی از یاد مردم رفته است. طالبان مزدور تعداد زیادی از اهالی بی‌دفاع قوای خط اول را از ساحه ده متری هدف فیر کلاشنکوف قرار داده و کشته اند. مردم مظلوم دره‌ها بر علاوه اینکه شرایط راکت‌باری و مرمی‌کاری طالبان را تحمل می‌کنند باج و خراج، نان دهی، مهمانداری، توهین، تحقیر و لت و کوب بی‌مورد اوباشان شورای نظار و حزب اسلامی را نیز تحمل می‌نمایند. مردم در روز روشن مورد چسور و چپاول قرار می‌گیرند. آنان اکثر از ترس غارتگری اراذل شورای نظار به نماز خفتن نمی‌روند. ملاها و امام مساجد به مردم گفته اند که چون امنیت نیست لذا به نماز صبح و خفتن نیایید. عداوت و خصومت‌های حاکم بین قومندان محل شر و فساد تا جایی بالا گرفته که با کمترین شکر رنجی‌ها خانه‌های یکدیگر را به راکت می‌پراندند و این جنگ شان تا زمانی ادامه می‌یابد که هیتی جهت مصالحه بین «برادران» از پنجشیر بیاید.

مردم تحت حاکمیت طالبان شب و روز مصروف مهمانداری طالبان بوده و یا به انتقال مواد ارتزاقی و یا کندن حفرها می‌پردازند. در قسمت‌های اخیر ولسوالی نجراب که خط‌السیرو لایات شمال است، قاچاق مواد و افراد رونق بسزایی دارد. از هر فردیکه بخواد به شمالی برود قاچاقبران مربوط طالبان حداقل دو صد هزار افغانی می‌گیرند. این ساحه‌ایست که هر روز به صدها و حتی هزارها نفر از آن عبور و مرور می‌کنند. عایدات پوسته طالبان در منطقه سرکوه، سرپشته در روز به میلیون‌ها افغانی می‌رسد. عابرین این راه‌ها بر علاوه پیاده روی طولانی در مسیر راه باید مورد توهین، تحقیر و تجاوز طالبان قرار گرفته و یک مقدار زیاد پول شان را باید به عنوان حق‌العبور هم به قاچاقچی های طالب بپردازند.

واحد - کابل

بی‌ناموسی به سبک طالبی

تاریخ ۱۲ اسد ۷۶ وقتی که طالبان برای بار دوم شهر کوچک تاشقرغان را تصرف می‌کنند به گفته خود شان «مشرخط» و به گفته مردم «قومندان خط» یک پسر بچه ۱۲ یا ۱۳ ساله را با خود در هر جای شهر می‌گشتانند. وقتی که سایر افراد از قومندان یعنی مشراغاً سؤال می‌کردند که این نوجوان چه کاره است؟ مشراغاً وی را به عنوان پادیکارد خود معرفی می‌کرد. معاون قومندان از قومندان خود خواهش می‌کند که باید بکی دو شب آن پسر را به او حواله کند. اما مشر مانند یک حیوان درنده فریاد می‌کشد و به معاون خود می‌گوید تو خبر نداری که تا حال من چند نفر را به خاطر این بچه کشته‌ام. تو نمی‌دانی که مدت دو ماه

تان نیست.

باز هم پرسان عیب نباشد، اگر از ذکر نام و شعر سعید سلطانپور حق دارید ارواح تان قبض شود، چرا عاصی را با فروغ فرخزاد «مانند» نمی‌کنید؟ ما جواب را می‌دانیم: او هم با مجموعه «تولد دیگر» و چند شعر بعدیش، بیشتر از آن با جامعه «میانه» و به عدالتخواهی گرایش دارد - سوازی زیبایی و فخامت کلامش که عاصی و امثالش را به تاثیر پذیری واداشته - که «جامعه‌گرا»ترین شعرهای عاصی هم به پای آنها نمی‌رسد. از اینجاست که تنها باب دندان سهراب سپهری را یافته‌اید. انتخاب نسبتاً مناسبی است به شرطی که عاصی را «دن‌کیشوت» و خود را «سانچو»یش نساخته و رجز خوانی خنده‌آور برای او را کنار بگذارید.

عاصی، «شورشگری نابغه» یا ملنگی خانقاه‌نشین؟

در پایان مقاله، شرح «میانه»ی عاصی و جامعه را به خود شاعر می‌گذارد که یک یک جمله‌ها را می‌بینیم:

من از زخم‌هایم سخن زده‌ام، نه از ستاره‌زاران فراز
رودخانه‌ی یک شام فروردین

این ادعاها بمثابه اتمام حجت آورده شده ولی آیا قهار عاصی راست می‌گوید و نابغه خوانش دروغ بخورد مردم نمی‌دهد؟ کدام زخم‌ها؟ در جنگ مقاومت، فاکولته می‌خواند، ماموریت می‌گیرد، در اقصی نقاط کشور آزادانه به سیر و سیاحت می‌رود، کتاب پشت کتاب چاپ می‌کند، در انجمن‌های رژیم خوش و خرم تا و بالا می‌دود، با خواننده‌ی رادیو تلویزیون رژیم، «دو روح در یک بدن» می‌شود، بزم‌های طرب انگیز شور موسیقی‌اش دایر است، به فکر ایجاد «دل‌آباد»‌ها می‌افتد، خارج سفر می‌تواند، مطبوعات پوشالیان از عکس‌ها و مصاحبه‌هایش پر می‌شود و...

بناءً نمی‌توان فهمید که زخمش در کجا و چگونه بوده. توجه کنیم در کشور اسیر جنگ و خاد و بلچرخ و پولیگوها، شاعر «نابغه» و «در اوج» به چه نحوی درگیر «زخم‌هایش» است. فرهاد دریا بر ملا می‌سازد:

پس از آن مجالس شعر و موسیقی ما برپای بود و حلقه
جوانان همه عاشق و همه صافی گرد ما دو تن (عاصی و دریا) جمع بودند. شام‌های جمعه همه در خانقاه آغا صاحب
سید مظفرالدین شاه واقع تپه کارته سخی دور دامن آن پیر
جهان دیده جمع می‌آمدیم و من از سر شب تا لرزان
سپیده یک نفس ترانه و دو بیت و عاشقانه‌های سوخته
سوخته می‌خواندم و از شام تا بام با شور و ترنگ لاهوتی
مقام «بهریوی» همه با هم در آرای شب را می‌گریستیم و

کربلایی داکتر عسکر موسوی...

و «تحقیقات» ادبی شما نباید تاریخ و ریشه‌ای داشته و به آن صادق باشید زیرا: آیا در نوشته دیگری (قبل از درگذشت قهارعاصی) او را بعنوان «شاعری نابغه در یک سده‌ی گذشته» ستوده‌اید؟ اگر این کشف فقط پس از مرگ شاعر بدست آمده باشد در آنصورت کشفی قلبی و بی‌ارزش است و شما را «صاحب‌نظر»ی بسیار ناصالح و ناشی در مسئله معرفی داشته و در ردیف آقای عزیز نعیم قرار می‌دهد که تنور را گرم دیده، ناگهان لباس نقد شعر به بر کرده و «شعر» «مکن همشیره‌گریان» و گوینده‌اش را می‌ستاید!

یک سوال دیگر. چرا شما و دوستان، قهارعاصی را کاندید جایزه نوبل نکردید که دنیا تکان می‌خورد؟ شنیده ایم که تا به حال از فارسی زبانان، احمد شاملو یکی دو بار کاندید نوبل ادبی بوده است بدون آنکه در ده‌ها کتابی که درباره‌اش نوشته شده کسی او را «نابغه» نامیده باشد. اکنون که به فضل غور شما قهارعاصی غیر از کمالات دیگر که شاملو به گردش نمی‌رسد، «نابغه سده گذشته» هم ارزیابی می‌شود پس جایزه نوبل حق مسلم او بود. گناه بزرگی به گردن دارید آقای موسوی که این کار را نکردید. در صورتیکه پس از مرگ شخص نوبل بدهند، تا دیر نشده بجنبید!

مقایسه «شورشگر» با سهراب سپهری!

من او را با سهراب سپهری مانند می‌کنم: هر دو در اوج شکفتن بر پر شدند، هر چند در دو فصل، به دو گونه، یکی در کاشان یکی در کابل، اما با یک نبوغ شاعرانه.

و با این «مانند» کردن تاجهایی را که بر سر قهارعاصی گذاشته بودید می‌ستایید.

زیرا شما که او را «جامعه‌گرا» و «عسبانی» و کسی که «باتمام وجودش در یک مقاومت هنری و فرهنگی، که در یک رستاخیز مردمی فراایستاده و در برابر رژیم تاندندان مسلح بی‌باکانه دست به شورش زده‌است» لقب می‌دهید، چگونه او را با سهراب سپهری «مانند» می‌فرمایید که مثلاً «صدای پای آب» را با حساسیت تمام می‌شنید اما در مقابل صدای پای رژیم محمد رضا شاه و ساواک مخوف آن گویی در گوشش پنبه فرو می‌رفت؟ چرا ناگهان عاصی «نابغه» و «سیاسی» و «جامعه‌گرا» و «شورش» را با غیرسیاسی‌ترین شاعر که «میانه»ای آنچنانی هم با جامعه نداشت، برابر می‌کنید؟

با این تناقض‌گویی بار دیگر ثابت می‌شود که شما محک معین و ثابتی برای ارزیابی شعر و شاعران ندارید یا اگر مصر باشید که دارید، به آن پایبند نیستید و حتی از مسایلی گپ می‌زنید که به هیچوجه در ید صلاحیت



انیس «مرد توفان» بود و دل به توفان سپرد اما
عاصی دل به «دل آباد» و خانقاه!

تلویزیون می خواند، و بالاخره از طریق دید و وادید و خوش بگو و خوش بشنو با دستگیر پنجشیری ها، عبدالله نابی ها، سلیمان لایق ها، پویا فاریابی ها، لطیف پدرام ها و اسداله حبیب ها!

من از بیداد دستانی به فریاد آمده ام که بیچاره ترینان
را در خاک می کشند.

درین قسمت فکر می کنیم شاعر ما شوخی می کند. آیا این دستان
بیدادگر غیر از دستان میهن فروشان بوده است؟ اگر نه، آیا او این دستهای
هرزه ی خونالود را در دفتر کارش، در پوهنتون، در انجمن نویسندگان و...
هر روز نمی فشرد؟

من از مادری نقل قول می کنم که آسمان و زمینش درد
می دهد و به سوگش می نشاند.

چنین مادری فقط می توانست مادر مبارزی شهید و مادر آنانی باشد
که در زندانها و زیر شکنجه دؤخیمان دست نشانده و جهادی هر ساعت
مرگ تلخ خود را تجربه می کردند؛ چنین مادرانی، صدها زن شهید و اسیر
دوران پوشالیان و تبهکاران جهادی بودند؛ چنین مادرانی شکریمه ها و
مخصوصاً میناها بودند، لیکن آیا هیچکدام در شعر وی راه یافتند؟ اگر او
حق داشت از ذکر نام و خون مینا به رعشه افتد چرا از زنان اسیر و شهید
دیگر «نقل قول» نکرد؟

سخن کوتاه اگر قیام را «حقیقتاً آنقدر حساس می بود، می بایست
رستاخیز، سرمد و انیس آزاد می شد؛ اگر جانش را هم می گرفتی مهمان

سینه از کینه می شستیم. از جمع یاران خانقاه آنکه گریه
بی اختیار داشت و خود دار نبود و حرف عشق و درد از دلش
چه روز بر زبان جاری می گشت و گرمتر از همه می تبید،
عاصی عزیز بود.

ببینید آقای موسوی شما راست می گوید یا قهراد دریا؟ بالاخره
«نابغه» تان را، شورشی و عصیانگر و «چه و چها» قبول کنیم یا مردی که
کاری دیگر نداشت و وقت خود را مثل ملنگان چند قرن پیش با شنیدن
«عاشقانه های سوخته سوخته» در خانقاه ضایع می کرد و دامن دامن اشک
می ریخت؟ آیا اینهمه بخاطر «زخمهایش» بود؟ یک چیز عیان است که
«زخمهای» وی بعلت اشغال وطنش و استیلای مینهن فروشان پرچمی و
خلقی نبود. این در او تخم کینه نکاشته بود و اگر چیزی هم وجود داشت،
چنانکه مطربش تصریح می دارد آنرا در بزمها لاهول کرده و «سینه از کینه
می شست».

و در همانحال که قهراد عاصی و «حلقه جوانان همه عاشق و
همه صافی» با چشمانی تر در خانقاه به خلسه می رفته اند، مبارزان در
مخفی گاههای شان با قبول شکنجه و مرگ، بر ضد تجاوزکاران و پادوان
آنان شعری می سرودند، شبنامه ای می نوشتند و به سازماندهی پیکار
آزادخواهانه سرگرم بودند. اینان به معنای واقعی کلمه زخم داشتند لیکن
آنها با پیشبرد نبرد التیام می بخشیدند. **آقای عاصی و اطرافیان علی**
رؤیم نمی جنگیدند بلکه با شیوع خانقاه بازی، درویش گری و
ملنگ گرایی (البته با لاکت و بتلون کاوایی)، زندگی را برایشان
پذیرفتنی ساخته همه را به آشتی و کینه زدایی با دشمن فراخوانده و
بدینترتیب به جنگ مقاومت خیانت می ورزیدند.

عاصی چرا عبدالاله رستاخیز نشد؟

من از تنها ییم هنگامیکه گریسته ام سرود ساز کرده ام
نه از بازیهای شبانه باشگاهها و درختستانها.

از کدام تنهایی و گریستن؟ نام خدا شها «عاشق ترین عاشق دنیا» است
و جوانان عاشق و «بهروی»^(۶) و فراموشی جهان و مافیا در شب
زنده داربهای خانقاهی و روزها هم انجمن نویسندگان و شعرخوانی و
شکرافشانی برای یکدیگر و... دیگر چه جای تنهایی و گریستن می ماند؟

من از بی سرانجامی مردمانی در دکشیده ام که هیولایی
از چهار سوی پوست و گوشت شان را می درد.

خیلی خوب. اما این درد را «نابغه» چگونه فریاد می کند؟ از طریق کار
در نثریات پوشالیان، چاپ و پخش کتابهایش با مدیریت و خرج
پوشالیان، از حنجره هنرمندی سرکاری که شاد و مست در رادیو و

قاتلان سلطانپورها نمی‌شد و در رادیو مشهد سخن‌سرای می‌کرد؛ جوگیگری موزیکال را ترک می‌گفت و به قول سلطانپور تفنگ بر خانقاه و انجمن نویسندگان و جریده «دهقان» و شعر و ادبیات بازی با خادیه می‌نهاد و بسان اغلب هنرمندان انقلابی کشور ما فعلاً به نبرد برضد مهاجمان و نوکران شان و باندهای جنایتکار اخوانی می‌پیوست و غیرت می‌کرد و قبل از همه «خطبه»‌های پر فحش را اول برای هر یک از خون آشامان بنیادگرا می‌خواند تا برای ظاهر شاه.

«نابغه» و قتل عام افشار

اما داکتر موسوی، اینهمه را ابداً «کوتاهی‌ها و لغزش‌ها و پایی‌های» جنبه‌ی اجتماعی شعر عاصی نمی‌داند و تنها با عزیمت از شیعه‌گری است که مردنی و خجل‌گلابه می‌کند:

بی‌آنکه جنبه‌ی نقادی داشته باشیم، باید بگوییم که با همه‌ی والایی‌ها و بالایی‌ها، شعر عاصی از جنبه‌ی اجتماعی دارای کوتاهی‌ها و لغزش‌ها و پایی‌هایی نیز هست ولی در این جا از آنها می‌گذریم و می‌گذاریمش برای زمانی که بازشناسی به گونه‌ی بازسازی به راه افتد. خموشی و لب از لب نگشودن عاصی در باره‌ی «قتل عام افشار» یکی از این کوتاهی‌ها و پایی‌ها است که «وطن شاعری» عاصی را زیر سوال می‌برد.

چرا از آنها می‌گذرید کربلایی جان؟ آیا قادر نیستید به «گونه‌بازسازی» و بسیار مختصر این «پایی‌های شعرش را «بازشناسی» کنید؟ در سطح خود می‌توانید. ولی نمی‌کنید بخاطر آنکه باز کردن سر صندوقچه‌ی «لب نگشودن» قهارعاصی در باره‌ی یکی از سیاهترین جنایات «برادر مسعود» و «برادر ربانی» کافست که برای نابغه‌ی تان نه «وطن شاعری» بماند و نه نشانی از «شعور شریف و نجابت روحانی انسانی». این تنها «پایی» شعر عاصی و تنها زیر سوال رفتن «وطن شاعری» نه بلکه «پایی» و زیر سوال رفتن کل شخصیت و سیاست وی بشمار می‌رود. اگر اغماض «نابغه» را ولو صرفاً در همین مورد (قتل عام

افشار) محکم بگیرید، چشم تان سیاهی خواهد رفت که «پرچمدار شعر و ادب افغانستان» واقعاً در یکی از «احزاب متفرقون جاخوش کرده» بود و در مصاحبه‌ای دروغ گفته که «برای من همه‌ی مبارزین سرزمین مطرح بوده، فردی مطرح نبوده.»^(۷)

داکتر موسوی سکوت قهارعاصی درباره قتل عام افشار را «بالا» و «پایین» می‌اندازد اما درباره اینکه «میراث‌دار پوستین کهنه‌ی نیاکان» وجدان متقلب شدن از چشم کشیدن‌ها، تجاوزکاریها و هزارویک جنایت شیع دیگر باند مزاری و خلیلی را نیز نداشته، کلمه‌ای بر زبان نمی‌آورد. اگر داکتر صاحب یک فرقه‌گرای هزاره‌باز و شیعه‌باز نبود،^(۸) طرف هیچ جنایتکار بنیادگرا را نمی‌گرفت.

«نابغه» طرفدار ترور سلمان رشدی

عاصی به همراهی فرهاد دریا مصاحبه‌ای دارد در شماره چهار «سباوون» (۱۳۶۸) نشریه اتحادیه ژورنالیستان که متأسفانه بخش اول آن (شماره سوم مجله) را نداریم لیکن از همین بخش هم می‌توان به جنبه‌های دیگری از موضع او پی‌برد.^(۹)

شاعری که مدعی است «از زخمهای سخن می‌گوید» به «سباوون» که به سلمان رشدی و کتاب «آیه‌های شیطانی» اش اشاره می‌کند، سچ و صریح پاسخ می‌دهد:

نخست با امام خمینی در مورد (فتوای قتل او) موافقم. دوم شعر من، کار من با کار سلمان رشدی به هیچ نحوی مقایسه نمی‌شود. سوم اینکه من بسیار آگاهانه سخن می‌گویم...

«من از مادری نقل‌قول می‌کنم که آسمان و زمینش دردمی دهد و به سوگش می‌نشانند.»

چنین مادری فقط می‌توانست مادر مبارزی شهید و مادر آنانی باشد که در زندانها و زیر شکنجه دژخیمان دست‌نشانده و جهادی هر ساعت مرگ تلخ خود را تجربه می‌کردند؛ چنین مادرانی، صدها زن شهید و اسیر دوران پوشالیان و تبهکاران جهادی بودند؛ چنین مادرانی شکریه‌ها و مخصوصاً میناها بودند، لیکن آیا هیچکدام در شعرو ی راه یافتند؟ اگر او حق داشت از ذکر نام و خون مینا به ریشه افتد چرا از زنان اسیر و شهید دیگر «نقل‌قول» نکرد؟

ما نمی‌دانستیم ولی واصف باختری، داکتر عسکر موسوی، «عاشق‌ترین عاشق دنیا» و سایر عاشقان که می‌دانستند، آن نکته یعنی میل عاصی به کشتن سلمان رشدی را چنان ماهرانه زیر زده‌اند که گویی او از هر چیز دنیا گپ زده ولی در باره‌ی سلمان رشدی و فتوای قتلش اظهار نظری نرفته است. اما اینک ملاحظه می‌کنیم که آتش قهارعاصی در دفاع از جمهوری اسلامی و خمینی و فتوای ترورش چنان تیز بوده که سر وقیحترین نوکران ایران را هم خاریده است. بناءً می‌توان نتیجه گرفت که سفر چند ماهه‌ی او در آخر عمرش به ایران، ریشه در عشق دیرین او به «امام»ش و رژیم ایران داشته است.

یعنی اگر دموکراسی باشد خوبست. اما اگر شاعران در پلچرخی‌ها هم شکنجه ببینند و بعد تیرباران شوند زیاد مهم نیست چرا که «هیچگونه تشددی» مانع هنر «فضاسازی» نمی‌گردد به شرطی که شاعر «متعهد» باشد و «اندک هوشیار»! بنابراین شاعرانی که در پلچرخی‌ها و در شرایط تسلط اشغالگران و خاد و سگان پوشالی نمی‌توانند شعر یا زیاد شعر بگویند نارسایی خودشان است که یا «متعهد» نیستند یا اینکه «اندک هوشیار»ی ندارند! به همین علت شاعران محکوم به اعدام در پلچرخی نتوانستند چندان شعر سرایی کنند به زعم عاصی می‌توان شعار داد زنده باد اختناق که «فضا ساز» است!

آقای موسوی اجازه میدهید نتیجه بگیریم که عاصی برپایه برداشت آشتی‌جویانه‌اش از ماهیت پوشالیان چندان مایل به مبارزه علیه آنان نبود؟ و بر پایه همان برداشتش، طبیعتاً نباید از تأیید

داکتر موسوی سکوت قهار عاصی درباره قتل عام افشار را «بالا» و «پایین» می‌اندازد اما درباره اینکه «میراث‌دار پوستین کهنه‌ی نیاکان» وجدان منقلب شدن از چشم کشیدن‌ها، تجاوزکاریها و هزارویک جنایت شنیع دیگر باند مزاری و خلیلی را نیز نداشته، کلمه‌ای بر زبان نمی‌آرد. اگر داکتر صاحب یک فرقه‌گرای هزاره‌باز و شیعه‌باز نبود، طرف هیچ جنایتکار بنیادگرا را نمی‌گرفت.

رژیم ایران عار می‌کرد؟
شاعر به پوشالیان چنین خاطر جمعی می‌دهد:

و وجود سانسور برای من هیچگونه اهمیتی ندارد.
باشد یا نباشد (...) اگر سانسور نکذاشت که صدایش بالا شود و دست بازتر به جامعه شعرش را عرضه بدارد، راه‌های دیگری وجود دارد که دست‌آوردش را برای مردمش برساند (...) به نظر من سانسور تأثیری بالای کار شاعر نمی‌تواند داشته باشد.

یعنی غیر از حق دادن به رژیم برای سانسور، به شاعران و هنرمندان، هم توصیه می‌کند که پشت اعتراض و مبارزه علیه خفقان، رژیم نگرند، «راه‌های دیگری» را بیالند تا «دست‌آورد» شان را به مردم برسانند!

بدین ترتیب اصلاً چه انگیزه‌ای می‌توانست وجود داشته باشد که مرحومی را به نبرد قاطع بر ضد خفقان و سانسور خادی یا بطریق اولی بر ضد کل رژیم بکشاند؟

تملق «نابغه» در برابر شاعران پوشالی و اخوانی

همانطوری که «اصف باختری در مصاحبه‌ی رسوایش با شاعری نبا. شده فاروق فارانی (مشهور به تفتکی)، فرصت را غنیمت شمرده و به

بنظر ما هزار بار بیشتر از قهار عاصی، و اصف باختری و داکتر جاوید و داکتر عسکر موسوی و نظایر شان بمنابۀ ادیبان مرتجع و تاریک‌اندیش محکوم‌اند که علی‌الرغم خمینی پرستی قهار عاصی، جرأت می‌کنند از او «نابغه» ای «شورشگر» و نفرت‌بارتر از همه، شاعری آزادایخواه و عاشق مردم بتراسند.

به ذوات مذکور باید گفت که نزد مردم جفا دیده‌ی افغانستان یگانه فرق بین موضع شما روشنفکران بی‌شرم و خیانتکارانی جانی مثل مزاری و خلیلی و... اینست که شما به اصطلاح شاعر و نویسنده‌اید و آنان کم‌سواد یا ملا.

کدام ابله می‌تواند قبول کند که مدافعان وطنی رژیم ایران، با استقرار باند‌های خاین و ردالت‌پیشیه‌ی جهادی در کشور مخالفتی بنیادی داشته باشند؟
جناب موسوی، اگر پلیس انگلستان خبر

شود که چگونه شاعری مشتاق ترور سلمان رشدی رابه آسمان‌ها و «چه و چها» بالا می‌برد، باید شما را زیر نظر گیرد تا مبادا بخاطر عشق به «اجابت دعوت امام» و تحقق یکی از آرزوهای «نابغه» دست از پا خطا کنید!

«نابغه» طرفدار خفقان و سانسور

درباره دموکراسی و هنر و رابطه ایندو می‌گوید:

سیاست فرهنگی مبنی بر اصول حقوق بشر در هر جامعه‌ای حجاب می‌کند که (...) دموکراسی بدون تشنج و تشدد در هر جامعه‌ای تأمین باشد و تخطی از آن خیانت به انسان و اصول بشریت بحساب می‌آید

اما بلافاصله می‌افزاید:

گو چه فضای زایش هنری و ادبی راهیچگونه تشددی اخلال کرده‌می‌تواند. شاعر متعهد باندک هوشیاری فضایش را خودش می‌سازد و ارابه‌ی شعرش را به صورت دلخواه ممکن می‌گرداند با استعاره در کنایات - تشبیهات و غیره

(تأکید از «پیام زن» است.)

رئیسان قبلیش سلیمان لایق و بارق شفیع و اسداله حبیب، و حاکمان تازه‌ی بنیادگرایش یوسف آیین و محمودفارانی ادای چاپلوسی کرد^(۱۰)، قهارعاصی هم نمک حرامی را روا نمی‌داند:

شعرایی مثل لطیف پدram - لیلاصراحت روشنی -
محب بارش - ثریاواحدی - نایی شاعران خوب اند.

کسی بامسئولیت وتعهد طوریکه در شعر معاصر ایران پرداخته شده در کشور ما آهنگی از رشد به سوی کمال صورت نگرفته است. یا کلی‌گویی و مکررگویی به عمل آمده است و یا شعار داده شده و غیر از نوپردازان آغازگر که چند تن محدودمی‌شوند وراهی را از شعر امروز باز کرده‌اند وپس ماندواصف‌باختری - ناظمی - فارانی - بارق شفیع، آیین، بگذار جسارت کرده بگویم که حتی هیچکسی شعر واقعی معاصر از دیدگاه خودم را در این روزگار نه سروده است.

خداکند یک نفر به جای رحم مادر، از رحم شعر و ادب و فرهنگ هم پیدا شده باشد، دربرخورد به بارق شفیع‌ها، نایی‌ها، پدram‌ها، سلیمان‌لایق‌ها و... اگر در قدم اول به موقعیت سیاسی آنان - قاتلانی جاسوس - توجه نکرده و خود را به دم شعر و شاعری آنان بی‌آویزد، او باید نوکر مخفی پوشالیان باشد یا آدمی وجدان‌باخته و کودن که نظر و «تحقیق» اش به شکلی نمی‌ارزد. همچنان نمی‌توان به تعهد جان نثارانه‌ی محمود فارانی‌ها، و یوسف آیین‌ها نسبت به خائنان بنیادگرا حساس نبود بدون دیدن لکه‌های خون مبارزان در آستین سروران شان، زیر نام «آغازگر»، «نوپرداز» و «راهگشایان شعر امروز» به مجیز‌گویی آنان پرداخت.

او تنها به چشم‌زدن به لطیف ناظمی و بارق شفیع و یوسف آیین اکتفا نمی‌کند. «نبوغ شاعرانه»، رسم رفاقت و نشست و برخاست چندین

«وقتی دوستان وسیله آشنایی ما را در تفریحگاه‌های دانشکده کشاورزی فراهم می‌نمودند عاصی در نهایت اکراه و خشونت با من سلام وعلیک و خوش و بش کرد. سببش را نیز بعدها که دیگر دو روح در یک بدن شده بودیم با خنده بلند مطمئنش چنین حکایت کرد که چون مرا در دیدار نخست به قول خودش «بچه خان» و ناهنرمند یافته بود (...). دیدارهای نخست ما در پرتو خشونت فطری او حرام شد.»

ولی قهارعاصی اگر با دشمن سر سازش نمی‌داشت نباید به «بچه خان» بودن فرهاد دریا اعتناء می‌کرد بلکه باید از این که عفریته‌ای میهنفروش موسوم به جمیل پلوشه خاله اوست، از او باکین و نفرت دوری می‌جست. زیرا او در درجه اول بر پایه خاله جانش بوده که مست و الست کنسرت می‌داد و در رادیو و تلویزیون می‌خواند و محبوب و نازدانه پوشالیان و خاد

شان بود. معلوم نیست قهارعاصی «آزادی‌خواه و شورشگر» چگونه و چرا با فرهاد دریا «دو روح در یک بدن» شد. آیا شاعر اطمینان داشت که «عاشق‌ترین عاشق دنیا» نیز علیه خاله میهنفروشش دست به «شورش» زده و او را نفرین و عاق کرده است؟ اگر چنین می‌بود، پس چطور شد که سروکار خواهرزاده بازندان و شکنجه نیفتاد یا لاقل پایش از رادیو و تلویزیون و تالارهای نمایش قطع نشد؟ شاید تنها داکتر کربلایی و سایر غیرتمندان «اتحادیه نویسندگان»، جواب را بدانند.



کینه‌ورزی کار خوبی نیست و باید حکومت و حکومتیان و نیز خاینان بنیادگرا را منحيث رهبران فعلی و آتی ما دوست داشت، به‌جنگ شان نرفت تا بخیر و بخوبی «مسیر اصلی شعر و شاعر بالنده و پویا خود بخود بصورت سالم و مثبت پیدا شده و بارآوری بوجود آید» (!)

عاصی «غزلی» یا مقاومتی؟

اگر عرقریزی دکتر موسوی و غیره مریدان سینه‌چاک عاصی، متمرکز می‌بود به ستایش پر اغراق وی از لحاظ زیبایی‌های بی‌مثال هنری شعرش، چندان قیمتی نداشت و می‌شد از آن گذشت زیرا که اینان آنقدر خود را از هنر و هنر را از خود می‌دانند و آنقدر داغتر و بیقرارتر از بنیادگرایان و باداران برای «پایان تاریخ» و صحت و تشییت «نظم‌نوین جهانی» ابراز ایمان و وفاداری می‌نمایند که هرگاه جنایتکاران بنیادگرا با نجاست خود، نام افغانستان را از نقشه گیتی هم بزدایند، چرت آن بزعم خود شان «هنروادیات زادگان» خراب نمی‌شود و لحظه‌ای هم از مجلس آرای‌های «شاعرانه» و خواندن «عاشقانه‌های سوخته سوخته» و غیره عملیاتی لطیف ازین نوع، باز

نخواهند ماند. اما گره کار در آنجاست که این افراد حاضر نیستند تا «پهلوان» شان را بدون آنهمه آرایش بدقواره‌ی «تبوغ»، «سلحشوری»، «مقاومتری» و...

شعر عبدالاله رستاخیز، داوود سرمد، انیس آزاد و سعید سلطانپور، بهرام‌راد، خسرو گل‌سرخ‌ی و... با شخصیت بزرگ شان عجین بود و به همین خاطر هر قطره خون آن قهرمانان «محراب» و بسیاری از شعرهای آنان، شعار خلق بپاخاسته می‌شود. آنان به «آنچه گفتند باور داشتند» و با خون خود راه‌هایی از هر ستم و استثمار را که «دیگران را به گام نهادن در آن فرا می‌خواندند» ترسیم کردند.

به میدان عرضه نمایند.

«نابغه» را هر پدیده‌ای روزمره دچار «تغزل» می‌سازد اما از پولیگوتهای رژیم، از خیانتها و جنایت‌های اخوان، از خون برومندترین فرزندان مردم ما، از پستی‌ها و تعفن دستگیر پنجشیری‌ها، اسداله حبیب‌ها، عبدالله نایی‌ها، لطیف پدراهم، عنایت پڑوهان‌ها، لیلاکاویان‌ها، فرید مزدک‌ها، کاوون توفانی‌ها، واحدنستوه‌ها و سایر میهن‌فروشانی «شاعر» که هر روز در «اتحادیه نویسندگان و شاعران ج.د.ا» با آنان خوش و بش می‌کرد و می‌خندید و می‌نوشتید، غباری هم بر دل «غزلی» اش نمی‌نشست و «تبوغ شاعرانه» اش در آن موارد بکلی عقیم می‌ماند.

عاصی در حالیکه غزل سرایی اش را در هاله‌ای از تقدس آسمانی می‌پچد در مقدمه مجموعه «غزل من و غم من» می‌نویسد:

نمی‌دانم این ودیعه لاهوتی چه پیوندی با اندوهانم دارد و چه رابطه با ضمیر عاشقانه‌ام گاهگاهی چندان درهاله از قدسیت تغزلی قرار می‌گیرم که حس می‌کنم

عاصی، مبلغ دوست داشتن پوشالیان و بنیادگرایان

در مقابل این سوال که نقطه نظر تان در مورد شعر و موسیقی آینده چیست، پاسخ می‌دهد:

من همین مقدار می‌گویم که شاعران جوان و تازه‌کارها تیرسند. پرخاش کنند - شهامت را ریشه بدوانند - شکیبیا باشند - دوست بدارند.

بهتر و صادقانه بود اگر توصیه خجسته‌ی «ترسیدن» را اولتر از همه به «استاد واصف» می‌کرد با فرض اینکه «بزرگمرد» نه از سر علاقمندی به پرچمی‌ها و خلقی‌ها بلکه محض به علت ترسی کشنده از آنان با رژیم کنار آمده و مهمترین مهره «ادبی» اش شده بود. اگر سازشکاری با رژیم، سیاست اصلی خود «نابغه» را تشکیل نمی‌داد حتماً باید به «در سطح بالا یگانه شاعر کشور ما» می‌فهماند که اگر دل و گرده‌ی «پرخاش» گری با

رژیم را ندارد، لااقل از کارکردن در دم و دستگاه‌های آن و نماینده «ادبی» شدنش در خارج پیرهیزد که نه تنها گوش و بینی خود بلکه گوش و بینی همی

طرفدارانش را از بیخ بریده و می‌برد! لکن - به سبک خود آقای واصف باختری - «هان مپندار»^(۱۱) که می‌خواهیم عاصی از «بزرگمرد نام آور» می‌طلبید «شهامت» یا چیزهایی از این نوع را «ریشه بدواند» که کار معمولاً نباتات است، اما لازم بود به او می‌فهماند که با قبول ریاست اتحادیه‌ها و مسئولیت نشریات پوشالی، شخصیتش را با چنان لوثی می‌آلاید که دیگر از شعرش ولو آتش هم پیرد، مردم و روشنفکران مردمی به آن بهایی قایل نخواهند شد چرا که ارزشیابی شعر شاعر جدا از سیاست و شخصیت شاعر ارزشیابی‌ای ناقص است.

عاصی از یاد می‌برد که اگر شاعران جوان «پرخاش» می‌کردند و «شهامت» را ریشه می‌دواندند، نه در اتحادیه‌ها راه می‌یافتند، نه در نشریات رژیم و نه دفترهای شعر شان توسط رژیم به چاپ می‌رسید. ولی مثل اینکه متوجه شده باشد «زیاده‌روی» کرده، فوری می‌افزاید شاعران جوان باید «شکبیا باشند - دوست بدارند» یعنی مقابل آنچه میهن‌فروشان بر سر مردم و وطن ما آورده‌اند شکبیا باشند و «دوست بدارند» یعنی

تمام وجودم غزل است و هرچیزی در نظرم جلوه تغزلی می‌گیرد. گاهی که عطر گل سنجد یا اکاسی مشامم را تازه می‌کند غزل می‌گویم گاهی که سخن دل‌انگیز می‌شنوم

تمام ابعاد ذهن و فکر اندیشه و احساسم غزلی می‌شوند. بارها اتفاق افتاده است که بایکدیگر کودک، با نگاه مهربان یاری یا نوازشهای قطرات باران بهاری و پاییزی، (...) مصراع و مضمونی از غزل بزبانم شکل گرفته و از آنجا شده‌ام شاعر^(۱۲) و از همانجا آغاز کرده‌ام به سرودن، گویی دستی لاهوتی چیزی را در خونم به حرکت می‌آورد و گویی همه اراده و نیت در

اختیار نیرویی آسمانی است و هر بار که بخواهد با انگیزه کوچکی وادار به سرودنم می‌کند. خدایا لحظات شاعر بودن و شعر سرودن و آنهم ترانه و تغزل چه انبیری و چه بی‌پنهانست! خدایا دوست داشتن و عاشق بودن چه خاص است؛ و آدمی‌زاده چقدر به آن نیاز دارد! (خاصه نیاز دوست داشتن شاعران رؤیمی و اخوانی و شاعران مرتد و تسلیم‌طلب بسیار حیاتی می‌باشد!)

هرچند طولانی می‌شود ولی ندیدن بخش دیگری از مناجات‌نامه‌ی «تابغه» حیف است:

خداوندا! زبانم را با آب صداقت و مهرورزی و شهادت و شجاعت که لازمه عشقی بزرگ و زنده‌گانی پایدار است شستشو بفرمای تا با بنده‌گان عزیزت (در درجه اول با پوشالیان و خاینان بنیادگرا) جز با صفا و عشق کنار نیایم و از بنده‌گان دوست‌داشتنی‌ات جز مهربانی نبینم. (طبعاً وقتی بندگان پوشالی و اخوانی از تو اینهمه صفا و عشق ببینند، دیگر چرا جز با مهربانی پیش آمد داشته باشند؟) خداوندا! روانم را با شسته‌ترین افاده‌ها و عبارات آراسته گردان که سخن جز به نیکویی نگویم (مخصوصاً در مقابل رؤیسم و بنیادگرایان و مشخصاً شاعران مربوطه). و خداوندا جوانی و زیبایی او را پاینده‌دار تا

سراینده خوبیها و شایستگیهای فطری انسانیش بمانم. آمین. (یک سطر دعای آخر را نفهمیدم برای کیست، برای عبدالله‌نایی، لطیف‌پدرام، لیلاکاویان؟ یا برای استادش واصف؟).

و شاعر «عصیان»ی در چند بیت ذیل وصف حال واضحتری از خود بدست می‌دهد:

بیا که خود را سرد
سازیم / سر خود را تهی
از درد سازیم / بقول یار:
درد سر چه فایده / دل در
خون و چشم تر چه
فایده / بیا ای دل که باهم
یار باشیم / زهم دلبر به
هم دلدار باشیم «(از)
آتش از بریشم».

آقای موسوی، آیا باز هم می‌خواهید به فرمایشات من اعتنا کنم یا حرف خود «تابغه» را مدار اعتبار قرار دهیم؟ راستی چرا شما در بیانات تان از زیبایی‌های بی‌مانند و پراسرار این مناجات «به گونه‌بازسازی» سخنی نگفتید؟

آرزوهای عاصی با فاجعه ۸ ثور برآورده شده بود!

«تابغه» ما، زمانی که ملتی زیر سم ستوران جهادی جان می‌کند، آرزوهایش را تحقق یافته دانسته شکر خدا را بجا می‌آورد! شاید اگر کلمات ذیل از زبان خانمش نمی‌بود بعضی خوانندگان در مؤثق بودن آنها شک می‌کردند:

«۴ میزان مصادف با سی‌وهشتمین سالگرد تولد عاصی بود آن روز را در کانون کوچک خانواده خود تجلیل کردیم. خیلی خوش بود و در سفره دعا کرد که شکر الحمداله تاوان سر و مال ندادیم، آرزوهایم برآورده شده کتابهای زیادی چاپ کردم. یکی دوتای دیگر زیر چاپاند، زن خوب نصیبم شد. اولاد دار شدم، صرف آرزوی آرامی وطن را شاید به گور ببرم.»^(۱۳)

وای، چه آرزوهای جلیلی! چه روح بزرگ و آتشی!

خود فروخته را صرفاً بخاطر چند شعر از لحاظ هنری کم نظیرش - آنهم در مکان و زمانی چون افغانستان امروز - دیوانه وار ستود. و نیز نمی توان و نباید آنچنان هنرمندی را صرفاً بخاطر حتی چند شعر خوب اجتماعیش بخشود و نقاط ضعف شخصیت و یا سیاستش را در رزمگاه امروز زیر زد.^(۱۴) ممکن نیست هنرمندی در زندگی روزمره، سازش و کرنش و تمکین در برابر دژخیمان پیشه کند اما در آثارش «سلحشور» و «نابغه» و... باشد. سخن ژرف و پرمعنایی است که: شاهکار واقعی صمدبهرنگی زندگی بود. هر هنرمندی تنها در پرتو این «شاهکار» است که خواهد توانست شاهکارهای دیگری بیافریند.

شعر عبدالاله رستاخیز، داوود سرمد، انیس آزاد و سعید سلطانپور، بهرام راد، خسرو گل سرخی و... با شخصیت بزرگ شان عجین بود و به همین خاطر هر قطره خون آن قهرمانان «محراب» و بسیاری از شعرهای آنان، شعار خلق پیاخسته می شود. آنان به «آنچه گفتند باور داشتند» و با خون خود راه رهایی از هر ستم و استثمار را که «دیگران را به گام نهادن در آن فرا می خواندند» ترسیم کردند.

ولی قهار عاصی «پشتاز» کدام «راهی بود که دیگران را به گام نهادن در آن فرا می خواند»؟ راه «دل آباد» در سخی جان، راه خانقاه و راه معاشقه «شعری و ادبی» در «اتحادیه شاعران و نویسندگان» و عاصی بیچاره با



روی جلد یکی از دفترهای «نابغه»

آیا «اکادمیسین» داکتر جاوید ضمن ارزشیابی «نازک خیالی» های قهار عاصی، این «نازک خیالی» زیبایی «تجسمی» شاعر «سلحشور» ش را هم در نظر داشت؟

راکت همانهایی از بین رفت که به آنان امید بسته بود، برای شان شعر می سرود، برای خوشی و رضایت شان بر جنازه ظاهر شاه خطبه می خواند و البته اینجا و آنجا از آنان «انتقاد» هم می کرد!

آیا او از همه شاعران می خواست که به احترام دولت اسلامی، کابل را ترک نکنند تا روزی هم یکی از راکت های کور جهادی متفجر شان سازد؟ نظر و کردار و نهایت کار قهار عاصی بر یکدیگر منطبق

جای داکتر جاوید خالی که اوج اندیشه و ذوق و نازک خیالی و سلحشوری شاعرش را در اینجا می دید و بیشتر به عمق «واژه و ایماژها» در شعر و عظمت انسانیت او پی می برد.

در اینجا قهار عاصی مصداق خوب و جیزه کربلایی موسوی است دایر بر اینکه «شاعر آتنن جامعه ی خویش است، نبض حساسه ی شریف و نجیب زمان و مکان و دوران خویش است!» متها با آن دعای جاودانی، عاصی را انصافاً باید «آتنن بشقایی» و «ارادر» جامعه ی خونبار و چرکین از تسلط پینادرگرایان نامید و نه محض «آتنن».

کسی که نه در زمان اشغال و حکومت های دست نشانده و نه بخصوص در ایلغار فاشیستان جهادی، «تاوان سر و مال» نداده (هزاران هزاری که این تاوان را داده اند به نعل بوتش)، برآورده شدن آرزویش چاپ کتابهایش بود، روی بخاک می افتد و خدا را شکر می کند که «زن خوب» نصیبش شده و از آن مهتر اولاد دار شده، مشکل است فهمید که دیگر «آرامی وطن» (که برای وی جز تمرکز قدرت در دست با کفایت ربانی و مسعود و شرکاء مفهومی نداشت) برایش چقدر مسئله می توانست باشد؟

«بزرگمرد نام آور» و تفویض «نبوغ» به عاصی

سرانجام ببینیم آنچه واصف باختری پس از مرگ شاعر در مقدمه «سال خون، سال شهادت» نوشته تا چه حد «نبوغ» عاصی را مدلل می سازد:

درباره عاصی نکته یی که سخت در خورد یادکرد است این خواهد بود که او همان گونه سرود که زیست، زیستنش، شعرش بود و شعرش جوهر زنده گی و خلیقات و باورهای استوارش.

زیستن شاعر را در کشور و چند ماهی در ایران مشاهده کردیم که نه اینکه جای بالیدن نداشت که ملو از جهاتی نابخشودنی است. همچنین نکات اساسی «باورهای استوار» وی را دیدیم که عمیقاً مطلوب بنیادگرایان، و پوشالی پسند بود. حالا چرا این زیستن و سرودن بی افتخار باید به حساب «نبوغ» ش گذاشته شود؟

اینجا باید با یاسپرس همدارستان باشد و گفت همانگونه که نمی شود میوه را از درخت جدا پنداشت، شاعر و شعر او را نمی توانیم و نباید از هم جدا در نظر بگیریم. شعر آنگاه از ارزش بیشتر بهره ور می شود که شاعر مدعی تعهد و التزام، خود بدانچه می گوید باور داشته و پیشتاز راهی باشد که دیگران را به گام نهادن در آن فرا می خواند.

به به! به منکرش لعنت! نمی توان شاعری مرتجع، تسلیم طلب یا

است. صرفاً مرگی غیر طبیعی - در مورد عاصی مرگ با راکت - نمی تواند و نباید فرد را ناگهان به «قدیس» و بعد «نابغه» و «چه و چها» بدل سازد. و «هان و هان» خواننده نپندارد که در مقدمه‌ی «بزرگمرد نام آور» فقط همین نکته است و بس. نکته کم نیست اما اینجا مجال درنگ برهمه‌ی آنها نیست. تنها به یک حرف دیگر او توجه می‌کنیم که با آن آینه‌ای از خود و دلدادگانش را بدست می‌دهد:

«قاتلان او لایذ از منطق فرانکو بهره جسته‌اند که در باب روشنفکران کشور خود گفته بود: یا می‌خریم و ساکت شان می‌سازیم، یا می‌کشیم و ساکتشان می‌سازیم. اما عاصی از یک سو خرقه آن فرقه را به دوش داشت که گوهر شرف خویش را در هیچ میزانی برای بیع و شری نمی‌گذارد» (۱)

«دست مریزاد» (۱۵) «بزرگمرد نام آور» ولی راکتی که جان عاصی را گرفت از آن راکت‌های کوری بود که خاینان با «قدوپالای خوشنما» حین سگ‌جنگی بر سر یکدیگر و بر سر مردم کابل می‌باریدند و عاصی هرگز هدف مشخص هیچیک از آنان نبود تا «ساکتش» سازند. او چه گفته بود که باید ساکت می‌شد؟؟ همه مقدمه‌های مجموعه‌هایش را با یک آیت عنوان می‌داد و به پایان می‌رساند: مناجاتش را دیدیم؛ برای محمد(ص) و علی(ع) کم نگفته؛ از خطبه خوانی سرتاپا ارتجاعی و مشتمزکننده روگردان نبود؛ کاکه و سرشار ایران رفت و به خون هزاران هزار جانباخته‌ی آزادی و دهها شاعر شهید آن دیار تف کرد؛ با مزدوران وطنی رژیم ایران به گفت و شنود نشست؛ از دیدن جنایات «برادرمسعود» در افشار کابل روی بر تافت و... (۱۶)

«بزرگمرد» محترم، چنین شاعری را فرانکوهای جهادی نه اینکه نمی‌خواهند «ساکت» شود بلکه طبق ضرورت او را با ناز و نوازش برای خود نگهدارند مخصوصاً که زحمت «اسلامی کردنش» را هم ندارند. اجازه هست بپرسیم که خودت، اکرم‌عشمان، رهنورد زریاب، رازق‌روین، ا. نگارگر، بیرنگ کوهدامنی، ناظمی و... طی هجده سال تمام چرا ساکت بودید؟ به دلیل آنکه خریده شده و «گوهر شرف» خویش را ارزان به «بیع و شری» گذاشته بودید؟؟ اگر بگویید خیر، پس آیا در پلچرخی یا قتلگاه دیگر به شهادت رسیده بودید؟؟ اگر باز جواب منفی باشد پس باید پذیرفت که اصلاً «ساکت سازی» شما مطرح نبود و ازینرو پوشالیان و جهادیان خاین هیچگاه در برخورد به شمایان «از منطق فرانکو بهره» نجسته و نمی‌جویند. آن جلادان خاین تنها در سروکار داشتن با مبارزان خواستار سرنگونی و نیستی شان است که از منطق فرانکو چه که از منطق بی‌نظیر جهادی و طالبی خود بهره می‌جویند. درست است «استاد»؟

آخر کربلایی موسوی و «بزرگمرد» جان، افسوس و صد افسوس که گپ‌زدن مفت است و آسان آنهم با مردمی که در دوزخ بنیادگرایان می‌سوزند و هنوز فرصت نیافته‌اند تا حساب روشنفکرانی «اسهالی» را برسند که از بازی و رقصیدنی زشت با کلمات تصنعی خود خسته نمی‌شوند.

و کلام آخر اینکه، اگر شما آقای دکتر عسکر موسوی از عوامل کارت‌دار و علنی حزب وحدت یعنی از «قوماندانان فرهنگی» و مقیم اروپا باشید، آنگاه از گفتگو با شما متأسفیم. چرا که ما با هیچکدام از تبهکاران خاین جهادی و بشمول مزدوران ایران سر «بحث» نداریم و غالباً افشای چاکران «فرهنگی» آن‌ها را هم کاری زاید می‌دانیم. **ما عمدتاً به پاره کردن ماسک آن دست پروردگان میهنفروشان پرچمی، خلقی، جهادی یا طالبی می‌پردازیم که زیر نام «شعر» و «ادب» و با شکلک دادنه‌های «مدرن» و حتی «دموکراسی طلب» به خود، مصمم اند بر مردم گرفتار طاعون سیاه بنیادگرایی و بر جنبش آزادیخواهانه‌ی ما، خنجر خیانت شان را فرو برند.** □

چون قهار عاصی دیگر زنده نیست و چون سینه زنان پس از مرگ او کاذب و متقلب و کاسبکار بنظر می‌خورد بناءً برخورد و ارزیابی مشخص شعرهای او را که در همان سطح کشور هم مقام ممتازی را احراز نمی‌کند، ضرور و اساسی نمی‌دانیم. به همین علت از چاپ نوشته‌ی همکار ما م. مرادی درباره دفتر های شعر وی صرف نظر شد.

یادداشت ها

- ۱- «دکتر موسوی در پانویس مقاله اش می‌گوید: «دوستانی گفتند که لطیف پدرام شاعر خوب ماقوماندانی نظامی شده است. والله اعلم!»
خیر آقای دکتر با «والله اعلم» گفتن خود را به‌کوچه حسن‌چپ و جهالت‌نزدید. «شاعر خوب» شما و همدستانش از همان زمانی که خود و قلم شان از سمت خدمت به خادبه سمت شغالان بنیادگر اجر خید، بر مرحله‌ی تیره تر و جدیدی از خیانت خود صحنه گذاشتند و نه بعد از اینکه «قوماندان نظامی» شده باشند. به گفته‌ی شاملاو اگر «مسئولیت ناشناسی جراح یک تن را می‌کشد، مسئولیت ناشناسی هنرمند روشنفکر جامعه‌ی را». خیانت لطیف پدرام با «قوماندان» شدن دایره محدود تری می‌داشت تا قلمزنی برای یاداران بنیادگر ای شان.
- ۲- و پس از شرح «تاکسی وانی» و کچالوفروشی استادان پوهنتون کابل، دکتر موسوی می‌سراید: «ای وای وای وای تقویر این روزگار بدتبار!»
کربلایی محترم، اینقدر «نازک طبعی» و «شاعرانه» نویسی رادر جیب تان بگذارید؛ «تقویر این روزگار بدتبار» یعنی چه؟ اینر بنیادگرایان بد ذات هم به دهان می‌آرند. اگر دل تان پیش آن جلادان کثیف نباشد بگویید تقویر خیانت بدتبار و جهادی از جنس سنی و شیعه و مزدوران ایرانی و غیر ایرانی بیماراش!
- ۳- و از طرف مامخصوصاً تقویر پادوان روشنفکر آن سگان بیگانه!
- ۴- چرا «نیم‌بند»؟ بخاطر آنکه اول دزدان جور نیامده و صبغت اله مجددی را به ریاست برگزیدند که آدم آسان و ابن الوقتی بود و به دهل هرباندمی توانست بر قصد لیکن گروهش بنیادگر انبوه؟ یعنی باید یکدستی می‌بود و متشکل از مثلاً رسانی و مسعود و مزاری و محسنی و اکبری تا «مجاهدینی کامل» شود؟
- ۵- حجت محقق برای اثبات قهرمانی عاصی این‌نداست: «گرچه هر امر خوب و زشت زمان / نیست فارغ‌زبوی استننا / لیک‌گند آنچنان فراوان بود / که بهوشید روی استننا»
- ۶- مجموعه «دیوان عاشقانه باغ»

جاسوسان حزب خودش ومينهنروشان پر چمی ابا نورزید، پیش از آنکه در مسکو بمیرد دیگر برای مردم ایران زنده نبود.

۱۵- «بزرگمرد نام آور» همانظوری که شوق دارد بجای داکتر، «پزشک» بگوید، «دست مریزاد» رابه آفرین و امثالش ترجیح می دهد زیر اگر وی «در سطح بالا یگانه» است، ایضا در سطح بالا باید نوآوری محیر العقول نیز محسوب شود! شنیده ایم که «صاحب دل» خوش قریحه و خوش ذوق ماعلاقمند است تاماهیای مسیحی رانیز فرانسوی تلفظ کند که دیگر فارسی گوی سره شود!!

به راستی که وقتی شاعر و شعر از مضمون سیاست مردمی تهی شد، برجایش چه ابتذال و سبکریایی است که قد نمی کشد.

۱۶- بنابر آنچه شمر دیم، قهار عاصی بدبختانه در عمل مرد «نه گفتن» نبود و پس به این شعرش هم صادق نبود که:

از توای دوزخ تگ! / دره آتش و عشق و ایمان! / دوفر آورده انسانشدن آموخته ام / عشق تسلیم نکردن! / هنر نه گفتن!

آیا کربلایی مامالی دارد که عاصی در کجاوکی و در برابر کی، «نه» گفته است؟



● بحران شرق میانه

دنیای «صلح و آزادی» یا پر از کشمکش و بی عدالتی؟

● وقتی خدا مرده را می شرماند...

- یادداشتی بر ترهات نشریه گلبدینی «پیام زن مسلمان»

● سخنی با آقای برهان الدین ربانی

● باز هم سخنی با آقای برهان الدین ربانی

● خیرخواهی مردم افغانستان یا مشاطه گری رژیم ایران؟

- نگاهی به مقاله «گوشه هایی از زندگی پناهندگان و مهاجرین افغانستان در ایران» پژوهش آقای جنگیز پهلوان

اگر مایل به دریافت ضمائم فوق هستید برای ما بنویسید:

RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

۵- گفتیم که آقای موسوی در مقاله اش از این جمله پردازیهایی تقلیدی و عموماً بی معنا و یامذهبی زیاد دارد: «(شاعری که حساس نباشد) حتی اگر دیوان پشت دیوان چاپ کند و مثل لوله آفتابه شعر بگوید (... شاعر نیست و از شعور شریف و نجابت و روحانی انسانی بی بهره است.»

والبته «شعور شریف» همانست که ایشان و قهار عاصی را در هشت ثور به زدن «بانگ شاد یانه ی پیروزی» و رهنمون می شد! «نجابت روحانی انسانی» نیز معلوم است: مثل شاعران خاین بنیادگر ابا باید آیت و حدیث را در شعر راه داد تا مقبول رهبران خوشنمای جهادی قرار بگیری!

واقعا رژیم ایران و خاینان جهادی و طالبی کور اند که هر کس و ناکس را وزیر «ارشاد و فرهنگ و شریعت» خود می سازند ولی موجوداتی مثل داکتر موسوی را با اینهمه «شعور» و «نجابت روحانی» اش زیاد قیمت نمی دهند!

۶- نوعی موسیقی کلاسیک هندی که گو یا قهار عاصی و دسته اش با خواندن آن غوغای جنگ ضد روسی و ضد مینهنروشان را بپا د فراموشی می سپردند.

۷- این جمله را داکتر موسوی از نشریه برادرانش آورده، «نامه خبری وحدت»، نمایندگی حزب وحدت اسلامی افغانستان در اروپا، ۱۳۷۳، لندن.

۸- رجوع شود به «مسئله ملی و بد مستی های شونیستی و قوم پرستانه ی محلی» («پیام زن»، شماره ۴۰)

۹- پشت گپهای نصف دیگر روح شاعر یعنی فرهاد دریا در «سبا و ون» نمی گردیم. به «هنرمندی» نباید پرداخت که هنگامی که آزادی و هستی وطن ما بر باد رفته، رژیم پوشالی را با نظور «هنرمندانه» انتقادی کند: «عدم موجودیت یک سیستم آموزشی، بصورت قطع عدم موجودیت وسایل موسیقی، اتاق مشق نوازنده ها، کمکهای پولی، ستیزهای آزاد برای عرضه کارهای تازه ی هنرمندان، عدم موجودیت مغازه های فروش وسایل موسیقی (... در کشور ما یک عنوان کتاب یا رساله هم درباره موسیقی وجود ندارد. نه تجدید چاپ آثار قدیمی و نه رساله های نو، در حالیکه ده ها عنوان کتاب در موارد دیگر در مطابع کشور مابه چاپ می رسد و عرضه می شود، به استثنای موسیقی!»

۱۰- رجوع شود به مقاله «راه» «سنگرم متحد شاعران و نویسندگان خادی، سازشکار و خاین»، «پیام زن» شماره ۴۰

۱۱- تاجاییکه مایده ایم، «بزرگمرد و اصف» در مقدمه و تنها ولی همیشه «فرموده:

«هان میندار که شعر ما سراپا چنین بوده است که...»

و در مقدمه «سال خون، سال شهادت» اینچنین شیرین دنا سر می دهند:

«هان و هان کو ته اندیشان نیندارند و نگونند که...»

۱۲- آیا آزمانی مدعی نشده بود که «تلخی ها، زخمها و پیداهای شاعرش کرد؟

۱۳- مقدمه «از آتش از بریشم»

۱۴- فاروق فارانی را که ز زمانی سروده بود:

چو پیشانگ بر خیزد اگر روزی ز خون دود / به تاجش قطره ای از خون من هم نقش خواهد برد / اگر از خاک من اردوی مردم بگذرد روزی / به پایشان غبارم چه بیتابانه خواهد سود.

دیدیم که وقتی عوض اردوی مردم، غبارش را زیر پای «نسیم های تازه» ریخت و به ذلت باور نکردنی انتشار ابتذال نامه هایی مثل «نویهار»، «راه» و «قتقتک» داد مردم و فسادهایی از ینگونه گرفتار آمد، چگونه سرانجام بمشای شاعری خوار، مرتد و بازار ی طرد شده و چنان به زمین خورد که دیگر بر نخاست.

سیاوش کسرابی با ایستادن در جبهه مبارزه ضد ستمشاهی، «آرش کمانگیر» مردم ایران بود اما زمانی که از حزب خاین توده نبریده و در سطح شعر سراسری برای المپیک مسکو و «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» سقوط کرد و حتی از ننگ رابط بودن بین

و دروغی دیگر از...

خایانه‌ای که تا آخر شعر و شخصیتش را می‌شکست، به اندازه یک پشکل هم اهمیت نداشت و ندارد. آن جنگ و جدال ادبی سوای برخورد به تجاوز شوروی به افغانستان و جاسوس رژیم خمینی شدن حزب خاین توده را، به زبان مردم ما در چشمان خود و کسری درآید. اگر مانند یک افغان آگاه و با شرف شهامت می‌داشتید نباید سنگینی را ترسان و لرزان بر سایه کسری می‌دید بلکه باید ماهیت او را بر ملا می‌ساختید، باید از او می‌پرسیدید چگونه است که پس از خیانت‌های عظیم حزب توده باز هم با آن دارودسته رسوا است و چگونه است که از سرودن شعر برای کنگره ۲۷ حزب خاین و متجاوز شوروی و عق‌آورتر از آن حتی برای «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» هم شرم نمی‌کند؟*

البته ما می‌دانیم شما چنان از دل و جان تابع سیاست میهن‌فروشان و خاد بودید که مطمئناً حتی در خلوت در خانه‌ی تان هم - که کسریایی چندین بار به آن سر زده بود - از آن حرف‌های «خطرناک» به او نزدید. چرا؟ آیا از کسریایی می‌ترسیدید که فوری به خاد خبر بدهد؟ یا وجدان در گرو رفقای میهن‌فروش تان اجازه آن «فضولی»‌ها را به شما نمی‌داد؟ و در جریان همین «قهرمانی» بحث با کسریایی است که «نویسنده چیره دست وطن» چند دروغ دیگر می‌پراند.

اگر رهنورد وجدانی بیدار می‌داشت

و از این مقوله سفتهای دیگری هم گفتیم که البته آن کارهای حزبی را هیچ خوش نیامد و می‌با نگاهی منکر به سویم میدویدند - به ویژه که کسریایی را به جای «رفیق»، «جناب» خطاب کرده بودم - انتظار داشتند که کسریایی پاسخ کوبنده و دندان شکنی به من بدهد، که برخلاف تصور ایشان - و برخلاف انتظار خودم هم - دیدم کسریایی مقدار بیشتری از آن لبخندهای نمکین و تا اندازه‌ی هم محبوبانه‌اش را تعویل داد و گفت: «شما درست می‌فرمایید...»

درست است که «کارهای حزبی» در مقابل اربابی چون سیاوش کسریایی، خود را بیمقدارتر از سگ می‌دیدند اما به هیچوجه نمی‌توان قبول کرد که آن سخنها، تان، «کادر»‌های خادی را «خوش» نیامده باشد. زمین قیر کرده بود و آسمان تیر و در آن جمع خاینان و تسلیم طلبان، شما نکاتی بدیهی را به زبان آورده بودید بدون آنکه مطلقاً هیچ جانبی از سیاست کسریایی و یا حزب خاینش یا مسکو و پوشالپان وطنی زیر سوال

رفته باشد، پس به چه دلیل «فرهنگیان» و «کادر»‌های شکنجه‌گر «هی با نگاهی منکر» شما را باید می‌خورد؟ واقعیت اینست که اگر شما کوچکترین غلطی کرده و ناله‌ای ولو گذرا و جانبی از ضمیر یک میهن‌پرست از حلقوم بیرون می‌نمودید، خادیان حاضر در تالار همان دم ضمن نواختن چند سیلی بروی تان، از گوش تان گرفته از مجلس اخراجتان کرده و «کارمند شایسته فرهنگ» را در توقیفگاهی می‌انداختند تا بعد تحقیقات صورت گیرد.

انتظار تان از کسریایی هم که احتمالاً «پاسخ کوبنده و دندان شکنی» به شما خواهد داد، سخت اشتباه بود. بنظر می‌رسد آن انتظار بیشتر ناشی از ترس، احساس حقارت و بی‌اعتمادی نسبت به خود در مقابل یک بادار «فرهنگی» بود، تا چیز دیگر. تقریباً درست همان حالتی که مثلاً مقابل سلیمان لایق و میهن‌فروشان همدریف وی به شما دست می‌داد که مبادا در برابر شان دچار خطایی لفظی شده و ملاً از «مقام» در اتحادیه یا «سباون» افتیده و مغضوب واقع گردید.

کسریایی و مهماندارانش هرگز از آن حرف‌های شما بدشان نمی‌آمد بلکه دهان شما را هم می‌بوسیدند، گو اینکه در آخر، کسریایی بجای قهر و بد خلقی، «از آن لبخندهای نمکین و تا اندازه‌ی هم محبوبانه‌اش» را تحویل شما داد. آن مرده حرف‌های پوک شما چاشنی آن گونه مجالس میهن‌فروشان به شمار می‌رفت. کسریایی و مهمانداران خاینش از آن وحشت داشتند که اگر در مجلس ناگهان فرد شرافتمندی پیدا شود و به سیاست پرخانت او و حزبش و سگان بومی مسکو اشاره نماید، چه خاک بر سرکنند. بلی آقای رهنورد، اگر آن فرد شرافتمند، شما می‌بودید یا واصف باختری، اکرم عثمان، بیرنگ کوهدامنی، دا کترجاوید و غیره یاران «بی‌کارت» رژیم دست نشانده، قضاوت در مورد شما فرق می‌کرد و جای تان در کنار میهن‌فروشان و بنیادگرایان خاین، در تف دانی تاریخ نمی‌بود.

دلیل دیگر چشم کشیدن و «نگاهی منکر» مخدومان تان را که استفاده از کلمه «جناب» بجای «رفیق» در خطاب به کسریایی ذکر نموده اید، از آن «دلیل»‌های پر کاهی، تصنعی و مسخره است که احدی آن را جدی نخواهد گرفت. اول اینکه گفتن و نگفتن «رفیق» چه جرأت می‌خواست؟ شما اگر هزار بار هم کسریایی را «رفیق» خطاب می‌کردید ولی مثل یک وطن‌پرست در برابر او زیان می‌گشودید، شاید می‌توانست اهمیتی داشته باشد. ولی حال که در آن مجلس او را با کلمه «جناب» مخاطب قرار داده اید لیکن لرزیده اید که حرفی آزادخواهانه به زبان آرید، این هیچ تاجی ولو آهنی هم بر سر فارغ از سودای مردم شما، تلقی

بعد هم پیش خاد و یا مستقیماً سفارت شوروی رفته و کار تان را یکسر می‌کرد؟ اگر تایید نمایید، پس باید او را به عنوان جاسوس خطرناک روسها و پوشالیان افشاء می‌ساختید. اگر بگویید نه، آنگاه باید بپذیرید که ذهنیت و شخصیت شما - با وصف نداشتن کارت - با ذهنیت و شخصیت میهن‌روشان تفاوتی نداشت؛ شما همانقدر شرافت و حیثیت داشتید که آن جاسوسان جنایتکار.

کسرای در کابل چه می‌کرد؟

این سوال را باید نویسنده جواب بدهد. لیکن او بکلی اظهار بی‌اطلاعی می‌کند:

نمی‌فهمیدم برای چه کاری به کابل آمده است و کجا زنده گی میکند. خودش در این مورد چیزی نمی‌گفت. از آن اعضای حزب هم که همراهش می‌بودند، چیزی نمی‌پرسیدم، چون که یقین داشتم چیز مهمی نمی‌دانند. ولی اگر می‌پرسیدم، حتماً چنان نشان می‌دادند که می‌دانند، اما صلاح تعیین‌نکردن چیزی بگویند. که این خودش آدم را عسabi عصبانی می‌ساخت. گذشته از این، آن روزها از چپ‌های ایران در کابل زیاد بودند. و بساتندرها، همان طور که پیشتر و ناگهانی آمده بود، پیشتر و ناگهانی هم کابل را ترک گفت و رفت و ندانستم به کجا رفت.

نتیجه اینکه ۱) سیاوش کسرایی آدم «بسیار مهمی» برای پوشالیان بود. ۲) اینکه «کارمند شایسته فرهنگ» با حمل چندین نشان و مدال روسها و سگان شان در گردنش، از کار و حتی جای زندگی او بویی نمی‌برد و همراهان حزبییش نیز «چیز مهمی» درین باب نمی‌دانستند، پس آن سالها، کسرایی به حیث مهره اصلی‌ای در دست مسکو در کدام بازی‌ای از این ابرقدرت در منطقه به کار گرفته شده بود. ۳) خود کسرایی هم با آنکه چند بار به خانه «کارمند شایسته»، رئیس اتحادیه نویسندگان» و «مدیر مسئول سباوون» آنهم «غالباً سر زده و بی‌خبر» رفت و آمد داشت، از «کار» و «جای زندگی» در کابل به او (ره‌نورد) چیزی نمی‌گفت: چرا؟ مگر غیر از این می‌توان حدس زد که شاعر بدبخت به ذلت تقیل وظیفه‌ای جاسوسی بین یک‌ابر قدرت و سگهای ایرانی و

شده نمی‌تواند. دوم اینکه «کادر»های فرهنگی و غیر فرهنگی حزب می‌فهمیدند که شما نه آنقدر بی‌ادب هستید و نه بیسواد که برای بادر کسرایی خطاب نامناسبی کنید و «جناب» نامیدن، خوب یا زشت، عادت شما بوده* و برای آنان هیچ اهمیتی نداشت که حتی رهبر تان نجیب‌اله را هم «جناب نجیب» بخوانید، اما مهم این بود که بنده‌اش باشید و آنقدر عزت نفس نداشته باشید که دریافت جایزه‌ها و نشانها از دست هرزه‌ی او و یا صاحبان روسییش را پیشرفتی و مرگ بیندازید. در فرصت‌های دیگری هم از وجدان خفته‌ی نویسنده «چیره دست» ما ندایی هر چند آرام و زیرگوشی برنخاسته است:

آن روز هم کسرایی سفرانی کوتاهی ایراد کرد. او از یک رهگذر محفل را ستود و گفت لازم است آدم‌های شایسته تجلیل و تبخیل شوند. اما از رهگذر دیگری انتقاد کرد و گفت که حاضران این محفل همه دکنتر زیار را می‌شناسند و دکنتر زیار هم حاضران را می‌شناسد. بهتر می‌بود اگر مردم به این محفل راه می‌یافتند یا این محفل را در میان مردم بگزار می‌شد تا آنان دکنتر زیار را بشناسند و از کارها و اندیشه‌هایش آگاهی یابند.

اگر عنان اراده و تفکر نویسنده‌ی مادر اختیار پوشالیان قرار نمی‌داشت، باید به شاعری که نمی‌فهمید یا تحاقل می‌نمود و به خود اجازه آن درفشانی‌ها را می‌داد حالی می‌کرد که اگر «مردم» به آن محفل میهن‌روشان راه داده می‌شدند یا محفل در میان آنان برگزار می‌شد، آنگاه، محفل و محفل داران و مهمانان و منجمله سیاوش کسرایی و هر توده‌ای و اکثریتی خاین دیگر و تمامی «فرهنگیان» پیر و جوان در آتش خشم و گلوله‌ی مردم قیام کرده‌ی ما می‌سوختند و آقای داکتر بحار احمد زیار نیز شادی جشن پنجاهمین سالگرد تولدش را باخود به گور می‌برد. «کارمند صاحب شایسته فرهنگ»، چرا با کسرایی در مورد آن توهم احمقانه‌اش گپ نزدید؟ چرا به او نگفتید که روشنفکران وطنپرست و آزادخواه ماکه او را باخاطر «آرش کمانگیر» و سایر شعرهای خوبش دوست می‌داشتند، پس از آن که به سخنگوی حزب خاین توده بدل می‌شود و مرداری را به جایی می‌رساند که وظیفه دلالی بین کابل، حزب توده، چریکهای اکثریت و مسکو را هم به عهده می‌گیرد، به او در حد سلیمان لایق و اسداله حبیب و کاوون طوفانی و سایر میهن‌روشان شاعر، ارزش قایل اند و نه بیش؟

اینگونه حقایق را به رخ شاعر حزب توده نکشیدید، چون مطمئن بودید که دیگر از آن «لبخندهای نمکین و تا اندازه یی هم محجوبانه» تحویل تان نداده بلکه بر عکس اولاً شما را زیر مشت و لگد می‌گرفت و

* «کارمند شایسته فرهنگ» فراموش می‌کند که در نامه‌اش به مجله «کلک» می‌نویسد: «دانشمندگرایی، جناب علی‌دهباشی، السلام علیکم! و در خانه‌اش که با کسرایی تنهاست به او می‌گوید: «جناب کسرایی، ما اتفاقاً غذاخوری نداریم و...! آیساده‌روم مورد قصد ایشان به قول داکتر جاوید «مقاومت درون مرزی» بوده است؟

افغانيتش نيز گردن نهاده است؟

جا داشت آقای رهنورد که شما را این واقعتهای نفرتبار و غم‌انگیز، این که چگونه سراینده «آرش کمانگیر» به حرفهای صادق نمانده و خود تیری در کمان امپریالیزم شوروی شده و گردهی مردم ایران و افغانستان را نشانه رفته، این که چگونه شاعری نامدار به سرخی و سفیده‌زدن به روی کثیفترین میهن‌فروشان پوشالی در جهان همت گماشته، «حسابی عصبانی» می‌ساخت: این که کسرای پس از انجام مأموریت ننگینش، باز هم به شما بهایی قایل نشده و ندانستید که از کابل کی و کجا رفت، باید شما را «حسابی عصبانی» می‌ساخت و نه ادا و اطوار آن سگان کوچک خادی که شاعر زیون را همراهی می‌کردند. راستی آیا شما از آن گونه عشو‌ها و سبکسریهای میهن‌فروشان واقعاً «حسابی عصبانی» می‌شدید؟ فکر نمی‌کنیم. زیرا شما عمری را در جلف‌ترین مجمع اراذل «فرهنگی» دست نشانده‌گان یعنی اتحادیه نویسندگان تیر کرده بودید و یقیناً فرومایگیهای یاد شده اگر شما را مزه نمیداد لااقل نسبت به آنها معافیت پیدا نموده بودید و گر نه آنقدر محشور بودن با عبدالله نابی‌ها، لطیف‌پدرام‌ها، لیل‌کاوایی‌ها، اسدالله حبیب‌ها، عنایت‌پژوهان‌ها، صدیق‌کاوون طوفانی‌ها، واحدنستوها و غیره پلیس شاعران و شکنجه‌گر شاعران، کار هرکس نیست.

قابل توجه آن دوستان کسرای که خیانت پیشه نیستند!

نویسنده «چیره دست» در جریان گلگشت پرمیاهاتش در مسکو در سال ۱۳۶۶ به معیت دو «فرهنگی» دیگر روسها و رژیم دست‌نشانده (صدیق‌کاوون طوفانی و دکتر اکرم عثمان)، برای بار ثانی به دیدار کسرای مشرف می‌شود که البته با همان «لبخندهای نمکین و تا اندازه‌ی محجوبانه‌اش» مواجه می‌گردد و از صحبت‌های سه جمله به یاد ماندنی را نقل می‌کند:

در آن شب، کسرای را تا اندازه‌ی سرفورده و مایوس یافتیم. از آن نشاط و دل‌نرزدگی کابل اثر چندانی در او ندریدم. میگفت: «این جا همه چیز دگرگون شده، من فوراً شنیدم که گرباف به ریگان، رئیس جمهور امریکا، می‌گفت "توریش ریگان" یعنی رفیق ریگان... خوب، که چی!»

آیا درک کسرای بیچاره از جامعه خیانت زده و رو به‌زوال اتحاد شوروی و رهبران مافیایی‌اش در همین سطح بود و واقعاً تازه فهمیده بود که در آن «همه چیز دگرگون شده»؟ آیا اگر گورباچف به ریگان «توریش» نمی‌گفت، شاعر وابسته به حزبی خاین، آن جامعه را

«دگرگون شده» نمی‌یافت؟

کاش «کارمند شایسته» در آن لحظه به یاد وطن اشغال شده‌اش می‌افتاد و از کسرای درباره تمایل مسکو به بیرون کشیدن تجاوزکارانش از افغانستان می‌پرسید تا چه جوابی می‌داد. کسرای حتماً سروصدای «انتقاد» در داخل شوروی از لشکرکشی به افغانستان و خروج از آن را، یکی دیگر از بارزترین نشانه‌های «دگرگونی» و فساد قبله آمالش می‌خواندا
جمله دوم:

این سخن کسرای هم خوب به یاد مانده است که گفت: «به شما توصیه میکنم که تاریخ تان را مرور مجدد کنید. ما هم باید تاریخ مان را مرور مجدد بکنیم. همه چیز را باید از نو بررسی کرد. آری، همه چیز را و از نو!»

باز افسوس که در آن جا کدام ایرانی یا افغان آگاه و باشرافی وجود نداشت که بگوید: آقای کسرای، بجای تاریخ بهتر است خود تان را «مرور مجدد» کنید که چه شد که از اوج یک شاعر مردمی بودن به حقیض سخنگوی حزب خاین توده و عامل شوروی شدن سقوط کردید و از آن ورطه هم به لجن همکاری با فاشیستی‌ترین رژیم بنیادگرای جهان فرو رفتید. شما حق ندارید به کسی «توصیه» بفرمایید؛ مناسبترین توصیه هم به خود و حزب تان اینست که صریح و ساده بخواهید از خیانت دست بردارند. به دوستان افغان تان نیز ارزنده ترین نصیحت و وصیت اینست که آنان را از ادامه میهن‌فروشی و خیانت زیر نام «ادبیات و هنر» برحذر داشته و با توجه به تجربه و سرنوشت سیاه و رقتبار خود، آنان را به هر چیزی که باور داشتند قسم می‌دادید که اگر حکومت پوشالی شان سرنگون شود و احیاناً بنیادگرایان روی صحنه بیایند، برای دومین بار خود را بفروشد و آنها هم به آن جنایتکاران پلید. آری «همه چیزها را باید از نو بررسی کرد» اما در محراق این «بررسی» مطلقاً باید این مسئله قرار داشته باشد که بعضی‌ها چگونه اول مبارز و عدالتجو می‌باشند ولی در نیمه راه به خیانت گراییده و به تمامی آرمانهای آزادیخواهانه و انسانی شان پشت کرده و درین نقطه هم متوقف نمانده به تبانی با بنیادگرایان پلشت و تبهکار می‌پردازند.

به راستی افسوس که کسرای از هیچ زن و مرد وطن‌دوست و نجیب افغان، حرف لازم را نشنیده از جهان رفت.

و چیزی سومی در حقیقت مهر باطله‌ی نکبت انگیزیت که سیاوش کسرای بر خود زده است و شاید تاکنون جز دوستان میهن‌فروش افغانش، کسان دیگری از آن آگاه نباشند.

یکی دو بار متوجه شدم که وقتی از ایران صحبت میکرد، بغض ضعیفی در گلویش میپیچید و او میکوشید آن

را پنهان کړد. و سر انعام هم پاک و پوست کنده گفت:
«من فقط آرزوی روزی را دارم که امام عفو عمومی
اعلان بکند و من برگردم به آن جا، به ایران!»

آه، چه تباهی و حقارتی! شاعری که زمانی گفته بود «سگ رامی
شده ایم، گرگ هاری باید»، اینک بجای «گرگ هار» شدن، در سطح
دوین ترین «فرهنگیان» تسلیم طلب وطنی ما، «سگ رام» شده و در پای
«امام» چونکس می زند!

طبیعتاً برای «کارمند شایسته» که هیچگاهی در زندگی، حتی در
لفظ هم که شده لاف «گرگ هار» شدن را نزده و همیشه ازین که
نمکخوار مرتجعان و پوشالیان بوده شکر خدا را بجا آورده، آن
استغاثه‌ی ذلیلانه‌ی کسرای می مسئله‌ای نبوده بلکه بر عکس در دلش
نشسته است:

من قبلی مناسفم که در آن هنگام غصه بزرگ او را
درک نکردم، و حالا که خود به درد او گرفتار شده ام -
درد غربت - میدانم که او چه می‌کشید. هر چند غصه و رنج
او یک سر دیگر هم داشت: او به چشم سر میرید که کلاغ
آرمانه‌ای دیرینه‌اش - دژ سوسیالیزم - آرام آرام فرو
میریزد و از هم می‌پاشد.

دروغ نگویند آقای رهنورد. کسی غصه دار و بیمار
و طنش می‌شود که قبل از همه، آن را رها از اسارت
خون‌آلود فاشیسم مذهبی بخواهد. در غیر آن برای
کسرای و کسرای‌ها که
چشم براه «اعلان عفو
عمومی» از سوی «امام»
باشند، «غصه بزرگ»
بی‌معنی است، زیرا اگر رحمت
«عفو عمومی امام» از آنان دریغ
گردد، بخوبی بلدند که چگونه با توبه
نامهای از نوع «معراج مؤمن» استاد
نرشیر، خود را به پای رژیم افگند تا
نهایتاً «شادی بزرگ» را جاگزین
«غصه بزرگ» سازند. مگر کسرای و

همفکران در اینگونه جامه بدل کردنها، از جاسوس «شاعران» وطنی
نظیر ناصر طهوری، ضیافت، لطیف پدرام، اسداله حبیب و... دست
کمی داشتند که بتوانند بدون تحمل رنج انتظار «عفو عمومی امام عزیز»
چرخشی زده و از کاسه‌یسی روسها به مردار خواری فاشیست‌های
بنیادگرا رویاوارند؟
ازینها گذشته معلوم نیست کسرای چه مشکل جدی با رژیم امامش

داشت که با فرار از ایران مجبور به تحمل «غصه بزرگ» شود؟ مگر حزب
خایش به پادویی مزد جمهوری اسلامی بدل نشده بود؟ اگر آن جاسوس
پیشگان «شاعر مشرب» قبل‌الذکر وطنی، برای خائنان جهادی «نامطلوب»
تلقی می‌شدند، می‌توان گفت که کسرای هم برای «امام» و دولتش چندان
عنصر «مطلوب» به شمار نمی‌رفت!

شما «کارمند شایسته فرهنگ» وطن هم خدا نکند که به «درد او
گرفتار» شده باشید. شما و هم‌نفسان که برخی از نمایندگان آنان
را در «پیام‌زن» افشا نموده ایم - خود را به هزار شوق
با پشتوانه‌ی «کارمند عالی مقام دولت سابق افغانستان» با صدها چال
بازی به اروپا و امریکا و استرالیا رسانیده و از آنجاها هم
با بیشرمی خائنانه‌ای به تبهکاران بنیادگرا صلوات فرستاده، در برابر
آنان ضجه وزاری می‌کنید، «برادران» را به صلح و آشتی فرا می‌خوانید
تا یکدست و نیرومندتر خنجر بیداد و بی‌ناموسی شان را تا استخوان
مردم فرو برند و حتی روسپی‌وارتر از انگارگر و هر روسپی سیاسی
دیگری از دهان نبی‌مصدق علیه زنان ستم‌دیده میهن ما فریاد
می‌زنید.* و آنوقت از «درد غربت» کاذبانه ناله‌سرمی‌دهید! آقای
«کارمند شایسته»، شما و امثال تان چرا «افغانستان اسلامی» شده را
ترک گفتید؟ آخر شما که از تبسم مقابل بنیادگرایان از جنس جهادی و
طالبی و شیعه و سنی‌اش، خود را خسته و مانده ساختید، چرا «برادران» را
در جهادشان تنها می‌گذارید؟ البته آنان به جیره خواران قلمزن یا
«دیپلمات» و مبلغ در کشورهای غربی نیاز دارند اما بهر حال شاید
خدمتگذاری زیر ویش آنان لذت دیگری داشته باشد، این را از هم‌رمز
تان لطیف پدرام بپرسید.

راجع به «سردیگر» آن «غصه و رنج» کسرای باید گفت، درست است
که او شاهد انفجار قبله آمالش بود،
ولی آقای رهنورد خود شما
چطور؟ مگر سقوط رژیم
میهن‌فروش که ۱۵ سال سایه‌ی آن را
غنیمت دانستید و در مقابل این
اطاعت و تسلیم به نشانها و
انعام‌ها و مخصوصاً لقب پرشوک
و شان «کارمند شایسته فرهنگ» نایل
شدید، «سردیگر» «درد غربت» شما
را نیز تشکیل نمی‌دهد؟ مگر شما با
کسرای‌های، لطیف‌ناظمی‌ها،
عبداله شادان‌ها، ظاهرطین‌ها، لطیف پدرام‌ها، اکرم عثمان‌ها،
فریدمزدک‌ها و... از یک سرشت نیستید؟ مگر شما به «نشانهای

آه، چه تباهی و حقارتی! شاعری که
زمانی گفته بود «سگ رامی شده ایم، گرگ
هاری باید»، اینک بجای «گرگ هار» شدن، در
سطح دوین ترین «فرهنگیان» تسلیم طلب
وطنی ما، «سگ رام» شده و در پای
«امام» چونکس می زند!

*نبی‌مصدق پس از زیارت امیرالمومنین‌اش گفت: «ممکن یک تعداد
زنان که فاحشه هستند یا در "خاد" گامی کردند متاثر باشند لیکن دیگر تمام زنان
افغانستان خوشحال اند.» «پیام‌زن» شماره ۴۶

سنگینی نشانها و مدالها و کیسه‌های پول نقد اعطایی روسها و چاکران به گردنش، سرش نزد مردم خم است.
حالا ببینیم پس از دومین دیدار با صاحب «لبخندهای نمکین و تا اندازہ‌یی هم‌محبوبانه و چشمانی که برق می‌زند» چه چیزی را بازگو می‌کند:

این بار کسریایی را بسیار شکسته یافته‌ام. شاید من هم در نظر او شکسته آمده بودم. جسماً و روحاً شکسته شده بود. اصلاً آدمی در یک مرحله زنده‌گی زود شکسته می‌شود. به خصوص اگر غصه و درد هم بفوردد. او بیمار بود. مثل این که بیماریش جری هم بود. خوب میدید که دیگر از آن کاخ آرمانهایش، از دژ استوار سوسیالیزم، چیزی باقی نمانده است. این کاخ با خاک برابر شده بود و تند باد تاریخ گردو خاکش را با خود میبرد. هیات ... چه رنجی!



«من فقط آزادی روزی را دارم که امام عفو عمومی اعلان بکند»

افتخار» بیشتری نسبت به بسیاری از آنان ترسیده بودید که حالا به «درد» مضاعفی گرفتار نباشید؟

«دژ سوسیالیزم» کسریایی و دژ پوشالی رهنورد زیراب

نویسنده «چیره دست» پیوسته تقلا می‌ورزد با ادعای «بی‌کارت» بودن «معصومیت»ش را به اثبات برساند، اما از یاد می‌برد که هیچگاه دستش را از دامن حزبی‌های «کارت دار» رها نمی‌کند، در ایام مشتعش تفرج در شوروی و ملاقات‌ها با اربابان تجاوز کار روسی، او رکابدار میهن‌فروشان مثل کاوون طوفانی است و در ایامی که به مجرد انفلاق رژیم پوشالی به مسکو پناه می‌برد، باز هم نمی‌تواند از یاران میهن‌فروزش مثل بارق شفیی دل بکند.*

زمستان سال ۱۳۷۲ فرا رسید. در آن زمستان، من باز هم در مسکو بودم. روزی شاعر معروف ما، بارق شفیی - و هم‌مدستان کسریایی در اندیشه و ایدئولوژی - از کسریایی یادی کرد و گفت که او هنوز در مسکو است. شماره تلفونش را گرفته‌م و شب بعوش تلفون زد.*

مقصود اصلی جمله‌ی بالا خطاب کراحت انگیز و در عین‌حال کودکانه‌ی نویسنده «هوشیار» و «موقع شناس» ما به بنیادگرایان بومی و ایرانی است، یعنی که وی با کسریایی توده‌ای و بارق پرچمی هم‌ایدئولوژی نیست!! یعنی «حلال» ثابت کردنش به دژخیمان اسلامی که فکر می‌کند او را «حرام» می‌شمارند!!

مردم ایران در عکس‌العمل به یکجنین حقه‌بازیهای کهنه می‌گویند: «خر خودت هستی»!

باری، ما بیشتر به مسئله نمی‌پردازیم چرا که در شماره ۴۵ «پیام زن» به حد کافی روی آن گپ زده و «کارمند شایسته» را توجه داده ایم که وقتی شوق به این گونه‌هاشاکردن‌ها به کله‌اش می‌زند باید یادش نرود که در اثر

این حدیث نفس خودتان است آقای رهنورد. همه پرباد رفتگی را صرف از آن کسریایی ندانید به اضافه اینکه او بیمار هم بود. اگر تن و جان او زیر آوار یک «دژ» می‌شکست، ایمان شما با پف شدن «دژ استوار سوسیالیزم» و «دژ نا استوار میهن‌فروشان» هردو، کوچ کرده و خود را مانند کلیه «فرهنگیان» مماشات گر و تسلیم طلب اتحادیه‌ی ننگین نویسندگان تان در برهوت خوفناک ناامیدی، بی سرپرستی، بی مقامی و بی‌مردمی احساس کردید. بلی «آدمی در یک مرحله زنده‌گی زود شکسته می‌شود» و اگر دارای اندک غیرت باشد خودکشی می‌کند وقتی ناگهان دریابد دیگر دولت و رهبرانی نمانده که بر سرش دست نوازش کشیده نشان و مدال بر سینه‌اش سنباق کنند؛ به لقب آکادمیسین، محقق یا «کارمند شایسته فرهنگ» مفتخرش سازند؛ رئیس فلان اتحادیه و بهمان نشریه خود مقررش دارند؛ کتابهایش را چاپ کنند، برای عشق و مستی به خارج بفرستندش و...

«هیات ... چه رنجی!»

واقعاً ازین رنج هیچ انسانی زنده بر آمده نمی‌تواند مگر آنکه تا اندازه‌ای از شرف و اعتماد بخود برخوردار باشد و با طلب‌پوزش از مردم بدون اما و اگرهای حرام‌زاده‌وار و روشنفکرانه، به مبارزه‌ی قاطع و تابه آخر علیه خائنان بنیادگرا و مالکان خاரசی‌شان‌بپیوند، یا آنکه به مرحله‌ی نوینی از فرومایگی و غداریش یعنی عرضه کردن خود به بنیادگرایان چشم دوخته باشد.

* - این گوشه‌های کوچک حقایق احتمالاً از سربسی توجهی «نویسنده چیره دست» به روی کاغذ آمده و رنه‌گو روگردنش که در همان مسکو چندبار به عیادت، بیرک کارمل رفته و چندبار شبها در مجالست با وطن‌فروشان خردوکلان دیگر روز کرده است.

«کمونیستها دروغگو هستند» یا نوکران «فرهنگی» میهنفروشان؟

آن شب - و نمیدانم چقدر باگستافی تمام به او گفتم
که کمونیستها دروغگو هستند و من هرگز جوی از صداقت
در آنان ندیده‌ام.

شمارا به چوکی ریاست هم نشاندند؟ آیا چوکی کدام وزارت را وعده داده بودند و به آن وفا نکردند؟ آیا روسها قول داده بودند مبلغ کلانی را برای تان می‌پردازند یا مستقیماً شما را به مقامی در کابل نصب می‌کنند ولی بعد بدقولی کردند؟ اگر هیچکدام اینها نه پس میهنفروشان و صاحبان را با مثالهای از دروغ و عدم صداقت شان و برخورد خود تان با آنان را معرفی و توضیح نمی‌فرمایید؟

نه هرگز. هرچه عمیق‌تر بنگریم، بیشتر متقاعد می‌شویم که شما ولو هم «حسابی عصبانی» شده باشید، با آن «گستاخی» مقابل کسری حرف‌زنده‌اید. پس دلیل این دروغ نویسی چیست؟ دلیل و در واقع ضرورتش همان نکته‌ای است که پیشتر به آن اشاره رفت. شما همانند سایر «فرهنگیان» سازش پیشه و مشاطه‌گر باندهای بنیادگرا و مالکان، در این «مرحله‌ی نوین» خود فروختگی، در عصر ایمان‌آوری روشنفکران ایمان‌باخته به «نظم نوین جهانی»، خود را ملزم به ارائه هر نوع دروغ و تحریف و تظاهر و ابستدال می‌دانید: شما

پرچمی‌ها، خلقی‌ها، حزب توده‌ای‌ها و اربابان روسی شان را میهنفروش، جاسوس، خاین و تجاوزکار نه بلکه «کمونیست» می‌نامید و از «امام» یاد می‌کنید (که بلافاصله تایید فتوای «امام» در مورد قتل سلمان رشدی توسط همتای تان قهار عاصی را در ذهن آدم تداعی می‌کند) و هم به ماهنامه‌ای «امامی» مثل «کلک» می‌نویسید* تا اولاً طبق اصول «نظم نوین جهانی» خود را از کلنتن و یلتسین هم «ضد کمونیست‌تر» به نمایش بگذارید و نیز برای همه باندهای بنیادگرا چه از جنس شیعه و چه سنی و چه جیره‌خوار ایرانی، پاكستانی، عربستانی یا امریکایی‌شان، خود را «کارآمد» نشان دهید که تا دیر نشده بشتابند و جهت مخصوصاً ارتقای عظیمر فرهنگ جهادی و طالبی از فیض وجود یک «کارمند شایسته فرهنگ» بهره‌مند گردند!

آیا آنچه را گفتیم قبول خواهید کرد؟ بهر حال این زیاد مهم نیست چون قبول آنها شما را به انتقاد بی‌رحمانه از شخصیت و کارنامه‌ی آلوده‌ی تان در ۱۵ سال گذشته نخواهد کشاند که یگانه اقدام شرافتمند از

نقد و نوا
مدیر مسئول: واصف باختری معاون: ثریا صدیق
هیئت تحریر:
پوهاند جاوید، پوهاند زیار، دکتور اسدالله حبیب، محمد صدیق روهی، اعظم رهنورد زریاب، عبدالله نابی، محمد صدیق کاوون توفانی، عبدالرحیم اوراز، خداینظر سرمچار و واصف باختری

آقای رهنورد، اگر شما و هم‌ردیفان تا آخر عمر، از این هم حقه‌بازانه‌تر، وقیحانه‌تر، داربازانه‌تر و مداری‌گرانه‌تر بکوشید تاریخ متغفن و داغدار خدمت خفتبار تان به میهن فروشان را کتمان و توجیه ننمایید، سند بالا و امثالش تمام رشته‌های شما را پنبه می‌کنند.

نه «کارمند شایسته»، این را دیگر با هیچ قسم و قرآن تان نمی‌توان قبول کرد که شما اینقدر بی‌نزاکت، بی‌ادب، ناسپاس، نمک خوار و نمکدان شکن و بالاخره اینقدر بوغمه و بی‌ربط پورته کن باشید که به سیاهش کسریایی بگویید «کمونیستها دروغگو هستند و جوی از صداقت در آنان» ندیده‌اید. آخر چرا اینچنین بی‌تربیتی و بی‌حیایی؟ خود هم اعتراف می‌کنید که «نمی‌دانم چرا». اگر همه «کمونیست‌ها دروغگو» هستند، از همین بیچاره کسریایی که گویا از نظر «تیزبین»

و «دقیق» شما حتماً شش قاطه «کمونیست» بود در طی چندین سال آشنایی چه دروغی و چه عدم صداقتی دیده بودید؟ اگر راست می‌گویید چرا مهربانی ننموده و افشا نساخید که پشت آنهمه «لبخندهای نمکین و تا اندازه‌ی محبوبانه و چشمهایی که می‌درخشیدند» دروغگویی پنهان است که حتی «جوی صداقت» ندارد؟ باز چطور است که شما آقای دروغگو شناس و صداقت سنج، پشت این زبده «کمونیست»‌های دروغگو و فاقد جوی صداقت (لااقل کسریایی و بارق شفیمی) را در مسکو هم ایلانکرده از دروغها و فقدان صداقت شان به وجد آمدید؟

نه، نه «کارمند شایسته» محترم، تصور نمی‌کنیم آن گستاخی را در برابر شاعر «کمونیست» مرتکب شده باشید زیرا که مطمئنیم در جواب سلیبی سختی بروی شما حواله کرده و می‌پرسید «از دیگران تیر، من کسریایی چه دروغی به تو آدم احمق و مقتری گفته و چه عدم صداقتی به خرج داده‌ام که اینطور بی‌مورد دشنام می‌دهی؟»

«کارمند شایسته»، حالا کسریایی نیست و بین خود هستیم، از کی به اینسو و چگونه به «دروغگو» و «ناصاقد» بودن «کمونیست‌ها» یعنی عمدتاً همان مخدومان و دوستان میهنفروشان پرچمی و خلقی تان و مالکان کرملین نشین شان، پی بردید؟ آخر آنان که شما را از پلچرخی کشیده، اشکهای تان را پاک نموده، ناز تان داده و تا وقت زوال شان شمارا همچون گل‌گلاب در حضانت خود گرفته، هرچه لقب و نشان و جایزه مخصوص نوکران خود در سطح شما را داشتند ارزانی تان کردند و

* البته چشمداشت شما از رژیم امام سابقه طولانی تری دارد و در «سباوون» شعر «امام» را نیز منظور فرموده بودید.

مبارک است آقای رهنورد زریاب و چه بسا تعدادی دیگر از نویسندگان و شاعران که نشانی از عزت نفس و آزادی دوستی در آنان موجود باشد، به شما تأسی جویند.

و اگر این توان را در خود نمی‌بینید، پس تراژدی مردی را پردازید که وقتی اژدهای سرخپوش به سرزمینش تجاوز کرد او به آن خوشامد گفت و بعد که گم شدند و مولودات را قايم مقام تعیین کردند، اوسینه چاکتر از قبل خود را خاک پای آن طفیلی‌ها ساخت، و سرانجام که سرزمین جهانی شده‌اش زیر پای اژدهای سبز پوش خرد و خمیر شد، او هم بی‌محایا لیخند زد و تملق گفت و بیرق سبز و سفید در دست گرفت. لیکن حین این آخرین رقصیدنش به ساز خون آشامان سبز قبا که خود را بشدت نفرین شده و مطرود مردم ناکام و نزارش دید، از فرط عذاب و جدان و احساس تنهایی، اول ورقه «کارمند شایسته فرهنگ» و مدال‌ها و نشانهای یادگاری را به امواج رود سن سپرد و سپس از بالاترین نقطه‌ی برج ایفل خود را به پایین افکند! و در وصیت نامه‌ای که از جیش پیدا شد نوشته بود:

«فرهنگیان عزیز اتحادیه نویسندگان جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتحادیه اسلامی نویسندگان جمهوری اسلامی افغانستان! ما و شما به یک اندازه در خدمت وطن‌روشان و جلاخان مختلف بوده ایم. اگر پس از اینهمه خیانتکاری، هنوز هم عرضی رد و طرد گذشته را ندارید، به عنوان پیشکسوت تان به شما توصیه می‌کنم که انتحار را به مرگ زیر سیل نف و لعنت مردم ترجیح دهید که حسابی شرم آگین و شکنجه‌اش هزاربار بیشتر است!» □

سوی شما و امثال شما به حساب خواهد رفت، مهم این است که «حسابی عصبانی» نشوید بلکه بکوشید ثابت نمایید که اگر چه «کارت» نداشته‌اید ولی بحمدالله شرافت داشتید و بناءً هیچگاه در خدمت اشغالگران و میهن‌فروشان نبوده‌اید؛ که فرهنگ و سیاست به هم ارتباطی ندارند و اشغالگران و پوشالیان در «صف مخصوص» «فرهنگیان» عضو اتحادیه غرور برانگیز نویسندگان و هیئتهای تحریر پاره‌ای از نشریات زیر نظارت دستگیر پنجشیری یا سلیمان لایق نظیر «ژوندون» و «سپاون» کوچکترین اثری نگذاشته و آنان تا آخرین لحظه که پدران پوشالی هر طرف متواری شدند، به بارور ساختن فرهنگ مشغول بودند بطور نمونه کلمه‌های «خوانش» و «بسیترینه» را تسوانستند در دهان فرد فرد دست‌اندرکاران «فرهنگی» اندازند که خوشبختانه از جانب برادران جهادی هم به نیکی‌ی مورد استقبال قرار گرفت؛ که با این لحن و مضمون در «کلک» نوشتن، به معنی عشو‌گری مقابل بنیادگرایان نبوده بلکه نوشتن با مایه‌های اخوانی از قدیم‌الایام شیوه کار تان را می‌ساخته و خود می‌رساند که «در اندیشه و ایدیولوژی» بیشتر «همدستان» با «شهید مظلوم مزاری» و «معصوم مظلوم گلبدین» و «امیر ربانی» هستد تا بارق شفیمی و کسرای؛ و بالاخره بکوشید ثابت کنید که ما اشتباه می‌کنیم و شما تا پایان عمر به ننگ در راه شرف سوز انگارگر شدن (که چشم و پای امیرالمومنین‌اش را بوسید)، فاروق فارانی شدن (که در عهد جلاخان اخوانی با پشت کردن به شعر مردمی و مقاومت، در گرداب نوشتن شعر جنسی و مطالب باب دندان اخوان و سایر مرتجعان گم شد)، قیوم‌بیسد شدن (که از یک کمیدین خوب، با تقلید شکلیات حفظ اطوار پرچمی به صورت سخنگوی خیلی «جدی» جنایتکاران دوستمی در آمده است)، لطیف پدرام شدن (که به قومندانی در ساحه «فرهنگ» خادی - جهادی اکتفانورزیده و به قول و همدش داکتر عسکر موسوی،

قومندان نظامی بنیادگرایان شده است)، بزرگ علوی شدن (که در آخرهای عمر تسلیم رژیم «امام» شد)، بیرنگ کوهدامنی شدن (که در چشم دریدگی اعتراف به رابطه داشتن با میهن‌فروشان درجه یک پرچمی و خلقی و خاینان مختلف بنیادگرا، تاکنون گوی سبقت از شما و کلیه «فرهنگیان» کلان شده و تعلیم یافته در اتحادیه نویسندگان پوشالیان را ربوده است) و... گام نخواهید گذاشت و با انصراف از اینگونه خاطره نویسی‌های معمول و بنیادگرا پسندانه، از پیشروی به «مرحله نوین» خیانت، یکبار و برای همیشه باز خواهید ایستاد. یعنی خلاصه ثابت کنید که چون شما حیثیت و کرامت داشتید، کارت حزبی نداشته‌اید و نه اینکه چون اولی را نداشته‌اید به دومی هم نیازی نبود و اکنون هم هر نوع مرگ را نسبت به همکاری یا سکوت در برابر بقایای پوشالیان و جلاخان بنیادگرا ترجیح می‌دهید. این امری خیر و



و حالا که بنیادگرایان خاین وطنی از بخت بد، دولت و سرکرده‌ای دولتی ندارند، در این قافله‌ی مزدوران جاسوس، جای داکتر روان فرهادی، انگارگر، داکتر هاشم ساعد، جنرال رحمت‌الله صافی و... خالی است.

شرکت نماینده «راوا» در سیمینار «سوسیالیزم: گذشته، حال و آینده»

که هر کدام روی نکات مختلف گذشته حال و آینده سوسیالیزم سخنرانی نمودند.

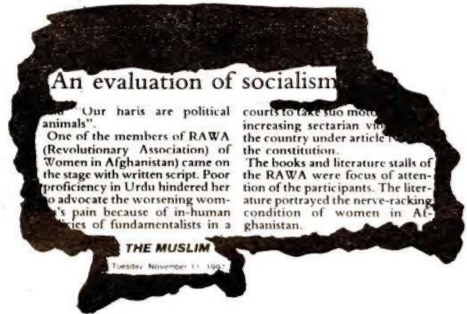
پروفسور جمیل عمر طی نطق افتتاحیه محفل گفت: «این سیمینار دو منظور عمده دارد. اول دادن جواب موثر به تبلیغات جاری علیه سوسیالیزم و دوم تحلیل علمی از فروکش کنونی آن.»

سایر سخنرانان نیز از خدمات و وسعت سوسیالیزم سخن رانده، عوامل تبلیغات علیه آن و انحرافات بعدی از آن را با دلایل و فاکت‌هایی روشن نمودند. نماینده «راوا» ضمن صحبت از جنایات بنیادگرایان، از سازمانها و افراد آزادیخواه پاکستان خواست تا به دفاع از نیروهای دموکراتیک افغانستان برخاسته و در برابر مداخله و نوکرپرووری دولت پاکستان در کشور ما صدای اعتراض خود را بلند کنند. □



در سیمینار منعقدۀ از سوی «دادا امیر حیدر سنگیت» میز نشریات «راوا» مورد توجه فوق‌العاده‌ای قرار گرفت و کلیه نشریات به فروش رسید.

به تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۹۷ جمعی از سوسیالیست‌های پاکستان که در مجمعی بنام «دادا امیر حیدر سنگیت» گرد آمده اند همراه با چند سازمان چپ سیمیناری تحت عنوان «سوسیالیزم: گذشته، حال و آینده» در شهر راولپندی تدارک دیدند که از «راوا» نیز در آن دعوت به عمل آمده بود. درین محفل شخصیت‌های مشهور چپ پاکستان از نقاط مختلف کشور شرکت داشتند از جمله عابد حسن متو، غلام‌نبی کلو، رسول بخش پلیجو، طاهره مظهر علی، داکتر عبدالحی بلوچ، پروفسور جمیل عمر و...



شرکت نماینده «راوا» در محفل «جبهه آزادیبخش جمووکشمیر»

پاکستان و کشورهای دیگر خواهیم بود... در اخیر محفل میز نشریات «راوا» مورد توجه حاضران قرار گرفته و مقداری از آنها بفروش رسید. □



نماینده «راوا» در محفل جبهه آزادیبخش جمووکشمیر

«جبهه آزادیبخش جمو و کشمیر» پنجمین سالگرد وفات سردار رشید حسرت را طی محفلی در راولپوت آزاد کشمیر برگزار نمود. صابر کشمیری ضمن تشکر از شرکت نماینده «راوا» خواستار همکاری متقابل هر چه بیشتر دو سازمان شد. درین محفل نماینده «راوا» سخنرانی‌ای به زبان اردو داشت که مورد استقبال گرم حاضرین قرار گرفت. در ذیل قسمتی از ترجمه آنرا می‌آوریم:

«اتحاد نیروهای ارتجاعی و بنیادگرا در سراسر جهان باید سازمانهای دموکراتیک را به وحدت وادارد و آنان از یکدیگر پشتیبانی کنند. همانطوریکه افشاء و طرد بنیادگرایان کشورهای دیگر از جمله کشمیر یکی از وظایف ماست و آنرا ضربه‌ای به همه‌ی آنان می‌دانیم، نیروهای ترقی کشمیر نیز باید در این مبارزه ما را تنها نگذارند.

...بنیادگرایی را نمی‌توان یک تنه از بین برد. نابودی نیروهای مرتجع بدون وحدت ما ناممکن است. اگر امروز نتوانیم در افغانستان جلو بنیادگرایی را بگیریم، فردا حتماً شاهد وضع فعلی افغانستان در کشمیر،

در شماره‌های آینده

گفتاران در «خانه‌ی عقاب»

گزارشی بر اساس فلمی از مجلس منصور نادری (سیدکیان) با شرکت ظهور رزمجو، لطیف پدرام و دیگر خاینان خادی - جهادی

که نبی مصداق دیوی پلشتی چیر سترگی توب
ونلری باید د کابل د بنحو خخه عذر و غواری

«ادبیات کودکان» و کودکان ادبی

درباره مقاله‌ی «ادبیات برای کودکان و ادبیات کودکان» از محمد آصف معروف

پاینده باد انتشار «راهنما»!

«شهر پنج ضلعی» پوقانه‌ای به روایت منتقدی پوشالی

نگاهی بر ستایش نامه‌ی حسین گل کوهی بر مجموعه‌ی شعر «تا شهر پنج ضلعی آزادی»
از واصف باختری

...و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر

اشاره‌ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه‌پا» از دکتر حسن شرق

بزرگ علوی،

نویسنده‌ای بزرگ که تا آخر بزرگ نماند



صبغت الله مجددی در مهمانی ای در اسلام آباد

از یکطرف دژخیمان جهادی و طالبی خود را پاره پاره می‌کنند که اگر چشم مرد مسلمان به زن بی‌ستر افتد، مرتکب گناه و مستوجب آتش جهنم در آن دنیا و مستحق چند دُرّه و کیل در محشر این دنیا می‌شود! اما از طرف دیگر همین جنایتکاران ریاکار و دروغگو، در مکان و زمانی که «لازم و مفید» تشخیص دهند، حاضر اند به هرچیز و در درجه اول به آن اوامر و نواهی حیوانی، جلادانه و فاشیستی شان پشت کنند که بخاطر ارباب مردم ما شب و روز قوله‌اش را می‌کشند.

در یکجا یکی از پدران عرب خاینان بنیادگرای ما دست مادر مادلین البرایت را آنچنان شادمانه و خندان به گرمی می‌فشارد؛ در جایی برادر همیشه رقصان به ساز هرکس صبغت‌الله مجددی آنچنان با «خلوص نیت» دست «ناپاک» و «نامحرم» دختری جوان و بدون «حجاب اسلامی» را در دست می‌گیرد؛ و در فرصت تاریخی دیگر چنانچه دیدیم دیپلمات (!) طالبی با خشوع و خضوع خاصی در برابر عکس نیمه برهنه‌ی پرنسس دیانای با آنهمه آزادی و صراحتش در بیان عشق‌هایش زانو می‌زند، ولی از خاینان دینی ما صدایی بر نمی‌خیزد که نمی‌خیزد! زیرا که در مسلک این مزدوران، پابندی به دین و اخلاق فقط تا آنجا و آن زمان مطرح است که منافع سیاسی شان اقتضا کند.

**ای وقاحت و تزویر بنیادگرایی، به راستی که نوع جهادی و طالبیت
چقدر کثیفتر و مشمئزکننده‌تر است!**



گلها به روی خوانندگان، دیپلمات طالبی، در منزل سفیر انگلستان در اسلام آباد



مادلین البرایت با شهزاده سلطان بن عبدالعزیز در وزارت خارجه امریکا